تصویر ابو عبد الرحمن الكردي

کتاب آمریکا ۲

ویژه سیاست های امنیتی ایالات متحده در عراق

موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران

راهبرد های امنیتی آمریکا در عراق

شورای حکومت انتقالی عراق ونقش آمریکا

جهانی شدن، نو محافظه کاران آمریکا و مسئله عراق

تحلیلی بر استراتژی انرژی و جایگاه عراق از دید آمریکا

ایالات متحده و نقش شیعیان در فرایند دولت سازی ونظام سیاسی عراق نوین

ملت سازی، آینده عراق وسیاست خارجی ایالات متحده

اشغال عراق وتاثیرات سوءآن بر کشورهای همسایه

حضور نظامی ایالات متحده در عراق پس از جنگ

کتاب آمریکا (۲)

(ویژه سیاست‌های امنیتی ایالات متحده در عراق)

سلسله انتشارات مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران: ۶۶

کتاب آمریکا ۲ (ویژه سیاست‌های امنیتی ایالات متحده در عراق)/ گردآوری شورای غیردولتی روابط خارجی مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران؛ نظارت و تدوین علی عبدالله‌خانی.-- تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، انتشارات، ۱۳۸۲.
۲۹۰ ص.-- (انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران؛ ٦٦)

ISBN 964-5910-64-1: ۲۰۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱. سیاست نظامی — ایالات متحده. ۲. ایالات متحده — روابط خارجی — عراق. ۳. عراق — روابط خارجی — ایالات متحده. الف. عبدالله‌خانی، علی. ب. مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران. ج. عنوان: سیاست‌های امنیتی ایالات متحده در عراق.

UA۲۳ /۲ک۲ ۳۵۵/۰۳۳۵۷۳

کتابخانه ملی ایران ۸۲_۳۰۱۳٤م

انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران

تلفن: ۸۷۱۲۱۵۳ نمابر: ۸۷۱۲۵۲۹ ، صندوق پستی: ۳۸٤۹_۱۵۸۷۵

نشانی اینترنت: www.tisri.org پست الکترونیک: info@tisri.org

کتاب آمریکا ۲ (ویژه سیاست‌های امنیتی ایالات متحده در عراق)

گردآوری: شورای غیردولتی روابط خارجی مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران

نظارت و تدوین: علی عبدالله خانی

مدیریت داخلی: سیدابراهیم خاتمی خسروشاهی

هماهنگی: مریم مرادی

طراح جلد: مریم جعفری نائینی

چاپ نخست: دی ۱۳۸۲

چاپ و صحافی: شریعت

شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

فهرست

مقدمه

به آستانه اولین سال هجوم نظامی آمریکا به عراق و اشغال این کشور نزدیک می‌شویم. یکسال ایالات متحده در توجیه مقابله با رژیم عراق بر خطرناک بودن این رژیم برای صلح جهانی و برخورداری آن از سلاح‌های کشتار جمعی تکیه نمود و در نهایت با اعلام آنکه این رژیم، سلاح‌های کشتار جمعی خود را مخفی کرده، حمله خود را به این کشور آغاز نمود. امروز با گذشت حدود یکسال از حمله نظامی این کشور، هیچ‌گونه مدرک، سند و یا شواهدی برای اثبات این ادعای بزرگ به دست نیامده است و این سؤال در اذهان شکل گرفت که چرا آمریکا، عراق را مورد هجوم قرار داد؟ برای این سؤال نیز پاسخ‌های مختلفی ارائه شده است. این پاسخ‌ها برروی دو طیف فرصت محوری و تهدید محوری و یا ترکیبی از این دو قرار دارد.

در این کتاب سعی گردیده تا اهداف و سیاست‌های آمریکا به‌ویژه بخش‌های امنیتی آن از زوایای مختلف مورد بررسی قرار گیرد. این کتاب حاوی ۸ مقاله می‌باشد.

در مقاله اول که به قلم آقای دکتر عزتی است مسئله آمریکا و عراق از زاویه انرژی و نقش آن در جهان معاصر مورد بررسی قرار گرفته است. موضوع انرژی یکی از محورهای مهمی است که کارشناسان درخصوص اهداف و مقاصد آمریکا در خصوص عراق و تأثیر آن بر قدرت جهانی این کشور بر آن تأکید داشته‌اند.

مقاله دوم متعلق به آقای دکتر مطهرنیا می‌باشد. ایشان در این مقاله نقش نئومحافظه‌کاران آمریکا را در مسئله عراق مورد بررسی قرار داده است. این موضوع نیز

یکی از محورهایی است که در خصوص حمله و اشغال عراق به آن اشاره شده است. برخی از کارشناسان و صاحبنظران معتقدند، چنانچه تیم دموکرات‌های آمریکا، قدرت را در اختیار داشتند، حمله به عراق صورت نمی‌گرفت و این حمله بیشتر ناشی از مسلط شدن گفتمان نئومحافظه‌کاران بر عرصه سیاست خارجی ایالات متحده است.

مقاله سوم به قلم آقای دکتر سیمبر و در خصوص تأثیر اشغال عراق بر همسایگان این کشور نگاشته شده است. رویکرد این مقاله به ابعاد منطقه‌ای حمله آمریکا می‌باشد، مسئله‌ای که برخی از کارشناسان بر آن تأکید داشته‌اند.

آقای مهدی رضایی در خصوص حضور نظامی آمریکا در عراق مقاله خود را تنظیم کرده است. در این مقاله اهداف و برنامه‌های آمریکا که معطوف به خود عراق می‌باشد مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

آقای برنا در خصوص نقش شیعیان در عراق پس از صدام، مطالب خود را تنظیم کرده‌اند. شیعیان هیچ‌گاه به اندازه وضعیت فعلی از فرصت‌ها و بسترهای مناسب برای تحقیق خواسته‌های خود برخوردار نبوده‌اند. در این مقاله سعی شده است تا نقش شیعیان در نظام سیاسی آینده و تحولات فعلی این کشور مورد بررسی قرار گیرد.

قبیله‌گرایی و قوم‌گرایی همواره یکی از سیاست‌های مسلط رژیم بعث بوده است. عراق فاقد جامعه مدنی است و تاکنون برنامه‌ها و سیاست‌های مشخصی در خصوص ملت‌سازی در عراق وجود نداشته است. بدیهی است، آسیب‌پذیری یکی از مهم‌ترین بنیان‌های یک ملت ـ کشور خصوصاً در عصر کنونی از مشکلات مهم عراق فردا خواهد بود. آقای فریمان در مقاله خود در این خصوص بحث نموده‌اند و ملت‌سازی و سیاست‌های آمریکا در خصوص آن را از جنبه‌های مختلف مورد بررسی قرار داده‌اند.

آقای دکتر امیراحمدیان مقاله خود را بر روی شورای انتقالی متمرکز کرده است. این شورا در حال حاضر تنها نهاد مؤثر سیاسی ـ عراقی است که به صورت محدود در عرصه حیات سیاسی این کشور ایفای نقش می‌نماید. اما بدیهی است این نهاد می‌تواند شروع مناسبی برای تصاحب تمام قدرت سیاسی باشد.

راهبردهای امنیتی آمریکا در عراق، آخرین مقاله کتاب دوم آمریکا می‌باشد. این مقاله روندها و رویه‌های امنیتی آمریکا در عراق را مورد بررسی قرار داده است.

مؤسسه تهران، امیدوار است مجموعه مقالات مطرح شده در کتاب دوم آمریکا بتواند مطالب و داده‌های مسائل آمریکا ـ عراق را در اختیار خوانندگان قرار داده باشد. در پایان اعلام می‌داریم که کتاب سوم آمریکا نیز به روابط آمریکا و رژیم صهیونیستی اختصاص یافته است که به زودی در اختیار علاقمندان قرار خواهند گرفت.

شورای غیردولتی روابط خارجی مؤسسه تهران

دپارتمان آمریکا

تحلیلی بر استراتژی انرژی و جایگاه عراق از دید آمریکا

عزت الله عزتی*

نگاهی به تاریخچه نفت در دنیا

انسان از گذشته های دور با منابع انرژی به اشکال مختلف آشنایی داشته و با توجه به ابزار کار، تکنولوژی، با صرفه بودن، امکان دسترسی و مواردی از این قبیل به منابع مولد انرژی دسترسی پیدا نموده است. این منابع به ترتیب بهره برداری و استفاده از آنها عبارت بودند از: چوب، آب، باد، زغال سنگ، نفت، گاز و بالاخره انرژی اتمی. گرچه غیر از این موارد از عوامل دیگری چون جزر و مد و انرژی خورشیدی هم بهره گرفته است ولی معمولاً روند استفاده بدان نحو بوده است، در اوایل دوران صنعتی شدن و تا نیمه دوم قرن بیستم بتدریج نقش نفت در تامین انرژی جهان روز به روز افزایش یافته است و اینک مقام اول را در تامین انرژی جهان داراست. تحول در مصرف انرژی

* دکتر عزت الله عزتی، عضو هیات علمی دانشگاه تهران است.

زمانی آغاز شد که اولین چاه نفت دنیا با شیوه ای کاملاً پیشرفته با اختراع مته ای که یک افسر بازنشسته آمریکایی انجام داد آغاز شد و با استفاده از آن ابزار توانست به استخراج نفت دست یابد و به همین علت اولین چاه نفت دنیا در سال ۱۸۵۹ میلادی در پنسیلوانیای ایالات متحده آمریکا به نفت رسید(۱). جالب است که در آن زمان نفت به بشکه ای ۱۰ دلار فروخته شد ولی بعلت تعدد اکتشافات زیادی در همین ایالت، ظرف مدت یکسال بهای نفت به بشکه ای ۱۰ سنت تنزل پیدا کرد.

دومین چاه نفت در منطقه جمهوری آذربایجان در نیمه دوم قرن نوزدهم به نفت رسید. و بالاخره در خاورمیانه اولین چاه نفت در خوزستان ایران در سال ۱۹۰۴ کشف و در سال ۱۹۰۸ م استخراج و مورد بهره برداری قرار گرفت. مهمترین تاثیری که جنگ جهانی اول(۱۹۱۴-۱۹۱۸) بر این ماده مولد انرژی باقی گذاشت قرارداد اکناکاری بود که بین انگلیس و ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۲۵ ، به امضا رسید و براساس آن توافق نامه اختلافات دو کشور بر سرعرضه و قیمت نفت در جهان آن روز برطرف گردید و دو قدرت توانستند بازارها را بین خود تقسیم و بهای نفت را با توافق یکدیگر تعیین کنند.

سومین مرحله سرنوشت ساز در جغرافیای انرژی جهان در طول جنگ جهانی دوم اتفاق افتاد و آن مربوط به منشور آتلانتیک(۲) و توافق نامه ای بود که بین انگلیس و ایالات متحده در اقیانوس اطلس به امضا رسید و بر اساس آن ، ایالات متحده آمریکا خود را ملزم دانست که جهت رهایی اروپا از چنگال ارتش نازی به متفقین کمک نماید و براساس مفاد منشور آتلانتیک، انگلیس متعهد شد که جداکثر پس از ۲۵ سال کلیه نیروهای خود را در خاتمه جنگ

جهانی دوم از شرق سویز تا پهنه آسیا پاسفیک خارج نماید تا شرکت های نفتی آمریکا بتوانند آزادانه در حوزه خلیج فارس به فعالیتهای نفتی بپردازند.

ورود شرکت های نفتی آمریکایی پس از جنگ جهانی دوم به حوزه خلیج فارس، خود موجب تحولات سیاسی، اقتصادی، نظامی ، فرهنگی و اجتماعی بسیار زیادی شد و این منطقه تا هم اکنون نیز نتوانسته است به یک تعادل استراتژیک که تامین کننده منافع ملی کشورهای این حوزه باشد دست یابد. ورود شرکت های نفتی غیرانگلیسی به حوزه خلیج فارس بویژه شرکت های آمریکایی یک سلسله مقاومت های نامریی و عملیات‌های تاخیری را توسط انگلیسی ها موجب گردید . هدف انگلیس وقوع یک رشته تحولات ساختاری سیاسی در کشورهای منطقه بود، که سرانجام منجر به این شد که کشورهای منطقه بین دو بلوک، حالت توازن را بازی کنند. به این نحو که ایران، ترکیه، اسرائیل، عربستان سعودی در یک طرف موازنه و عراق، سوریه و مصر در طرف دیگر موازنه قرار گرفتند. البته این توازن بیشتر از لحاظ استراتژی های نظامی دو ابرقدرت ارزش داشت ولی دیگر استراتژیها را هم تحت تاثیر قرار می داد، ولی اگر بخواهیم استراتژی های نظامی دو ابرقدرت را در طول دوران جنگ سرد(۱۹۴۷-۱۹۸۹) مورد بررسی قرار دهیم، موضوع روشن خواهد شد که به چه نحو استراتژی های نظامی، دیگر استراتژی ها را تحت تاثیر قرار می دادند ولی در این تحقیق، هدف، بیشتر سیر تحول استراتژی انرژی وپیامدهای آن است. لذا از بسط استراتژی نظامی صرف نظر می شود.

هدف اصلی در این تحقیق این است که با بهره گیری از یک نظم ژئوپلیتیکی

مساله را مورد بررسی قرار دهیم. لذا در ابتدای بحث دهه های قبل از ۶۰ میلادی به اختصار مرور شد ولی علت وجودی استراتژی انرژی را باید در دهه ۶۰ میلادی مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار داد، زیرا تا دهه ۶۰، به هیچ وجه به اسناد و مدارک و سناریوهایی برخورد نمی کنیم که بیان کننده وجود یک استراتژی در بخش انرژی باشد، بلکه تحولا تی در دهه ۶۰ در مقیاس منطقه ای و جهانی صورت گرفت که منجر به تدوین استراتژی در بخش انرژی شد.

تحولات دهه ۶۰ میلادی و تاثیر آن بر تدوین استراتژی نفت:

نگاهی به سیر تحول استراتژی ها (سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی اجتماعی) ما را متوجه این مساله خواهد کرد که اصولاً برای ریشه یابی تحولا تی که ما در اواخر قرن بیستم و هم اینک در آستانه قرن بیست ویکم شاهد آن هستیم باید تحولات دهه ۶۰ میلادی را مورد تجزیه و تحلیل و رویدادهای آن را از وجوه مختلف مورد بررسی قرار دهیم تا به علل دوردست تحولات اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست ویکم دست یابیم. لذا، ابتدا به اهم تحولات دهه ۶۰ می پردازیم و سپس بخشی از آن را که مستقیماً به استراتژی انرژی مربوط می شود، مورد بررسی قرار می دهیم. مهمترین رویدادهای دهه ۶۰ که بر روی تدوین استراتژیهای جهانی در وجوه مختلف اثر گذار بوده است، عبارتند از:

۱- تشکیل اوپک که در واقع شکل گیری اولین کارتل تولید کنندگان نفت خاورمیانه و جهان بود.

۲- تشدید مخاصمات درازمدت بر سر مساله پایگاه های موشکی شوروی

در خاک کوبا.

۳- تغییرات اساسی در استراتژی نظامی دو ابرقدرت بویژه شوروی که نگرش به قدرت دریایی وتجهیزات دریایی را مورد تجدید نظر کلی قرار داد و ایالات متحده آمریکا که برای اولین بار طی یک دهه، دو بار اساس استراتژی نظامی خود را تغییر داد(۳).

۴- جنگ سوم اعراب و اسرائیل که طی‌آن بخشی‌ازخاک کشورهای عربی به اشغال اسرائیل درآمد.

۵ - افزایش روزافزون بهای نفت به نحوی که موجب غافلگیرشدن کشورهای صنعتی شد.

۶- بروز بحران فراگیر اقتصاد جهانی که در واقع باید آن را انقلاب جهانی نامید و همه کشورها دچار بحران اقتصادی شدند.

در بین موارد ذکر شده محورهای یکم و پنجم‌موجب یک سلسله مسایلی گردیدکه در نهایت کارشناسان امور نفتی به این نتیجه رسیدند اگر بهای نفت با همین آهنگ افزایش یابد، جهان با بحران بزرگی مواجه خواهد شد. زیرا از یک طرف کشورهای تولید کننده نفت هیچگونه ساختار سازمانی و برنامه ای برای هزینه نمودن دلارهای پیش بینی نشده که نتیجه افزایش بی حد بهای نفت است ندارند، در نتیجه اختلافات تاریخی بین آنها مجدداً مطرح می شود و در نهایت بروز جنگهای منطقه ای انکارناپذیر است و این عامل، وقفه در صدور نفت به کشورهای صنعتی و مسایل پیش بینی نشده ای را پدید خواهد آورد، از سوی دیگر کشورهای کم رشد که فاقد منابع نفتی هستند و نیاز به مصرف انرژی دارند، خود مشکل بزرگتری را

بوجود خواهند آورد، لذا نیاز به یک استراتژی، الزام آور شد. لازم به ذکر است که هر استراتژی بطور کلی دارای چهار زیر مجموعه است که عبارتند از :

۱- هدف استراتژی
۲- مکان اجرای استراتژی
۳- زمان اجرای استراتژی
۴- نحوه اجرای استراتژی

در این رابطه باید گفت که هدف استراتژی انرژی این بود که بهای یک بشکه نفت در حوزه خلیج فارس می بایستی برابر پولی باشد که در غرب برای استخراج یک بشکه نفت هزینه می شود. اولین منطقه ای که جهت اجرای این استراتژی پیشنهاد شد، حوزه خلیج فارس بود که پیامدهای آن بروز یک رشته تحولات در وجوه مختلف شد که اکنون نیز ادامه دارد. اهداف این استراتژی در پایان دهه ۸۰ میلادی به نتایج مطلوبی رسید، ولی با نگرش به رویدادهای دهه ۶۰ میلادی که شرح آن گذشت سرانجام استراتژیهای نظامی به بن بست رسیدند و این مساله موجب بروز تفکرات جدیدی شد که اولین تولید آن فروریزی دیوار برلین و بالاخره فروپاشی شوروی شد. فروریزی دیوار برلین را در واقع باید پایان قرن بیستم از دیدگاه ژئوپلیتیک دانست و آغاز قرن بیست ویکم. ولی از آنجا که در دوران جنگ سرد، تفکرات استراتژیکی در محدوده قلمروهای ژئواستراتژیک تدوین می شد، ناچاراً می بایستی خود را با شرایط جدید ژئواستراتژیکی جهان تطبیق می داد و با توجه به اینکه دیگر ما شاهد جبهه های ژئواستراتژیک نیستیم لذا تفکر ژئواکونومی به سرعت جای

خود را به تفکرات ژئواستراتژی داد. لذا ناچاریم به بحث مختصری از این تفکر بپردازیم و اینکه چرا عراق در نوک پیکان این تفکر قرار گرفت وتحت تاثیر کدامیک از استراتژیها به سرعت تغییر ساختار داد.

ژئواکونومی و تاثیر آن بر تامین امنیت منطقه ای:

اصولاً مفهوم ژئواکونومی چیزی جز دخل و تصرف در استراتژی های اقتصادی نیست. به عبارت ساده تر مفهوم ژئواکونومی هدفش این است که با بهره گیری از بستر ژئوپلیتیک به اهدف استراتژیکی در وجوه مختلفه، دست یابد(۴).

این تز به مشکلات امنیت اقتصاد ملی در ارتباط با فرایند جهانی شدن اقتصاد، اختصاص یافته است. این تفکر هدفش در وهله اول، دستیابی به اهداف سیاسی و انجام تکالیف سیاسی با روشهای اقتصادی است. بنابراین، ژئواکونومی تفکری است جهت طرح ریزی استراتژی اقتصادی خارجی و در واقع شکلی است از دکترینهای اقتصادی خارجی که حداقل سه عامل زیرا را در بر می گیرد(۵).

۱- نظام اقتصاد جهانی.

۲- مدل کلان اقتصاد خارجی.

۳- زرادخانه استراتژیکی برای تحقق دکترین های ملی.

اینک که جهان می خواهد در یک فضای ژئواکونومیکی، اهداف اقتصاد جهانی را شکل بدهد، اولین مشکلی که در سر راه اوست این است که ساختار اقتصاد ملی با نظام اقتصاد جهانی هم خوانی ندارد، حکومتها مقاومت می کنند

که بدان وسیله سرپوشی بر این ناسازگاری بگذارند. این تفاوت ها اشکال مختلفی دارند ولی چون دارای ظاهری فریبنده هستند مشکل است که توده مردم آنرا درک نمایند. لذا این عوامل موجب می شود که کشورهای در حال توسعه نتوانند وظایف استراتژیک خود را در نظام اقتصاد جهانی جدید به عهده بگیرند، و برای سرپوش گذاشتن به این عدم هماهنگی و عدم درک آنچه در پیرامون آنها می گذرد، امنیت ملی را مطرح می کنند و اینکه امنیت آنها توسط قدرتهای جهانی مورد تهدید قرار گرفته، که این امر با واقعیت هماهنگی ندارد.

اقتصاد جهانی برابر یک استراتژی تعریف شده و هماهنگ با قدرتهای رقیب سابق، در حال پیشرفت و گسترش و نهادینه شدن است. در واقع این به معنای این است که اقتصاد ملی، فرآیند فرسودگی بلندمدت را تجربه می کند و این آغاز خطری است که منجر به بحرانهای ساختاری و تشکیلاتی خواهد شد و عراق اولین قربانی این تفکر ژئواکونومی شد.

تحلیلی بر ژئوپلیتیک نفت در خاورمیانه:

تاثیر و نقش خاورمیانه بر صدور انرژی جهان غیرقابل انکاراست، زیرا منابع عظیمی از نفت و گاز را در خود جای داده است وبا تشکیل کشورهای مستقل مشترک المنافع (CIS) این منطقه از اهمیت ژئواکونومیکی بسیار بالایی برخوردار گردیده است. برطبق تخمین وزارت انرژی آمریکا در سال ۱۹۹۵، میانگین صادرات نفت خاورمیانه ۱۷/۷ میلیون بشکه در روز بوده است. این مقدار ۴۷ درصد از ۲/۳۷ بیلیون بشکه در روز کل تولید نفت جهان بوده،

وزارت نفت آمریکا پیش بینی می کند که صادرات نفت خاورمیانه در سال ۲۰۲۰ میلادی به ۸/۳۹ بیلیون بشکه در روز خواهد رسید، که این تعداد ۶۰ درصد کل نفت تولیدی در یک روز یعنی ۶۶ میلیون بشکه خواهد بود(۶). در مورد صادرات گاز پیش بینی مشابهی وجود ندارد. اما الجزایر، لیبی، ایران، قطر، عمان و امارات متحده عربی، نقش مهمی را به عنوان تامین کننده جهانی ایفا خواهند کرد و در این رابطه ایران وضعیت منحصر بفردی را داراست و دومین ذخایر گاز جهان را در اختیار دارد.

درصد نفتی که از خلیج فارس به ایالات متحده آمریکا روانه می شود اهمیت استراتژیک و اقتصادی اندکی را در هر زمانی ایفا می کند. نفت یک کالای جهانی است و ایالات متحده آمریکا مجبور است که تمامی واردات را در شرایطی حساس تحت نظر آژانس بین المللی صورت دهد و ایالات متحده همانند سایر ملت ها، همان بهای جهانی مصوب را می پردازد. اقتصاد ایالات متحده آمریکا بیشتر از آنکه بر واردات متمرکز انرژی از آسیا و دیگر مناطق وابسته باشد، بر سلامت اقتصاد جهانی استوار است. به عبارت ساده تر ایالات متحده آمریکا به دلیل وابستگی که به تجارت جهانی دارد و تجارت جهانی متاثر از یک اقتصاد سالم و اقتصاد سالم در گرو تامین انرژی مطمئن است، لذا اساس واستراتژی ایالات متحده آمریکا همانند دیگر قدرتهای دریایی گذشته بر تامین امنیت تجارت دریایی استوار است و همین امر است که وی را ملزم می کند در ثبات بازارهای انرژی و تامین امنیت مراکزتولید و خطوط توزیع تلاش نماید. در نتیجه با کنترل انرژی در حقیقت بازارهای مصرف را هم کنترل خواهد کرد. به نحوی که هر یک نقش اقتصادی حساب شده ای رابازی

کنند تا در چنین شرایطی، امنیت تجارت جهانی تامین و در لوای آن منافع ملی ایالات متحده آمریکا در بالا ترین حد خودحفظ شود.

مهمترین مساله ژئوپلیتیکی که منطقه را متاثر می کند و عامل ایجاد بحران است این است که آیا خاورمیانه می تواند بعنوان یک تامین کننده پایدار نفت و گاز صادراتی در بازار متغیر جهانی، ایفای نقش نماید؟

در منطقه ای که مناقشات داخلی و منطقه ای مشکلات بسیار جدی را در مباحث اقتصادی مطرح می کند و مشکلات جمعیتی فراوانی هم بدان اضافه می شود، پاسخ به این سئوال امری دشوار است. از این رو پیش بینی وقایعی که در انتظار کشورهای کلیدی منطقه از جمله ایران، عراق و عربستان است بسیار مشکل است و قوانین بین المللی قبل از هر کشوری این سه کشور کلیدی را تحت تاثیر قرار می دهد. هر یک از کشورهای منطقه به ویژه سه کشور یاد شده ساختارهای ویژه ای دارند و از همه پیچیده تر ساختار حکومتی عراق بود که تامین امنیت خود را در ناامن کردن پیرامون خود می دانست. چنین کشور و کشورهایی که به هر نحوی برای پنهان نگاه داشتن علت وجودی تحمیل خود سعی در اجرای عملیات تاخیری سیاسی در اهداف منطقه ای و جهانی‌دارند و البته و این عملکرد به هیچ وجه نمی تواند در ساختار نظام ژئواکونومیکی قرن بیست و یکم قابل قبول باشد، لذا همانطورکه دیدیم این عامل ناامنی و ناهماهنگی حساس ترین منطقه تولید انرژی، در اولویت عملیات نظامی، سیاسی ایالات متحده آمریکا قرار گرفت وکاخ سفید از استراتژی آفندی در کلیه وجوه این کشور بهره برد. و عملکرد واشنگتن در حقیقت بخشی از محورهای مهم

استراتژی امنیت ملی آمریکا است که درسال۲۰۰۲ طراحی شده است.

یکی از مهمترین ویژگی های مشترک ژئوپلیتیکی کشورهای نفت خیز خاورمیانه، عدم اتکای کامل آنها به تفکرات انسانی ملت هایشان است و این به دلیل وابستگی شدید آنها به درآمد نفت، که آن هم از طریق خارج تامین می شود، ارتباط پیدا می کند. لذا تکیه زمامداران این کشورها به سیاست خارجی و متحدین خارجی است که به نحوی می توانند در تامین بودجه این کشورها از طریق خرید نفت و گاز کمک نمایند. این عامل مهم و خلاء ژئوپلیتیکی ناشی از آن موجب گردیده است که هیچ یک از این کشورها از یک امنیت پایدار همه جانبه و درک شده که با آحاد ملت اشتراک منافع داشته باشد، برخوردار نبوده و در هر تغییر و تحول استراتژیکی به سرعت دچار بحران می شوند و از سوی دیگر برخلاف قرن بیستم که ملاحظات سیاست داخلی و خارجی کاملاً با یکدیگر متفاوت بود ولی، در قرن بیست و یکم این دو پدیده کاملا بر یکدیگر منطبق وغیرقابل تفکیک هستند. این خودمشکلاتی را برای زمامداران این کشور فراهم ساخته است. به این مشکلات بنیادی، مشکلات اقتصادی و زیرساختی نیز اضافه می شود. میانگین درآمد سرانه در خاورمیانه با استفاده از روش بانک جهانی حدود۲۱۰۰ دلار است که با درآمد۲۳۸۰۰ دلار کشورهای پیشرفته قابل مقایسه نیست. شهرنشینی بدون توسعه‌افزایش یافته است.(درصد شهرنشینی کل جمعیت از۳۷ درصد درسال ۱۹۷۰، به۵۷ درصد درسال۱۹۹۶ رسیده است .(۷)

ترکیب موارد کاهش بهای نفت، افزایش رشد جمعیت و شکستی که در

مدرن گرایی بوجود آمده است، باعث بوجود آمدن تهدیدهای اقتصادی فزاینده‌ای می شود که ثروت نفتی را به فقر نفتی تبدیل می نماید.

در بین کشورهای کلیدی خلیج فارس عراق یکی از پرمساله ترین و سرکوبگرترین کشورهای جهان بود. عراق دارای منابع عظیم نفت و سرمایه های بالقوه عظیمی است، کما اینکه در کنفرانسی که در واشنگتن دی سی در۱۹۹۹ برگزار شد، مطرح گردید که در نیمه اول قرن بیست ویکم، دو کشور ایران و عراق بدلیل دسترسی به منابع عظیم انرژی، نقش انحصاری پیدا خواهند نمود(۸).

عدم درک رهبری این کشور از واژه امنیت از یک سو و تکیه بر علت وجود ایدئولوژی حزب بعث از سوی دیگر، این کشور را در یک موضع آفندی همیشگی قرار داده بود که مدام امنیت حوزه خلیج فارس را تهدید می کرد و این طبیعت خشونت آمیز را باید در این نکته جست وجو کرد که رهبری عراق تعریف خاصی را از امنیت ملی برای خود داشت و معتقد بود تا زمانی که مرزهای سیاسی این کشور با همسایگان غربی و جنوب غربی به همین شکل است، عراق روی امنیت را نخواهد دید. این درحالی است که خود می دانست تعادل ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک خاورمیانه سنتی در گرو تثبیت مرزهای سیاسی آن است. جالب این است که در قرن بیست و یکم نیز این تفکر استراتژیکی مورد قبول پنج قدرت آینده جهان هم قرار گرفته است، در حالیکه واقعیت این است که کشورهایی که دارای منابع خام صنعتی از جمله انرژی می باشند و درآمد اصلی کشورشان درگرو صادرات نفت و دلارهای نفتی است، به هیچ وجه با ملت های خود نمی توانند

اشتراک منافع داشته باشند. لذا خود به خود به سمت سیستم های مطلقه و غیردموکراتیک پیش می روند و به منظور سرپوش گذاشتن بر بی توجهی به بنیان های فکری ملت خود، مدام به ماجراجویی در مرزهای سیاسی همسایگان خود و یا واکنش های غیر استراتژیک در فرامنطقه ای خود می پردازند، این در حالی است که منطقه خلیج فارس بخشی از آبهای آزاد جهان است و هر قدرتی که در راس استراتژی بحری باشد هدفش تامین امنیت تجارت دریایی است.(۹) بنابراین تفکر رهبری عراق باهدف استراتژی بزرگ ایالات متحده آمریکا، اصطکاک پیدا کرد و ازسوی دیگر بعد از فروپاشی شوروی وتشکیل منظومه های قدرت به جای قطب های قدرت، جنگهای ژئواکونومیکی جایگزین جنگ های ژئواستراتژیک شد و این چرخش درتفکرات استراتژیکی مزید برعلت گردید، زیرا هدف رهبری ایالات متحده آمریکا، نظارت و دخالت بر تولید و توزیع و مصرف انرژی و در راس آن نفت و گاز قرار دارد که با شرایط ویژه ای که حوزه خلیج فارس و در راس آن کشورهای کلیدی، از جمله عراق، ایران و عربستان سعودی دارند، دیگر عراق نمی توانست همانند دهه های ۷۰ و ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ میلادی قدرت مانور زیادی داشته باشد، لذا استراتژی ایالات متحده آمریکا هم با نگرش به موارد فوق، جنبه های پدافندی را کنار گذاشت و به جنگ ژئواکونومیکی پرداخت، که نمونه بارز آن را باید در افغانستان و عراق دید.بنابراین دیگر تفکر تعرض طلبی و بحران زایی نه تنها از حوزه خلیج فارس، بلکه در دیگر نقاط جهان هم نمی توانست مورد قبول قدرتها باشد. همانطور که قبلاً هم بیان شد، در کنفرانس واشنگتن دی سی در

سال ۱۹۹۹ دست اندرکاران تدوین استراتژی انرژی به اتفاق آرا نظر دادند که عراق را باید به عنوان یک تهدید نظامی جدی، برای تامین امنیت صادرات نفت جهانی بشمار آورد(۱۰).

عراق چندین دهه است که مدام با عناوین مختلف چه در جهت اهداف ایدئولوژی کمونیسم دوران جنگ سرد و چه به بهانه عدم تامین امنیت، موجب ناآرامی و بی ثباتی در عرضه نفت در حوزه خلیج فارس شده است. این تفکرات به انضمام رویداد ۱۱ سپتامبر بهانه خوبی را برای رهبری آمریکا فراهم نمود که در جهت نیل به اهداف استراتژی انرژی و تامین امنیت خطوط انرژی به منظور حفظ امنیت همه جانبه آمریکا گام بردارد. سخنان رییس جمهوری آمریکا در جشن فارغ التحصیلی دانشکده وست پوینت آمریکا درسال ۲۰۰۲ بیانگر این نکته است که استراتژی آمریکا بدون توجه به رویدادهای اخیر به حرکت خود جهت نیل به اهداف امنیتی و در راس آن امنیت انرژی ادامه خواهد داد. وی در این سخنرانی بیان داشت که «دو خطر بزرگ برای آزادی، تقاطع خطرناک رادیکالیسم و تکنولوژی است. زمانی که سلاح های بیولوژیکی و هسته ای گسترش پیدا می کند، همزمان با تکنولوژی موشک های بالستیک، تمام دولتهای ضعیف می توانند توان ضربه زدن به ملتهای بزرگ را بدست آوردند. دشمنان، این نیت را اعلام کرده اند و در جست وجوی این سلاح های مخرب هستند. در دوران گذشته دفاع آمریکا به دکترین های جنگ سرد که سد نفوذ و بازدارندگی بود، تکیه می کرد، اما تهدیدات جدید مستلزم راهکارهای جدید نیز هستند. ما نمی توانیم با آرزوی شرایط بهتر، از آمریکا و دوستانمان دفاع کنیم مگر آنکه تهدیدات زیاد نشود

و آنها را بصورت سیستماتیک بشکنیم.»(۱۱)

جایگاه انرژی در تامین امنیت جهانی:

رویدادهایی که در دهه های ۶۰، ۷۰ و ۸۰ میلادی و حتی دهه ۹۰ رخ داد، بیانگر این واقعیت بود که انرژی نقشی انکارناپذیر درتحولات جهانی وبویژه در کشورهای صنعتی داراست. البته این واقعیت دردهه ۷۰ میلادی از فکر به عمل درآمد. موضوع زمانی پراهمیت تر گردید که متوجه شدند امنیت کشورهای صنعتی بطور کلی در وجوه مختلف به تامین امنیت انرژی بستگی دارد. از این رو کاهش وابستگی به نفت وارداتی به عنوان یکی از عناصر استراتژی ملی بسیاری از کشورهای غربی مطرح شد.

البته به این نکته اساسی باید توجه کرد که جنبه های امنیتی موضوع به نحوه کنترل و تسلط بر منابع نفتی و در نهایت تعارضی که با منافع کشورهای دارنده منابع ایجاد می شد، ارتباط پیدا می کرد. لذا با توجه به مراتب فوق می توان گفت که آسیب پذیری ناشی از قطع واردات نفت در درجه اول و به طور عمده تهدیدی علیه امنیت اقتصادی و به طور غیرمستقیم امنیت سیاسی، اجتماعی به شمار می رود. با وجوداین قطع واردات نفتی ممکن است تغییرات غیرمستقیمی بر بخش دفاعی کشور بگذارد، زیرا منابع سوخت استراتژیک حتی قدرتها هم، زمان محدوی دارد. این امر به طور کلی به شکل رکود اقتصادی و کاهش درآمدهای عمومی کشور و در نتیجه کاهش بودجه دفاعی دولت نمایان می شود.

به این ترتیب نفت در نظام بین المللی کنونی عامل مهمی در میزان قدرت

کشورها محسوب می شود و مقام و مرتبه ملل را در خصوص تملک و یا نحوه دسترسی به منابع آن در موازنه بین المللی قدرت، مشخص می سازد و لذا استراتژی ایالات متحده آمریکا، به ویژه پس از فروپاشی شوروی در راستای اعمال نظام منظومه ای ۱+۴، تسلط هر چه بیشتر بر منابع نفتی و کنترل مسیرهای انتقال آزاد انرژی به بازارهای مصرف و به طور غیرمستقیم کنترل اقتصاد جهان سرمایه داری بوده است(۱۲).

آنچه مسلم است عوامل و رویدادهایی در جهان به وقوع پیوست که در تدوین استراتژی آفندی آمریکا در کلیه سطوح بسیار موثر بودند، که مهمترین آنها فروپاشی شوروی و بدنبال آن رویدادهایی از قبیل ائتلاف بین المللی برای خارج نمودن عراق از کویت و فرونشاندن بحران بالکان و بالاخره حادثه۱۱ سپتامبر که خود موجب شد، دستاویز بهتری برای استراتژی آمریکا فراهم شود. در نتیجه این اهداف همگی توجیه کننده یک اصل مهم بودند که در واقع باید آنرا محور استراتژی آمریکا دانست و آن برقراری امنیت همه جانبه در محدوده جهان است و هدف کلی و نهایی آن توسعه همه جانبه کل ملت آمریکا است و آخرین آن هم تاکنون حمله به عراق وبرانداختن حکومت صدام است و به احتمال قوی با راه انداختن یک ائتلاف بین المللی، نیروهای حافظ صلح به عراق اعزام خواهند شد. از آنجاکه حفظ منافع حیاتی آمریکا در جهان تابعی است از امنیت انرژی، حفظ بازارهای تسلیحاتی و تجارت جهانی و دسترسی به موفقیت ژئواکونومیک خاور نزدیک بزرگ و در راس آن حوزه خلیج فارس و دریای خزر برای حفظ این حوزه ها مهم و حیاتی دو راهکار بیشتر وجود ندارد: راهکار اول، تعامل و ارتباط مبتنی بر حفظ منافع

مشترک کشورهای این منطقه ویا رویارویی و درگیری. در آمریکا موضع کامل و واحدی برای رویارویی و جنگ با کشورهای منطقه وجود ندارد و تاکتیک استفاده از ابزار جنگ نوعی تلاش برای ایجاد تغییرات مناسب سیاسی متناسب با نیازهااست،که آن هم نمی تواند راهبردی اصلی و دائمی باشد(۱۳). در گذشته یعنی در دوران جنگ سرد، کارنامه دولت های آمریکا بیانگر حمایت از دولت های دیکتاتور و اقتدارگرا در مقابل حکومت های مردمی به منظور حفظ ثبات در مقابل تغییرات بوده است، ولی پس از فروریزی دیوار برلین و متعاقب آن تحولات شوروی و گسترش تفکر ژئوپلیتیک فرامدرن، یک رشته تغییرات بنیادی که منجر به تحول در مفاهیم استراتژیکی شد، درجهان بوجود آمد که سرمنشاء آنرا باید پایان دوران دو قطبی دانست. لذا در سند امنیت ملی آمریکا، رئیس. جمهور بوش براستفاده از نفوذ و قدرت ایالات متحده آمریکا برای گسترش دموکراسی و آزادی در کشورهای مختلف اشاره کرده است. وی می گوید(۱۴): «ایالات متحده آمریکا باید از این فرصت برای توسعه آزادی در جهان بهره گیرد، ما به طور فعال تلاش خواهیم کرد تا امید به دموکراسی، توسعه، بازار آزاد وتجارت را در هر نقطه از جهان فراهم سازیم.»

کالین پاول، وزیر امور خارجه ایالات متحده آمریکا در سخنرانی خود در بنیاد محافظه کار هریتیج، طرحی موسوم به «طرح جدید» رابرای برقراری دموکراسی در خاورمیانه سنتی اعلام کرد. اظهارات پاول بیانگر این موضوع است که استراتژی اعلام شده به صورت سیاست رسمی دولت بوش تعیین شده است. نظرات پاول بر سر محور اصلاحات اقتصادی، مشارکت سیاسی

و اصلاحات آموزشی استوار است. اصلاحات اقتصادی به دنبال پرکردن خلاء شغلی توام با اصلاحات همه جانبه اقتصادی در این کشورها است و تقویت نهادهای مدنی و افزایش نقش زنان، ابزارهایی است که اصلاحات سیاسی راتسریع می نماید.

پاول همچنین به خلاء دانش اشاره نموده است که لازمه آن دادن فرصت بیشتر آموزشی است، چرا که برای اثربخشی بهتر اقتصادهای باز و سیستم های سیاسی کارآمد، به شهروندان باسوادنیاز دارند. اصلاحات آموزشی در این زمینه دارای اهمیت زیادی است(۱۵). یکی از تحلیلگران سابق سازمان سیا، دلایل اصلی جنگ علیه عراق و برکناری صدام را چنین بر می شمارد:(۱۶) «اولا، آمریکا بدنبال کنترل بر چاههای نفت عراق به منزله سنگ بنای اولیه کنترل برمنابع نفتی کل منطقه خاورمیانه است، ثانیاً این اقدام امکان کنترل و هژمونی آمریکا بر کل جهان را میسر می سازد، ثالثاً بسیاری از دولتمردان حکومت بوش در همکاری با حکومت شارون در اسرائیل، تسخیر عراق رااولین مرحله تغییر برای شکل دهی استراتژیک کل منطقه خاورمیانه می داند.»

پی‌نوشت ها

۱- عزتی، عزت الله، ژئوپلیتیک، انتشارات سمت، ۱۳۷۰.
۲- نخجوان، امیر موثق، جنگ جهانی دوم ۱۳۳۱، تهران انتشارات ستاد ارتش.
۳- عزتی، عزت الله، قدرت و استراتژی، جزوه درسی دوره دکترای امنیت ملی دانشگاه فارابی، ۱۳۷۸ تهران.
۴- عزتی، عزت الله، ژئوپلیتیک در قرن ۲۱، انتشارات سمت، ۱۳۸۱ تهران.
5-ludmila yadehenko. M .Oec.university of latvia . the role of geoeconomics in the provision at regional security pp. 1-9.2002
6- Anthony cordes man, Geopolitics at Energy in the middle East september 15, 1999 pp.12-18
۷- منبع پیشین
۸- منبع پیشین
۹-عزتی، عزت الله، ژئواستراتژی، انتشارات سمت، ۱۳۷۵ تهران.
۱۰- منبع پیشین
11-President Bush Delivers Graduation at Westpoint, Remark by The President at 2002, new york pp.2.6
12- Global security in 21 st century Barry Bujan ,1997 pp.3-7
۱۳- یونسیان، مجید ، روابط آمریکا و عربستان پس از ۱۱ سپتامبر گزیده تحولات جهانی شماره۲.
14- The Bush National Security Strategy Center For Defence

information Sep.26,2002.

15- Web memologher tage Fundation Dec. 12.2002

16-Bill christisop,the Real Reason For war oil and Israeil policy makersin the Bush adminstration Feb,2003

جهانی شدن، نومحافظه کاران آمریکا و مسأله عراق

مهدی مطهر نیا *

مقدمه: جهانی شدن و سلطه فرهنگی آمریکا:

فرآیند جهانی شدن برآیند تدریجی دگرگونی تاریخی، نهادینه شدن و اشاعه منطق غربی و توجیه نظری ساماندهی مدرنیته غرب در چارچوب موفقیت های مدرنیسم در قالب های مختلف فضایی و زمانهای گوناگون؛ به طور اخص آمریکا پنداشته می شود.

تسلط منطق فرهنگی آمریکا به عنوان نهاد ارزشی فرآیند جهانی شدن بازتاب این نظریه کانت است که هر چند شاهد توسعه فرهنگی هستیم که اساس روشنگری است؛ اما از یک عصر روشنگر بسیار دور هستیم. «عصرروشنگر» در بطن ارزش های ناهم بستر که زمینه پروردگی و زمینه پروری متفاوتی دارند، به وجود می آید. ارزش هایی که نگرش های متفاوت

---

* دکتر مهدی مطهر نیا، کارشناس مسائل بین المللی است.

و منطقی متعارض را سامان می دهد؛ در حالیکه تفسیرهای حاکم امروزی به جهت وجود ارزشی واحد، به دنبال ایجاد یک جهان بینی یگانه در دنیاست.

منطق فرهنگ برخاسته از واقعیات حاکم بر جامعه آمریکا نمایانگر تعریف کانت از نبود یک عصر روشنگر می باشد؛ در این منظر گفته می شود: «تا جایی که تمایل دارید در مورد هر آنچه می خواهید بحث کنید اما در نهایت باید اطاعت کنید.»

در این چارچوب، این واقعیت نمایان است که تعاملات فرهنگی افزایش یافته است و ارتباطات باعث نزدیکی مردم در اقصی نقاط گیتی است. ولی باوجود آنکه امروز شاهد «مرگ فاصله ها» هستیم: چنین توسعه ای به مفهوم ژرف نگری در حوزه تعاملات انسانی و تعیین و بینش اجتماعی نمی باشد. تا هنگامی که خرد جنبه پذیرش دارد و فاقد بعد انتقادی است: جهان بینی به نوعی «آگاهی کاذب» می نماید که از موجودیت آدمی در هستی جمعی نشات گرفته است. این آگاهی کاذب اجتناب‌ناپذیر نشان می دهد و در کالبد جهانی شدن ارزش های امپراتوری جهانی، رخ نشان می دهد.

اشاعه ارزش های آمریکایی به دنبال خود، نابودی خودمختاری ملی و فردی را در پی دارد و فقدان خودمختاری، عدم بلوغ فردی را به دنبال می آورد. جامعه فاقد بلوغ فردی نه تنها نگرش انتقادی نسبت به پدیده ها را از دست می دهد، بلکه نگرش انتقادی، نسبت به پدیده ها را درک نمی کند. فرد فاقد خردورزی انتقادی، به جهت عدم دسترسی به آگاهی ناب، فاقد نیروی اقناعی است و این امر خصلت وجودی انسان تک ساحتی است که تفکرش هرگز نمی تواند موضوع ناخشنودی و حامل اعتراض فلسفی نسبت

به وضع موجود جامعه باشد.

جهانی شدن و رهبری‌ایدئولوژیک:

به جهت ویژگی خاص آمریکایی است که بازتاب های فرهنگی آن منجر به پیدایش انسان تک ساحتی شده که مارکوزه از آن به عنوان حاکمیت مداری سرکوب گرانه نام می برد. رهبری سلطه گرانه آمریکا از آنجا تحقق می یابد که هر دو بعد پذیرش عملی آن همگام و همزمان بوده اند. پذیرش هنجاری به مفهوم نگرش مثبت و اعتقادی به وضع موجود از سوی توده ها، و پذیرش عملی به مفهوم پذیرش ثبات از سوی مردم به این معنا که گزینه دیگری وجود ندارد؛ و باید به پایان تاریخ در کالبد تمدن آمریکایی اندیشید.

رهبری ایدئولوژیک و ارزشی آمریکا در قالب جهانی شدن به این مفهوم است که نقد تکنولوژیک یا «نقد ابزاری» فراتر از نقد ایدئولوژیک «نقد فرهنگی» و عقل انتقادی قرار می گیرد. در این راستا هدف گفتمان، کاملاً در حیطه ابزاری است و توجهی به دگر گونی و جایگزینی ندارد و این همان نظریه آدورنو است که: «در آمریکا فرهنگ به مثابه صنعت می باشد و این خود ویژگی رهبری ایدئولوژیک آمریکاست.»

جهانی شدن در بستر معناسازی:

زمانی که صحبت از استیلای فرهنگی ایالات متحده در قالب جهانی شدن به میان می آوریم، بر معنای مردم شناسانه فرهنگ که شیوه زندگی را در نظر می آورد، توجه نداریم. بلکه فرهنگ را به مفهوم معناساز آن در نظر می گیریم.

در این منظر، فرهنگ ساز و کار مدیریت اجتماعی است و به واسطه توان ابزاری بالایی که احساس می کند، اجتماع هدف را درمرز های فراخ «جهان زیست» تعریف می کند و «عقلانیت تفاهمی» را در زمهریر «عقلانیت» منقبض می سازد.

در چنین دیدگاهی و با توجه به جنبه معناساز فرهنگ است که می توان دریافت چرا آمریکا تسلط در حیطه فرهنگی را اجتناب ناپذیر می داند؛ چرا که همسویی ارزشی به معنای تفسیر واحد از پدیده هاست. زمانی که ارزش های همسو در نقاط مختلف جهان تسری می یابد؛ بازتاب و تاثیرات (Impacts) آن در سطوح مختلف بین المللی و زیر سطوح گوناگون آن نیز آرام آرام رسوب می کند؛ و در تحلیل نهایی تفاسیر همسو با استنباط های دولتمردان و نخبگان آمریکا در ارزیابی پدیده ها به وجود می آید.

چنین فرایندی به برآیندی نظر دارد که در چارچوب آن مفهوم یکپارچگی ارزشی و در پی آن از بین بردن ارزش های بومی و سطحی را می توان مشاهده کرد؛ این برآیند موید ظهور یک اقتدار همه گیر جهانی است؛ که سلطه خود را مبنی بر همسویی ارزش ها قرار داده است. زمانی که از رهبری ایدئولوژیک و ارزشی آمریکا در بطن جهانی شدن صحبت می کنیم، مولفه های فرهنگی آن باید در دو حیطه موازی با یکدیگر مدنظر قرار گیرند: ۱) حیطه پذیرش ۲) حیطه تداوم.

در حیطه پذیرش، چارچوبها، تفسیرها و جهت گیریها، ماهیتی ذهنی دارند و در این حیطه، عملکرد فرهنگ نه براساس حقیقت، بلکه براساس ایمان و اعتقاداست . اعتقاد و خرد پذیرشی ایجادگر انزوای فکری است، چرا که

براحساسات قوام می یابد، در حالیکه درک حقیقت نیازمند شکاکیت می باشد.

آمریکایی ها معتقدند نگرش ذهنی به فرهنگ آن را به سوی عقیم شدن سوق می دهد و توانایی‌آن را برای کنترل و مدیریت جامعه از بین می برد. رهبری هژمونیک آمریکا در حیطه فرهنگی، نتیجه پذیرش است؛ که بازتاب ضرورت های عملی و هنجاری می باشد؛ به این معنا که یک ارتباط اندام وار ضرورت ارزشی کالا های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی را در یک راستا قرار می دهد.

آمریکا برای دستیابی به سلطه فرهنگی معتقد است که انسان های غیرغربی را بایستی از تاریخ و پیشینه های تاریخی شان جدا نمود. «کار» می گوید: تاریخ گفت و گویی است میان گذشته و اکنون» و آمریکایی ها می خواهند حافظه تاریخی ملت ها را پاک نمایند؛ تا با تهی شدن از تاریخ خود، آماده پذیرش سلطه و رهبری هژمونیک آمریکا نشوند. با جدایی فرد از تاریخش، چیزی از وی گرفته می‌شود که نیچه آنرا «اراده قدرت» می نامد.

مسخ تاریخی هنگامی ایجاد می شود که عقلانیت انتقادی وجود نداشته باشد، انسان مسخ شده به راحتی تحت نفوذ قرار می گیرد و این یعنی دسترسی قدرت سلطه گر به ایده ها که متن جهان بینی و تصورات فرد را تشکیل می دهد؛ و این نیز یعنی توانایی در شکل دادن به معانی و تفاسیری که فوکو از آن تحت عنوان فرایند لا یه لا یه سازی فرهنگی یاد می کند.

انسان فاقد تاریخ، یعنی کسی که مجذوب ارزش های غیربومی می باشد با مفاهیمی معناسازی می کند که ریشه در سنن او ندارند. این گسل تاریخی

باعث می شود تا ترتیب ساختاری که در بطن جامعه متشکل از این نوع افراد وجود دارد و به تشخیص پدیده ها و معناسازی می پردازد، در اختیار رهبری هژمون قرار گیرد. مردمی که ماخذ معناسازی آنها نه فرهنگ برخاسته از تاریخ آنها، بلکه ناشی از ارزش های منبعث از فرهنگ شکل دهنده جهانی شدن می باشد، به جهت از دست دادن هویت تاریخی خود، حس زمان و مکان را از دست می دهند و به دنبال آن به آگاهی کاذب یا آگاهی غیر تاریخی می رسند.

رهبری سلطه گرانه آمریکا که نماد بعد فرهنگی فرآیند جهانی شدن می باشد؛ به این مفهوم است که مردم غیر غربی توانایی تشخیص درک درست از نادرست را ندارند و از همین رو، توانایی حکومت برخود را از دست داده اند، در نتیجه انسانهایی که دچار مسخ تاریخی شده اند در حیطه های سه گانه معرفت، قدرت و اخلاق تن به پذیرش قالب فکری غربی می دهند. چرا که قدرت به معرفت سامان می دهد و اخلاق نیز زاییده معرفت است. در نتیجه همسویی ارزشی و قرائت یکسان غایت جهانی شدن از بعد فرهنگی آن می باشد.

بعد سیاسی جهانی شدن:

از نظر سیاسی، جهانی شدن بازتاب «جابه جایی جهانی مرکز ثقل قدرت» است. امروز به جهت کم رنگ شدن مفهوم حاکمیت، دیگر به سان گذشته نمی توان از حاکمیت ملی، مرزهای ملی و امنیت ملی، همانند گذشته سخن گفت. جهانی شدن در بعد سیاسی آن فرایندی است که به واسطه آن حوادث، تصمیم ها و فعالیتها در یک بخش از جهان تاثیراتی قابل ذکر در جوامع

گوناگون جهان در پی خواهد داشت. دیگر نمی توان اقتدار را دریک قالب خاص جغرافیایی و در چارچوب مرزهای ملی تعیین کرد. جهانی شدن فراملی بودن اقتدار و پیروی مردم از یک نگرش خاص را متجلی می سازد.

نظم تک محوری، پیامد جهانی شدن:

نظم ایجادگر یک اراده واحد و تمامیت مسلط می باشد. نظام و نظم در ارتباط مستقیم با یکدیگر تعریف پذیرند. نظم محصول فرهنگ است و نظام حاصل ساختار است. وجود نظم به این معناست که واقعیات فقط یک سری مفاهیم انتزاعی نمی باشند، بلکه بازتاب خواست ها و نیازهای قدرت مسلط نظام هستند. قواعد حاکم برنظام بین الملل را التزامات کشور نظم دهنده تعیین می کند. ساختارهای این نظم نوین، از طریق تعدیل واقعیات و جایگزینی آنها، موقعیت و مرکزیت یک کشور را توجیه و آنرا طبیعی جلوه می دهد؛ و در پی طبیعی بودن، قانونی بودن نیز خودنمایی می کند؛ این تعبیر استیون که می گوید: «بیان، صرفا یک گزارش یا توصیف نیست، بلکه یک کنش است» در اینجا مصداق عینی می پذیرد. در این نگرش، اسپایکمن با توجه به موقعیت جغرافیایی و منابع طبیعی آمریکا، به توجیه هژمونیک آمریکا می پردازد.

آمریکا به عنوان متولی این نظم نه تنها از قدرتی فراتر از دیگر کشورها برخوردار است، بلکه حقوقی فزونتر از سایر کشورها دارد. این حقوق، این فرصت را ایجاد کرده که منطق آمریکایی در قالب نظم موجود این معنا را به همراه آورد که از یک سو حاکمیت کشورها به مفهوم کنترل بر سرزمین و اقتدار بر مردم دیگر محترم شمرده نمی شود و از سوی دیگر تمییزی میان

حاکمیت داخلی و خارجی وجود ندارد.

ما امروز شاهد پی گیری نظمی هستیم که بازتاب فرایند جهانی شدن است و اصول بنیادین روابط بین الملل را به طور کامل درهم ریخته است، به نحوی که حوادث و جریان ها و پدیده ها خصلت بومی خود را از دست داده اند و غیرمتمرکز بودن نظام به جهت محوشدن مفهوم حاکمیت به عنوان یک اصل کلیدی تعیین کننده روابط بین الملل جای خود را به تمرکز تصمیم گیری داده است؛ جهانی شدن تاکیدی بر غلبه نظم آمریکایی در چارچوب قدرت هژمونیک و رهبری آمریکاست که بر ویرانه های مفاهیم حاکمیت ملی، استقلال ملی و خودمختاری بنا شده است؛ ساخت چنین بنای هژمونیکی بود که روی کارآمدن جمهوری خواهان و شخصی چون جرج دبلیو بوش را به عنوان رئیس جمهور آمریکا همچون یک ضرورت تاریخی در برابر «قدرت» های آمریکایی؛ به اثبات رساند.

انتخابات ریاست جمهوری، سازوکاری دموکراتیک ؟

انتخابات ریاست جمهوری و مکانیسم اجرایی آن در آمریکا بیش از آنکه مبین نظام دموکراتیک باشد، نشانگر ساختار هوشمند حزبی برای کنترل و تسلط برجامعه از طریق اعمال انتخابات هدایت شده غیرمستقیم حزبی به جای انتخابات مستقیم مردمی است.

از این موضوع که بگذریم بافت موقعیتی جامعه آمریکا و نقش طراحان سیاسی و محافل پنهان قدرت در این فرآیند را نمی توان نادیده گرفت. اطلاعات حاصل از جامعه امروز آمریکا نمایانگر ورود این کشور به عصر

فراصنعتی است. شرایط فراصنعتی، زمینه را برای ساختار اجتماعی فراپیچیده فراهم می کند، زمانی که ساخت اجتماعی پیچیده می شود، نیروهای گریز از مرکز جدیدی بوجود می آید که با هنجارهای مسلط آن جامعه هماهنگی ندارد و از همه مهمتر، نگاه آنها مبتنی بر چالش گرایی در برابر هنجارهای مسلط آن جامعه می باشد. در لایه بیرونی آن فرآیند ساخت های اقتصادی و سیاسی در سطح کلان تحت تاثیر قرار می گیرند.

این فرآیند در دهه ۹۰، اوج گیری خود را آغاز کرد. در سال ۱۹۹۲، یعنی از همان مقطعی که «بیل کلینتون» اولین دوره ریاست جمهوری خود را آغاز کرد، گروههای مخالف فعالیت های خود را گسترش بخشیدند. در سال ۱۹۹۳ یعنی همان سالی که برژنسکی کتاب «خارج از کنترل» را نگاشت، فرقه ای به نام فرقه «دیویدیان» که رهبر آن را فردی به نام «دیوید کُرش» عهده دار بود در محلی به نام «واکو» توسط نیروهای «FBI» آمریکا محاصره شد که در آن حادثه ۸۳ نفر کشته شدند،در اثر آتش سوزی که انجام شد، همه افراد در آنجا سوختند. این زنگ خطری برای جامعه ای بود که خود را در وضعیت تکامل نهایی و قطعی نظام لیبرال دموکراتیک می داند.

این جنبش در بطن جامعه ای متولد شد که به نوعی دوران ثبات اجتماعی دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۷۰ راپشت سر گذارده است. «کرش» یک بنیادگرای مسیحی بود. دهه ۸۰ از قرن بیستم میلادی، قرن تولد بنیادگرایی دینی است که در حوزه شرایع سه گانه اسلامی، مسیحی و یهودی، بروز داشت؛ و کُرش از رهبران این بنیادگرایی مذهبی در آمریکا تلقی می شد. در سال ۱۹۹۵، بعد از گذشت دو سال از ماجرای «واکو» ، حادثه «اوکلاهاماسیتی» رخ داد. در این

حادثه یکی از ساختمان های دولت فدرال آمریکا با کار گذاشتن مواد منفجره در آن، انفجار شدیدی را شاهد بود. بروز چنین وقایعی نشان می داد که نوعی تعارض درون ساختاری در ارتباط با نهادهای سیاسی و اجتماعی آمریکا در حال شکل گیری می باشد.

چنین رویکردی در عرصه هنری نیز بازتاب داشت و از مسیر سیاست گذاری های هالیوودی گذر نمود. در اوایل دهه ۹۰ «رامبوئیسم» به صحنه آمد. رامبو ۱ و ۲ و ۳ ساخته شد. در رامبو ۱، سرباز قوی هیکل و قدرتمند آمریکایی به تصویر کشیده می شود، که نسبت به شرایط خودش؛ نسبت به جایگاهی که در جامعه آمریکا دارد؛ و هنجارهای موجود در آن ناراضی است؛ و در بستر نگرش منفی به محیط خود زیست می کند: وی تلاش دارد که علیه وضع موجود و نهادهای سیاسی، نظامی، و امنیتی آمریکا مبارزه کند. بسیاری از تحلیل گران سینمای سیاسی بر این اعتقاد بودند که نگاه فیلم سازان آمریکایی مبتنی بر درک تهدیداتی است که از سوی برخی از گروه ها متوجه جامعه آمریکا می شود. این در حالی است که معادلات سیاسی و جایگاه هالیوود در زمینه سازی و زمینه پروردگی این معادلات نشان داد که آنچه بیش از هر چیز در فراسوی دیدگان هادیان فیلم سازان هالیوود قرار داشت، آماده سازی اذهان جمع برای پذیرش رادیکال میلیتاریسم آمریکایی در آستانه هزاره سوم میلادی بود؛ این تحرک همگام با خود زمینه های عینی و تمهیدات نظری خویش را نیز به همراه داشت. در دهه ۱۹۹۰ تحت تاثیر بنیادگرایی مسیحی دهه های ۸۰ و ۷۰ میلادی گروه های متفاوتی در سطح جامعه نیز با گرایش های مذکور به وجود آمدند. جیمی کارتر در سال ۱۹۷۶ با طرح

بازگشت به اخلاق و مذهب و دکترین حقوق بشر ملهم از گرایشات موجود فعالیت خود را آغاز کرد؛ رونالد ریگان وظیفه خود می دانست که در مراسم روز یکشنبه درکلیسا شرکت کند. این در حالی است که در سال ۱۹۹۳ روندهای دیگری نیز شکل پذیرفت. موج سوم فمینیسم در آمریکا به وجود آمد و از حمایت دولتی برخوردار شد. اجباری نمودن عبادت های روزانه به فراموشی سپرده شد و رویکردهایی چون دفاع از هم جنس گرایی و دفاع از آن توسط دولت در ارتش آمریکا و جامعه آمریکایی، زمینه های تعارض بنیادگرایی مسیحی را با وضع موجود افزایش بخشید. در دهه ۱۹۹۰، بنیادگرایی مسیحی و مجموعه های ناسیونالیستی به گونه ای گسترش پیدا می کنند که نه تنها قدرت های پنهان نمی توانند آنها را در نظر بگیرند؛ بلکه تلاش می کنند با هدایت آنها، از نیروی هدایت شده، بهترین بهره را داشته باشند.

گروه های ناسیونال، شوونیسم آمریکایی معتقد بودند؛ با جهانی شدن دستمزد کارگران آمریکایی کاهش پیدا کرده است و دولت آمریکا باید وظیفه حراست از سرمایه های نظام جهان سرمایه داری را عهده دار شود و در روند جهانی شدن، سربازان آمریکایی باید در حفاظت از نظم جهانی به ایفای نقش بپردازند.

مجموعه این نظریات تلفیق آگاهانه یا ناآگاهانه آن چیزی بود که نظام سرمایه داری جهانی موطن پذیرفته در آمریکا در آستانه قرن بیست و یکم میلادی خواهان آن بود.

در این سالها بود که «پیتروالاس» رهبر یکی از گروه های ناسیونالیستی،

رمانی را تحت عنوان «میهن پرستان» می نویسد. این رمان رکورد تجدید چاپ را در آمریکا می شکند. دکترین ناسیونالیست های آمریکایی بر این اصل تئوریکال مستقر است که اگر اقتصاد و امنیت جهانی در وضعیت ناامنی قرار گیرد در چنین شرایطی، اقتصاد آمریکا بهترین وضعیت را خواهد داشت؛ این گروه سالهای ۱۹۰۲ تا ۱۹۶۰ میلادی را به عنوان دریافت تاریخی مناسب با نظریه خود شاهد مثال می آورند. آمریکا در این سالها در بهترین وضعیت اقتصادی قرارداشت و فاصله آن، باسایر کشورها در طی این دوران بی نهایت‌زیاد بوده است. این در حالی است که طی سال ۱۹۰۲ یعنی روی کار آمدن تئودور روزولت تا ۱۹۶۰ همزمان‌با راهیابی جرج کندی به کاخ سفید، سیاست جهانی در اوج التهاب و ناآرامی قرار داشت.

از همین رو در نگرش ناسیونالیسبت های آمریکایی، برخی از آکادمیست های آمریکا و بنیاد گرایان مسیحی، باید جامعه آمریکا در اختیار دولت «آمریکا محور» قرار گیرد. اگر چه ناسیونالیست های آمریکایی بر این اعتقادند که امروز آمریکا در فکر حفظ نظام سرمایه داری است و در چنین شرایطی مصالح و منافع آمریکا نادیده گرفته می شود، اما گروه هایی چون «ناسیونالیست های خلق» و «ملیشیای خلق» فراموش کرده اند ایالات متحده آمریکا و اسرائیل هر دو از کشورهایی هستند که محصول تهاجم نیروهای بیگانه به سرزمین های دیگر می باشند و آمریکا موطن تاسیسی سوداگران اروپایی است؛ که استوانه های اساسی نظام سرمایه داری را در قرون اخیر در سرزمین آمریکا بنا نهاده اند؛ وطی این سالها از هر فرصتی جهت تجمیع، گسترش و فزایندگی روزافزون سرمایه در آمریکا استفاده می کردند؛ و همین

کوشش در استفاده از گرایشات این گروه نیز در فضا و زمانه مورد لزوم انجام خواهد پذیرفت.

این تحولات درون سطحی در جامعه آمریکا بر بافت موقعیتی ناشی از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی منطبق شد؛نظام دو قطبی ناشی از جنگ سرد فروپاشید و اجتماع بین المللی در پی فروپاشی، به مرحله گذار از نظم کهن و تلاش جهت بازتعریف نظم در این فضا و زمانه تاریخی داخل شد. حد فاصل فروپاشی نظم کهن و استقرار نظم جدید، بهترین فرصت تاریخی برای استفاده از سازمان زور و خشونت است. این حالت به اصطلاح وضعیتی را بوجود می آورد که به آن انارکی یا انارشی بین المللی گفته می شود.

در این حالت به تعبیر نویسنده ای چون آزگود، ابزار سنتی و کلاسیک ایجاد نظم، یعنی ارتش و نیروی نظامی خود به تهدیدی برای امنیت بین الملل تبدیل می شود. در چنین وضعیتی نظامی گری آمریکایی، دهه ۱۹۹۰ را فرصت مناسبی برای فعال شدن یافت، نومحافظه کاران ظهور پیدا کردند و حضور جدی خود را در پیوند با بنیادگرایان مسیحی جهت کسب موفقیت در درون و بیرون جامعه آمریکایی دراستفاده از شعارهای بنیادگرایی مسیحی باز یافتند.

فناوری اطلاعات ،کامل کننده تفکر نظامی گری آمریکایی

مساله دیگری نیز این تحرک را کامل کرد. آمریکایی ها به این نتیجه رسیده اند که اگر هزاره ای را که در آستانه پیوستن به تاریخ است، به عنوان دورانی بشناسیم که بشر در آن برای نخستین بار به فضای سیاره ای خود پی برد، سده نخست هزاره آینده را می توان قرنی دانست که در آن انسانیت

بالقوه و در غیراینصورت بالفعل، به ارتباط کامل در زمان حقیقی دست خواهد یافت . ما شاهد آن چیزی خواهیم بود، که آنرا «مرگ فاصله» خوانده اند.

فناوری اطلاعات بخش گسترده ای از پیرامون ما را، هم از لحاظ وسایل و هم از لحاظ ارتباط با سایر افراد، تعاملی خواهد ساخت. با فرا رسیدن سال ۲۰۲۵ افراد بی شماری، وسایل اطلاع رسانی شخصی شان را با خود حمل می کنند در حالی که آنها را پوشانیده اند و نیروی موردنیاز آنها را صرفاً از انرژی جنبشی حاصل از راه رفتن خود تامین می کنند. در دنیایی که یک محیط کارمجازی مطابق نیاز و سلیقه ما هرگاه که اراده کنیم همراه ما خواهد بود، غالب افراد و حجم عظیمی از اطلاعات در هر زمان و مکان قابل دسترس خواهند بود. هنگام سفر، خودروهای ما که دارای گیرندهG.P.S هستند، در ارتباط شبکه ای با پایگاه مرکزی بوده و دست یابی همیشگی و پیوسته ای را به آخرین اطلاعات ترافیکی و جغرافیایی امکان پذیر می کنند. با رسیدن به منزل، به واسطه لوازم قابل برنامه ریزی و مرتبط با یکدیگر، محیط خانه کاملاً برای حضور ما مناسب و آماده خواهد بود.

تحولات بنیادین در زمینه فناوری های زیستی حتی از نوآوری های تازه در دانش فنی اطلاعات، شگفت انگیزتر خواهند بود. تا سال ۲۰۱۰ فناوری زیستی ممکن است از نظر سرمایه گذاری اقتصادی؛ از فناوری اطلاعات پیشی بگیرد. درهرحال، تقریباً بااطمینان می توان گفت که این شاخه از علم از نظر تاثیرات کلان اجتماعی از فناوری اطلاعاتی پیشی خواهد گرفت.

توانمندی های آینده، بنابر ملاک ها و معیارهای امروز ممکن است تکان دهنده باشد. از هم اینک تا سال ۲۰۲۵ میکروالکترونیک ارزان بها و با

قابلیت های بالا، در ابزار و وسایل و محیط فیزیکی کسانی که در جوامع پیشرفته زندگی می کنند، به فراوانی یافت خواهد شد. ما با وسایل میکروالکترونیکی مکانیکی آشنا خواهیم شد که در آنها حسگرها، فرستنده ها و گیرنده ها و یا فعال کننده ها، به اندازه یک ترانزیستور کوچک شده اند. چنین فناوری هایی، به شیوه های گوناگون بر زندگی ما تاثیر می گذارند.

تحولات اخیر، گویای آن است که نانوتکنولوژی بااینکه هنوز مراحل آغازین خود را می گذراند، به سرعت توسعه و تکامل خواهد یافت. تاثیرات و پیامدهای نانوتکنولوژی - فن آوری های حساس - با در نظر گرفتن اینکه چنین فناوری هایی در نقطه تلاقی دانش فنی اطلاعات و زیست عمل کرده و موثر خواهند بود، کاملاً انقلابی است.

با توجه به ورود به عرصه این انقلاب، و با عنایت به اینکه جهان با فروپاشی شوروی در عصر آنارشی بین المللی و هرج و مرج از فروپاشی نظام دوقطبی بود؛ آمریکایی ها دریافتند که اکنون در عین قبول وضعیت بحران زا و بحران زی نظام بین الملل بهترین فرصت برای استفاده از نیروی نظامی است. این گرایش بر چنین برداشتی تکیه نمود که جهان در عصر حاضر و آینده بیش از حال، غیرقابل کنترل خواهد بود. برژنسکی در سال ۱۹۹۳ بر همین اساس کتاب «خارج از کنترل» رانوشت و در آن بر این نکته تاکید داشت. در آینده به هیچ وجه انحصار قدرت و فناوری های ناشی از پیشرفت های دانش بشری در انحصار یک دولت باقی نخواهد ماند؛ از اینرو آمریکایی ها بر آن شدند که از این فرصت بدست آمده در پرتو وضیعت بحران زی و بحران زای نظام بین الملل بهترین بهره را نصیب خود سازند.

مانویل کاستلز استاد اسپانیایی الاصل جامعه شناسی و برنامه ریزی در دانشگاه کالیفرنیای برکلی که وی را در حلقه های علمی به لقب استاد استادان ملقب ساخته اند؛ در کتاب مشهور خود به نام «عصر اطلاعات ظهور جامعه شبکه ای» که در سال ۱۹۹۹ در آکسفورد منتشر شد، می نویسد: نزدیک به پایان هزاره دوم میلادی، چند رویداد که از اهمیت تاریخی برخوردارند، چشم انداز اجتماعی زندگی انسان را دگرگون ساخته اند. انقلابی تکنولوژیک که حول محور تکنولوژی های اطلاعات متمرکز است با سرعتی شتابان در کار شکل دهی مجدد بنیان مادی جامعه است، اقتصاد های سرتاسر جهان به یکدیگر وابسته شده اند و در سیستمی که هندسه آن همواره در حال تغییر است، شکل جدیدی از روابط میان اقتصاد، دولت و جامعه ایجاد کرده اند، اکنون سقوط دولت سالاری شوروی و به دنبال آن اضمحلال جنبش بین المللی کمونیسم مبارزه تاریخی با کاپیتالیسم را تضعیف کرده، چپ سیاسی و نظریه مارکس را از جاذبه مرگبار مارکسیسم - لنیسم نجات داده، نقطه پایانی جنگ سرد گذارده، خطر قتل عام اتمی را کاهش داده و جغرافیای سیاسی جهان را به گونه ای بنیادین دگرگون ساخته است. سرمایه داری نیز دستخوش تجدید ساختاری بنیادین شده است. مدیریت انعطاف پذیرتر، تمرکززدایی و شبکه ای‌شدن شرکت ها در روابط داخلی و بین شرکتی قدرت گرفتن شدید سرمایه در برابر نیروی کار و در نتیجه کاهش نفوذ جنبش کارگری، فردی شدن و نفوذ روزافزون روابط کاری، مشارکت گسترده زنان در بازار کار که غالباً تحت شرایط تبعیض آمیز قراردارد- دخالت دولت برای آزادسازی گزینشی بازارها، حذف دولتهای رفاهی‌که شدت و جهت گیری

آنها به ماهیت نیروها و نهادهای سیاسی هر جامعه بستگی دارد و افزایش رقابت اقتصادی جهانی در شرایط تمایز فزاینده جغرافیایی و فرهنگی که زمینه ساز انباشت سرمایه و مدیریت است، از ویژگی های بارز این تجدید ساختار به شمار می رود.

این بازنگری کلی نظام سرمایه داری که هنوز نیز ادامه دارد، یکپارچگی جهانی بازارهای مالی، ظهور کشورهای آسیایی حوزه اقیانوس آرام به عنوان مرکز جدید و مسلط تولید جهانی، روند دشوار وحدت اقتصادی اروپا، ظهور اقتصاد منطقه ای آمریکای شمالی، پراکندگی و از پی آن فروپاشی آن چه پیش از این، «جهان سوم» خوانده می شد،تغییر تدریجی روسیه و مناطق تحت نفوذ شوروی سابق در اقتصادهای بازار و پیوستن بخش های ارزشمندی از اقتصادهای سرتاسر جهان به نظامی همبسته را در پی داشته است که به عنوان واحدی در زمان واقعی عمل می کند.

این بخش ها و حوزه های پویای همه جوامع بابخش های دیگر شده اند که در معرض این خطر قرار دارند که از نظر منطق سیستم غیرضروری محسوب شوند. در واقع امروزه همزمان شاهد آزادشدن نیروهای مولد و سهمناک انقلاب اطلاعات و تقویت سیاه چاله های نگون بختی بشر در اقتصاد جهانی از بورکینافاسو تابرونکس جنوبیSouth Bronx و کاماگازاکیKamagasaki، چیاپاسChiapas یالوکارنوLa Courneure هستیم.

همزمان فعالیتهای جنایتکارانه و سازمان های شبه مافیایی در گوشه و کنار عالم نیز جهانی و اطلاعاتی شده اند و ابزار لازم برای تحریک بیش از حد فعالیت ذهنی و هوسهای ممنوع، و هر نوع تجارت غیرقانونی مورد نیاز

جوامع ما از تسلیحات پیچیده گرفته تا جسم انسان ها را فراهم ساخته اند. علاوه بر این سیستم ارتباطی نوینی که به زبان جهانی و دیجیتالی سخن می گوید تولید و توزیع کلمات، صداها و تصاویر فرهنگ ما را جهانی ساخته و آنها را با سلیقه ها، روحیه ها و هویت های افراد تطبیق داده است. شبکه های کامپیوتری دو سویه به طرز چشمگیری گسترش می یابند و شکل ها و کانال های جدید ارتباطی راایجاد می کنند که به زندگی شکل می دهند و همزمان از زندگی شکل می پذیرند.

دگرگونی های اجتماعی نیز همچون فرآیندهای تحول تکنولوژیک و اقتصادی چشمگیر هستند. کاستلز معتقد است: باوجود همه دشواری هایی که در راه ایجاد دگرگونی در وضعیت زنان وجو دارد، پدرسالاری در برخی جوامع آماج حملات قرارگرفته و پایه هایش به لرزه افتاده است. بنابراین در بیشتر نقاط جهان روابط زن و مرد نه به سپهر باز تولید فرهنگی بلکه به عرصه ای مناقشه انگیز تبدیل شده است. این امر ناشی از بازنگری بنیادین روابط میان زنان و مردان و کودکان و بنابراین خانواده، جنسیت و شخصیت است. توجه به محیط زیست در نهادهای جامعه رسوخ کرده و ارزش های آن از جاذبه ای سیاسی برخوردار شده است. اما به بهای نادیده انگاشته و زیرپا نهاده شدن این ارزش ها در شیوه عمل روزمره شرکت ها و دیوان سالاری ها؛ نظام های سیاسی در یک بحران ساختاری مشروعیت گرفتار شده اند. به طورمتناوب با ماجراهای رسواکننده دست به گریبانند. به گونه ای بنیادین به پوشش رسانه ای و رهبری فردی متکی شده اند و هر روز ار شهروندان فاصله بیشتری می گیرند. جنبش های اجتماعی به سمت تجزیه شدن،

محلی گرایی، و دنبال کردن هدفی واحد سوق کرده اند، و عمرشان رو به کوتاهی گذارده و اغلب یا در چنبره دنیای درونی خود گرفتارند و یا این که لحظه ای پیرامون یک نهاد رسانه ای می درخشند و سپس خاموش می شوند. در جهانی اینگونه دستخوش تغییرات مهارناشدنی و حیرت انگیز، مردم از نو حول محور هویت‌های بنیادین از قبیل هویت‌های دینی، قومی، سرزمینی و ملی گردهم می آیند.

در این سالهای پرفراز و نشیب، بنیادگرایی دینی، مسیحی، اسلامی، یهودی، هند و حتی بودایی - که به نظر می رسد تناقضی کلامی باشد- احیاناً قدرتمندترین نیروی امنیت فردی و بسیج عمومی به شمار می آید، در دنیایی که ثروت، قدرت و تصاویر جریانی جهانی دارند، جست‌وجوی هویت جمعی یا فردی منبع اصلی معنای اجتماعی است.(۱)

توجه داشته باشید بعد از بیان تمامی عناصر و نشانه های غیرقابل کنترل جهان در آستانه قرن ۲۱ میلادی توسط کاستلز، او بر بنیادگرایی دینی به عنوان قدرتمندترین نیروی امنیت فردی و بسیج عمومی تاکید دارد؛ و نظام سرمایه داری آمریکا محتاج همین نیروست؛ که به واسطه هم پوششی و هم پویشی مناسب آن با قدرت نظامی در وضعیت انارشی بین المللی می تواند قدرت مناسبی را برای کنترل نسبی جهان خارج از کنترل فراهم آورد.

درسوی دیگر این دیدگاه نومحافظه کاران آمریکایی قرار دارند؛ که در بستر تلاش جهت حفظ برتری نظامی آمریکا بر دنیا خواهان حصول هژمونی کامل این کشور برجهان و ایجاد یک امپراتوری مدرن آمریکا هستند که در پرتو آن نظام تک قطبی بر جهان حاکم گردد. چنین وضعیتی در چارچوب تحلیل پیش

گفته، قدرت های پنهان نظام سرمایه داری را بر آن داشت که فرصت را در این زمینه غنیمت شمرند و نسل امروز حاکم بر کاخ سفید را در چشم انداز ائتلاف محافظه کاران نو و بنیادگرایی مسیحی - یهودی باز یابند. فراموش نکنید حلقه اتصال بنیاد گرایی مسیحی و یهودی متکی بر نوعی مشیت گرایی معطوف به این باور است که جنگ بهترین گزینه برای ظهور دوباره مسیح در سرزمین فلسطین است؛ و از سوی دیگر بنیادگرایی مسیحی و ناسیونالیسم آمریکایی در پرتو افزایش قدرت آمریکا، فعال شدن صنایع آمریکایی بویژه در حوزه صنایع تسلیحاتی، و تهییج احساسات چیرگی آمریکایی در سایه تاکید بر برتری نژاد انگلوآمریکایی و انگلوساکسونی ناشی از تفوق نظامی آمریکا بر جهان پیوند می خورند.

نومحافظه کاران آمریکایی نیز در دهه های ۷۰ و ۸۰ میلادی فعال شد. از مجتمع های مشهور در این گروه را می توان در موسسه واشنگتن برای مطالعات خاورمیانه و موسسه «امریکن اینترپرایز» یافت. افرادی همانند پاتریک کلاوسون، مارتین ایندیک، دانیل پوییس، الکساندرهیگ، جین کرک پاتریک، جیمزولسی، خانم میراو وارمسفر و ریچاردپرل در این موسسات حضوری جدی دارند.

بطور مثال موسسه واشنگتن از سال ۱۹۸۲ به همراه مرکز مطالعات استراتژیک دانشگاه تل آویو درباره گروه طرفدار اسرائیل فعال شد و در چارچوب طرفداری از اسرائیل، به مثابه یک گروه اندیشه ساز واجد تاثیرات فراوانی در قبال سیاست های خاورمیانه ای آمریکا بوده است. از اعضای این گروه می توان به اشخاصی چون: «بنجامین گیلمن» اشاره کرد؛ او از دوستان

صمیمی «لنوت گینگریج» رئیس سابق مجلس نمایندگان آمریکا است. وی که مدتی رئیس کمیسیون بانکداری مجلس نمایندگان بود در کمیسیون سیاست خارجی این مجلس نیز نفوذ داشت و از بنیانگذاران نظریه تحریم و تشدید تحریم ایران برای محدودیت سرمایه گذاری شرکت های خارجی در ایران به شمار می رود.

«الکساندر هیگ» که در اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی در مقام فرماندهی نیروهای آمریکایی در اروپا فعالیت می کرد از گروه های طرفدار شدت عمل علیه شوروی بود و به دلیل اتخاذ چنین مواضعی، ریگان وی را به مثابه مظهر سیاست های خصمانه ایالات متحده علیه «امپراتوری شیطانی» اتحادیه شوروی برگزیدو در طول سالهای ۸۳-۱۹۸۱ از طرف وی در مقام وزیر امور خارجه منصوب شد. وی اکنون در عرصه فعالیت های اقتصادی؛ کارگزاری «شرکت شورون» را در استخراج نفت و ایجاد کنسرسیوم در منطقه قفقاز و آسیای مرکزی عهده دار گردیده است. از سال ۱۹۹۵وی همکاری خود را با سایر شرکت های موبط به انرژی در ایالات متحده آمریکا گسترش داده است.

«جین کرک پاتریک» یکی دیگر از این عده و از اعضای کابینه رونالد ریگان می باشد؛ وی در نیمه اول دهه ۱۹۸۰ در مقام نماینده آمریکا در سازمان ملل به ایفای نقش پرداخت. وی حتی در دوران نظام دو قطبی نیز بر این اعتقاد بود که برتری و سلطه سیاسی و ساختاری ایالات متحده باید دارای ابعادی جهانی و فراگیرتر منطقه ای باشد، از اینرو هرگونه نشانه ای از رادیکالیسم و انقلاب گری با تعرض و واکنش های وی روبه رو می شد.

سطح افراط گرایی در نگرش و رفتار خانم «کرک پاتریک» به اندازه ای بود

که وی حتی نیمه دهه ۱۹۸۰ از رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی حمایت به عمل آورده بود. پاتریک براین اعتقاد بود که شکسته شدن اقتدار اسرائیل و رژیم نژادپرست «پیتربوتا» در آفریقای جنوبی، جایگاه منطقه ای و استحکام ساختاری ایالات متحده آمریکا را در نظام بین الملل خدشه دار می کند.

«جیمز ولسی» که در اولین دوره ریاست جمهوری کلینتون، ریاست سازمان اطلاعات مرکزی ایالات متحده را برعهده گرفت،از دیگر شخصیت های مطرح در این گروه است. پاتریک کلاوسون که مدرک دکترای خود را از دانشکده «چیروپتریک» در ایالت تگزاس دریافت داشته است و زمانی هم عضو بانک جهانی و صندوق بین المللی بوده است؛ از دیگر اعضای این تیم محسوب می شود. وی پیشنهاد مبارزه اقتصادی باایران را برای اولین بار در نهادهای مالی اقتصادی بین المللی ارائه کرد. طرح دکترین مهار ایران به همراه مارتین ایندایک بود و دوم اکتبر ۱۹۹۶ طی سخنانی در دانشگاه کلمبیا در مورد هدف آمریکا از تحریم ایران گفت: «هدف آمریکا از تحریم ایران، کاهش ارزش استراتژیک و اهمیت آن در منطقه است؛ تا کشوری مهم به شمار نیاید.» این سخن کلاوسون تحلیل گران دوراندیش را باید به یاد جمله مشهور گوردون هان وزیرامورخارجه دولت فرانکلین روزولت بیاندازد که طی نامه ای به وی نوشت:

نگاهی نه چندان عمیق به نومحافظه کاران در آمریکا و نحله نگرش آنها به وقایع جهان با مرکزیت سلطه محور آمریکا و تلاش برای صعود کامل به نقطه هژمونی برجهان از سوی این گروه، حلقه های اتصال مناسبی بود تا آنها را با ناسیونالیسم شوونیسم آمریکایی پیوند زند و زمینه مساعد بنیادگرایی

مسیحی را که به قول کاستلز قدرتمندترین نیروی امنیت فردی و بسیج عمومی به شمار می آید را به استخدام گیرد.

به موازات چنین بافت همگنی، دکترین های ناظر بر زمینه سازی نظری و زمینه پروردگی ذهنی برای ورود به عصر فرامدرن پیش روی حاصل می آمد. تئوری «رویارویی تمدن های» هانتینگتون و «آرایه نوین جهانی» بوش پدر در این راستا قابل ارزیابی است. این در حالی بود که جهان سرمایه داری موطن پذیرفته در ایالات متحده دریافته بود که در دنیای خارج از کنترل آینده تنها می توان از طریق کنترل منابع انرژی، رفتارهای رقبای قدرتمند آمریکا را در آینده کنترل نمود و آقایی و سروری خویش را در کالبد آمریکا در قرن آینده بر جهان حاکم ساخت.

از همین رو با عنایت به نتایج کار کمیسیون امنیت ملی آمریکا در قرن بیست و یکم، قدرت های پنهان ساختار سیاسی آمریکا، خواستار پیوند میان نومحافظه کاران و بنیادگرایان مذهبی آمریکا بودند؛ و در این میان خانواده بوش و شخص جرج و اکر بوش، معروف به بوش پسر که خود را به دلیل رهاشدن از دام اعتیاد شدید به الکل، نجات یافته خداوند و مسیح می دانست و از سویی دیگر مولود خانواده ای نومحافظه کار و بسیار متنفذ در آمریکا بود که تحت راهنمایی های کاندولیزا رایس، رساله دانشگاهی خود را نگاشته بود، بهترین گزینه به حساب می آمد.

در این برنامه ریزی، از یک سوی آمریکای تعریف شده بر مبنای هستی سرمایه سالارانه خود می توانست تا حدود زیادی خود را از ورطه فشارهای ناشی از رشد ناسیونال - شوونیسم آمریکایی؛ و بنیادگرایی مسیحی برهاند؛ از

سوی دیگر با فعال نمودن رویکرد نظامی و ایجاد بحران های عظیم بین المللی، همراه با فعال نمودن صنایع تسلیحاتی آمریکا در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ میلادی، موجب می شد که اقتصاد آمریکا از رکود خارج و با رشد نظامی گری و استفاده از پتانسیل حاصله از پیوند بنیادگرایی مسیحی و نظامی با ناسیونالیسم شوونیسم آمریکایی زمینه هدایت سیاست خارجی آمریکا جهت تسلط بر کمربند طلایی فراهم آید؛ پس باید کسی مانند بوش پسر نه ال گور بر جامعه آمریکا حاکم می شد. در ۷ نوامبر سال ۲۰۰۰ میلادی و در بستر چنین تحولا تی در ساختار پیچیده انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، جرج بوش کوچک به کاخ سفید راه یافت؛ و در پرتو حضور او وقوع «ضدحادثه یازده سپتامبر» ۲۰۰۱، زمینه های ذهنی حاصل از تحرکات دهه هشتاد و نود قرن ۲۰ میلادی و دکترین نظم نوین جهانی موضوع سخنرانی بوش پدر در ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۱ با ضد حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ پیوند خورد؛ و شرایط ذهنی معطوف به هژمونی آمریکا را به شرایط عینی پیوند داد.

۱۱ سپتامبر، نقطه عطف عصر فراجدید

فردایکل (Fred Ikel) عضومرکز مطالعات استراتژیک بین المللی و معاون وزیردفاع آمریکا در کابینه رونالدریگان در روز دوشنبه دوم ژوین سال ۲۰۰۱ در روزنامه وال استریت ژورنال آمریکا، نوشت: «کسانی که بزدلانه از ثروت خود استفاده می کنند تا به موعظه گران نفرت و ویرانی پاداش بخشند، باید بدانند که این تجاوزگری بازتاب خواهد داشت. ایجاد جنگ هسته ای علیه کفار ممکن است با نابودی مکه و مدینه با دو بمب هسته ای نیرومند خاتمه

یابد.»(۲)

آمریکا قبلا نیز در حافظه تاریخی خود چنین رویکردی را تجربه کرده است؛ از اینرو اجرای چنین طرحی دور از واقعیت جلوه نمی نمود. آمریکا پس از به کاربردن بمب های اتمی در دو شهر هیروشیما و ناکازاکی، که منجر به کشته شدن بیش از سیصد هزار نفر شد، در تاریخ ۹ مارس ۱۹۴۵ با گسیل داشتن ۱۷۹ هواپیمای بمب انداز مجهز به سلاح های آتش افروز، شهر توکیو رابا تراکم جمعیتی ۱۳۵۰۰۰ نفر در مایل مربع، به آتش کشید. آمار رسمی خودآمریکا حاکی از آن است که ۸۷ هزار نفر کشته شدند، ولی از آمار واقعی اطلاعی در دست نیست. نیکلای هافمن می نویسد:«توکیو چنان در آتش شعله ور شد که حرارت ناشی از آن آب های دریاچه ها را به جوش آورده بود. کسانی که برای گریز از آتش به سوی دریاچه ها رفته بودند، در آب جوش پختند.»(۳)

ساموئل، پی، هانتینگتون(Samuel P.Huntington)معتقد بود برخوردهای خطرناک آینده به احتمالی از تقابل: گستاخی غربی، نابردباری اسلامی و پرخاشگری چینی به وجود خواهد آمد. ساخت دکترین نبرد تمدن ها توسط وی برمبنای نیاز امپراتوری رو به گسترش آمریکایی جهت حصول به شرایط ذهنی معطوف به هژمونی کامل آمریکا پدید آمد. وی در مقاله «فرسایش منافع (بهره مندی) ملی آمریکا» با تاکید بر «دگریابی» و «دشمن سازی» به عنوان اصلی ترین نیاز آمریکا پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، فضای حاصل پس از این فروپاشی را تحت عنوان «گمگشتگی دیگری» فراروی سیاست خارجی آمریکا معرفی می کند. وی می نویسد: «ژرف ترین

پرسش درباره نقش آمریکا در جهان پس از جنگ سرد به گونه ای نامحتمل از سوی رابیت انگستروم Rabbit Angstrom ، یعنی نماد اصلی نول های جان اپدیک John updike بازتاب یافته است. «بدون جنگ سرد، چه ویژگی برای آمریکایی بودن هست،» اگر آمریکایی بودن به معنی پایبندی به‌اصول آزادی، مردم سالاری، فردگرایی و مالکیت خصوصی باشد، و اگر یک امپراتوری اهریمنی برای تهدید این اصل ها در میان نباشد، آمریکایی بودن چه معنی دارد، و چه چیزی را می توان منافع آمریکایی به شمار آورد؟»

هانتینگتون بر رویکرد کلام محور (Logocenteric) آمریکایی ها اشاره دارد و می افزاید: «آمریکاییان از آغاز هویت فرمانی خود را باپایه «دیگری» ناپسندیده استوار کردند؛ رقیبان آمریکا همیشه مخالف آزادی تعریف شده اند.» و هانتینگتون خود نیز براساس همین سنت آمریکایی تلاش دارد جهان را در حوزه کلاسیک قدرت بازتعریف نماید و زمینه ذهنی «دگریابی» و «دشمن سازی» مورد نیاز آمریکا را درچارچوب نظریه برخورد تمدن ها باز تعریف سازد. وی می نویسد: «سالها پس از پایان جنگ سرد با گفتمان های تنش آمیز گسترده و سردرگم درباره بهره مندی (منافع) ملی آمریکا همراه بوده است. بیشتر این سردرگمی از پیچیدگی چگونگی جهان پس از جنگ سرد ریشه می گیرد. پیرامونگاه نوین با تفسیرهای گوناگونی روبرو شده است، زیرا در بردارنده پایان یک دوره تاریخی کشمکش دو قطبی میان کشورهای دارا و ندار، بازگشت به سیاست سنتی قدرت در پهنه آینده جهان، گسترش کشمکش های نژادی با بهره گیری از هرج و مرج، کشمکش تمدن ها وروندهای ستیزآمیز در راستای یکپارچگی و ترک خوردگی، می باشد.» (۴)

بدین ترتیب هانتینگتون تلاش دارد تا در پرتو باز تعریف «دیگر یاOther» آمریکا در صحنه بین المللی، هویت آمریکایی را استوار بخشد و در چارچوب «تقابلی دیگر»، «گمگشتگی دیگری» را که محصول پایان پذیرفتن جنگ سرد است، پایان بخشد. تئوری «تقابل تمدن ها»، تلاشی است که این خواست را در بر دارد.

هانتینگتون در این معنا کوشش دارد تا با معرفی آمریکایی در چارچوب مولفه های «فرهنگی قدرت محور آمریکایی» براساس تعریف «هویت ملی» آمریکاییان، منافع و بهره مندی آنها را در بافت موقعیتی پس از جنگ سرد بازتعریف نماید. او معتقد است: «از دیدگاه تاریخ، هویت آمریکایی دارای دو جنبش اصلی می باشد: فرهنگ و فرمان. فرهنگ، ارزش ها و نهادهایی هستند که از سوی مهاجران اصلی که از اروپای شمالی، اساساً بریتانیایی، و مسیحی- عمدتاً پروتستان- جایگزین شدند. مهمترین نمود این فرهنگ، زبان انگلیسی و سنت روابط میان دین و دولت و جایگاه فرد در جامعه می باشد. طی سه دهه سیاهپوستان به کندی و به گونه ای نسبی در این فرهنگ ادغام شدند. مهاجران اروپای باختری، جنوبی و خاوری کاملاً در این فرهنگ ادغام شده، و فرهنگ اصلی پدیدار و رو به تعدیل رفت. این تعدیل دگرگونی ریشه ای به بار نیاورد. مایکل لیند (Micheal Lind) در نوشته خود به نام ملت بعدی آمریکا (The next American Nation) روند و سایش این تمدن آمریکایی را به گونه ای گسترده در میان نهاده، می گوید: فرهنگ آمریکایی درسه مرحله پیش رفت، آمریکای انگلیسی (۱۸۶۱-۱۷۸۹) آمریکای اروپایی (۱۹۵۷-۱۸۷۵) و آمریکای چند فرهنگی (از ۱۹۷۲ تا به امروز). تعریف فرهنگی هویت ملی فرض را بر آن

گذاشته که ممکن است فرهنگ در گذر زمان دگرگون شود، ولی همچنان پیوستگی بنیادین خود را حفظ کند.

دومین بخش از هویت آمریکایی یک رشته اندیشه ها و اصول سراسری می باشد که در سندهای بنیادین رهبران بنیانگذار آمریکا بازتاب یافته اند: آزادی، برابری، مردم سالاری، فرمانروایی قانون اساسی آزادمنشی، محدودیت دولت، پیشگامی اقتصاد خصوصی (غیردولتی). اینها را گانرمیردال، «فرمان آمریکایی» نامید و در این زمینه در میان ناظران برون مرزی از کورکوئور و دوتوکویل تابه امروز همرای وجود دارد. این شناخت و هویت را ریچارد هافستدتر (Richard Hafstadter) چنین خلاصه کرده است: «سرنوشت ما در چارچوب یک ملت آن نیست که دارای ایدئولوژیها[ی گوناگون] باشیم، بلکه خودمان یک ایدئولوژی هستیم.»

البته این سرچشمه های دوگانه هویت، پیوندی تنگاتنگ با یکدیگر دارند. فرمان فرآورده فرهنگ بوده است . به هر روی هم اکنون که جنگ سرد پایان یافته، و دگرگونیهای اجتماعی، اندیشگری و جمعیتی در جامعه آمریکا پدید آمده، ارزشمندی و اعتبار و همخوانی هر دو بخش سنتی آمریکا به پرسش گرفته شده اند. آمریکاییان بدون برخورداری از یک حس هویت ملی، نمی توانند بهره مندی ملی را تعریف کنند، و در نتیجه منافع بازرگانی اساسی و زودگذر و بهره مندی غیرملی نژادی بر سیاست برون مرزی آمریکا سایه می افکند».(۵)

هانیتنگتون با این اعتقاد، در پاسخ به پرسش«رابیت انگستروم» نماد اصلی نول های «جان اپدیک» که می گفت: «بدون جنگ سرد، چه ویژگی برای

آمریکایی بودن هست،» پاسخ داد؛ باید جنگ سرد دیگری را طراحی کرد و در راستای این تلاش، جنگ های گرم محدودی را برنامه ریزی نمود. این جواب واقعی هانتینگتون است که در طراحی «برخورد تمدن ها» نمود پیدا می کند و در دکترین «آرایه نوین جهانی» بوش بازتاب پیدا می کند.

فراموش نکنیم بوش پدر طی سخنرانی خوددر جلسه مشترک کنگره آمریکا در اوت ۱۹۹۲، نظم نوین جهانی را به نحوی تعریف کرد که در آن دنیای سیاست در دو صحنه داخلی و خارجی، حاوی ویژگی هایی چون «آزادی از ترور، تواناتر در تعقیب عدالت و مطمئن تر در جست وجوی صلح» خواهد بود. وی اضافه کرده بود که در این نظم «حکومت قانون جای حکومت جنگل را خواهد گرفت و مسئولیت کلیه کشورها لحاظ خواهدشد.»(۶) این در حالی است که وی و هیات حاکمه آمریکا به ویژه در دوره قدرت یافتن نومحافظه کاران، قانون جنگل را بر نظام بین الملل در دوران گذار نظام بین الملل و در فضای آنارکی بین المللی بر جهان حاکم ساختند و اراده بین المللی را حتی درساختار شورای امنیت ملی سازمان ملل متحد نیزنادیده گرفتند. بوش پدر بعدها بیان کرد: «من می گویم یک قرن آمریکایی در پیش داریم و نظم نوین جهانی منوط و وابسته به رهبری، قدرت و ارزش های آمریکایی است.»

تعارض میان سیاست اعلانی مبتنی‌بر نظم نوین جهانی و سیاست اعمالی مبتنی بر منافع ملی آمریکا خود از تحول قانونمندی‌های رفتاری و تغییر مبانی مشروعیت از هر اقدام سیاست خارجی حکایت دارد و آمریکایی ها برای آمادگی جهت تغییر این مبانی مشروعیت ساز در سطح بین المللی و در عمق

افکارعمومی جهان نیازمند صحنه آرایی بسیار ماهرانه ای بودند که در عین پروژه ای بودن هویت زیرین آن در چارچوب هویت زیرین از تصویرهای پروسه گونه برخوردار باشد. این تصویرها باید از دو ویژگی در سطح عمیق و در گستره وسیع آن بهره مند می بودند: ۱) اهمیت ۲) ابهام.

از این روی جهان در آستانه قرن ۲۱ میلادی یکی از پرهزینه ترین فیلم های هالیوودی را، نه این بار در برنامه های سینمایی بلکه در شبکه های خبری جهان شاهد بود. «ضدحادثه ای» بسیار پر «اهمیت»که از دهلیزهای هزارتوی «ابهام» عبور کرد و نقطه عطفی را درتاریخ جهان رقم زد؛ از ۱۱ اوت ۱۹۹۲، یعنی سخنرانی بوش پدر در جلسه مشترک کنگره آمریکا تا ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی و وقوع ضدحادثه بزرگ قرن، ده سال زمینه سازی و زمینه پروردگی های لازم صورت پذیرفته بود و پایه حادثه ای برنامه ریزی شده آن را با شرایط عینی پیوند دهد؛ ۱۱ سپتامبر بیش از هر چیز برآیند چنین فرآیندی به نظر می رسد؛ که «شایعه بزرگ قرون» را پرداخته نمود.(۷)

وقوع ضدحادثه ۱۱ سپتامبر حلقه اتصال شرایط ذهنی تغییرمبانی مشروعیت ساز در حوزه رفتارشناسی سیاسی آمریکایی ها در محیط های دوگانه سیاست داخلی و خارجی بود؛ اینگونه بود که فضای ذهنی معطوف به رویارویی و تعارض در دستگاه فکری هانتینگتون باانگاره آرایه نوین جهانی بوش پیونده خورد و با وجود گسست ناشی از خط مشی های اجرایی کلینتون دربستر هم پوششی تلاش های نومحافظه کاران، بنیادگرایی مذهبی و ناسیونالیسم افراطی، زمینه های روی کار آوردن بوش دوم و سپس وقوع

ضدحادثه ۱۱ سپتامبر را به عنوان شرط لازم تغییرو تحول ضروری مبانی مشروعیت ساز اعمال سیاسی رافراهم سازد.

در سند امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱ میلادی آمده است: «... احتمال بروز نوع بسیار زیرکانه تر خشونت، یعنی تروریسم فاجعه بار در هزاره سوم وجوددارد. در حالی که نفس تروریسم چیز تازه ای نیست، ولی سرشت آن و وسایلی که در اختیار تروریست های فردا خواهد بود، در حال دگرگونی است.»(۸) سپتامبر عملی شد و در پرتو وقوع ضدحادثه ۱۱ سپتامبر بود که باز تعریف حضور آمریکایی ها در کمربند طلایی توجیه پذیر گشت؛ تا منطقه ای را که به زعم طراحان سند امنیت ملی آمریکا از دیدگاه غرب از اهمیت بسیار برخوردار است و در عین حال مشکلات بسیاری نیز دارد؛ درمسیر بازآفرینی سلطه خویش قراردهند.

افغانستان اولین گام حضور در پرتو ظهور مستقیم آمریکا در کمربند طلایی

۱۱ سپتامبر به وقوع پیوست. ضد حادثه شکل گرفت. تروریسم به عنوان دشمن اصلی جهان آزاد معرفی شد. دنیا در دو قطب «باما و برما» از سوی آمریکایی ها تعریف پذیر گشت. بوش خود را رهبری آزاد شده از بند زندان خویش معرفی کرد که رسالتی الهی را درمبارزه با تروریسم داراست؛ نومحافظه کاران آمریکایی توانستند فضای جهان رابه سوی همان «فضای امنیتی» مورد وثوق خودهدایت کنند. ناسیونال شوونیسم آمریکایی نیزدرپرتو زمینه سازی حاصل از ضدحادثه ۱۱ سپتامبر در تلاش جهت گسترش حیات آمریکایی در سطح بین المللی و نمایش قدرت آمریکا درمبارزه با آنچه

که تروریسم خوانده می شد، آرامش می یافت.

اولین گام پس از یازده سپتامبر معرفی نمودن سازمان القاعده و بن لادنیسم حاکم بر آن به عنوان عوامل اجرایی واقعه ۱۱ سپتامبر بودند که در فضای بنیادگرایی اسلامی مدنظر ساموئل هانتینگتون و در بستر تروریسم مطرح شده و دکترین نظم نوین جهانی بوش قابل تعریف بودند. «افغان ها» به نام حمله به «طالبان» و «سازمان القاعده» موردهجوم قرارگرفتند؛ و بدین ترتیب، آمریکاییها اسلام رادر فضای گروه متحجر طالبان و سازمان القاعده به تصویر کشیدند.

حال با توجه به اینکه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق و پایان جنگ سرد میان دو ابرقدرت آمریکا و شوروی، اگرچه از سوی افکار عمومی جهان به منزله پایان مسابقه تسلیحاتی و جهان دوقطبی بود، اما آغازی جدید به سوی جهان تک قطبی برای آمریکایی ها محسوب می شد؛ در می یابیم که چرا آمریکایی ها به طالبان و بن لادنیسم به مثابه یک فرصت می نگریستند.

آمریکایی ها پس از فروپاشی شوروی، بر این عقیده بودند که این مساله به منزله پیروزی آمریکا و نظام سرمایه داری غرب است. این احساس در جهان بدون رقیب، ایجاد دکترین جدید آمریکا مبنی بر نظم نوین جهانی را در پی داشت.

اگرچه این موضوع در آن زمان با تبلیغات گسترده ای چون دفاع ازحقوق بشر و ایجاد صلح جهانی پوشش داده می شد. بوش اول در جلسه مشترک کنگره آمریکا در اوت ۱۹۹۲ نظم نوین جهانی را به نحوی تعریف کرد که در آن دنیای سیاست در دو صحنه داخلی و خارجی حاوی ویژگی هایی چون

«آزادی از ترور، تواناتر در تعقیب عدالت و مطمئن تر در جست و جوی صلح و همچنین آکنده از خوشبختی و هماهنگی خواهد بود(۹) امااولین گام آمریکایی ها در نخستین بحران بین المللی بعد از آن ، یعنی حمله آمریکایی ها به عراق و وادار کردن کشورها به دنبال خود، نظم مورد نظر مقامات آمریکایی ها را تا اندازه‌ای قابل فهم نمود. این مساله در زمانی شدت یافت که آمریکایی‌ها با بهانه حمله به گروه های خودساخته درافغانستان پس از ضد حادثه ۱۱سپتامبر تلاش نمودند؛ جبهه‌ای جهانی به سرکردگی خود را بر روی امواج خشم ناشی از این ضد واقعه تروریستی در سطح جهانی سوار نموده، و به « کاپیتان » ایالات متحده آمریکا در اقیانوس جهانی راهی سازند. جهان نیز این بار با تعمق بیشتر به عملکرد آمریکایی‌ها نگریست؛ و آمریکاییان تلاش نمودند جهت جلب حمایت کشورهای دیگر و توجیه کشورهای منطقه، به بهانه هایی واقعیت سازی شده روی آورند. لذا مقامات آمریکایی به سه رویکرد روی آوردند:

۱- توجیه اقدامات خود با عناوین ایجاد صلح ، حقوق بشر و مبارزه با تروریسم ...

۲- ترسیم دشمن خیالی

۳- کشاندن صحنه درگیری به منطقه آسیا، خصوصا خاورمیانه

در زمینه عامل اول باید گفت ، همان گونه که ایدئولوژی آمریکایی ها در حمله به عراق در جنگ نخست با این کشور، ایجاد صلح و ثبات در منطقه نام گرفت. حمله به افغانستان با عنوان مبارزه با تروریسم توجیه می شد؛ و پس از افغانستان، شکل گیری ادبیات «محور شرارت» در همین راستا امتداد یا فت؛

و با پوشش «اجرای عدالت»؛«توجیه اخلاقی» اخلاق گرایان لیبرالیستی چون مایکل والزر و دکترین نظامـــی پیشدستی pre-emption و جنگ پیشگیرانه ـ Preventire War نویسندگانی چون ریچارد تبز(۱۰)عدالت نامیده می شد. هم چنین درخصوص عامل دوم، این نکته روشن است که پیگیری سیاست های منطقه ای و جهانی ایالات متحده مستلزم ایجاد حس خطر و ترسیم دشمن خیالی بود که باواکنش آمریکا در مقابل کشورهای مسلمان، گروه های رادیکالی که صرفاً نام اسلامی را داشتند (هم چون گروه القاعده و ابوسیاف)، به آمریکا برای دستیابی به اهداف خویش کمک می نمودند. در مورد عامل سوم، یعنی تلاش برای صحنه درگیری به خاورمیانه باید گفت، این منطقه علاوه براینکه دارای منابع سرشار انرژی است، شاهراه اقتصادی تمامی قاره های جهان است و اکثریت کشورهای مخالف سیاست های هژمونی طلب آمریکا و به ویژه اسرائیل رادر برمی گیرد. بنابراین اهداف آمریکا در این منطقه درمولفه های ذیل خلاصه می شود:

الف) دستیابی به منابع سرشار انرژی واقع در منطقه به منظور کنترل رقبای سطح نخست در نظام بین الملل - اروپای متحد و آسیای خاوری به رهبری چین -.

ب) کنترل قدرت های بزرگ منطقه مانند هند، پاکستان، ایران و روسیه.

ج) جلوگیری از ائتلاف های فرامنطقه ای میان قدرت های منطقه ای رقیب و قدرتهای بین المللی رقیب؛ در حوزه های اقتصادی، سیاسی و نظامی.

د) حمایت از رژیم اسرائیل؛ و بالا بردن غشای امنیتی منطقه ای رژیم صهیونیستی در برابر چالش های درون گفتمانی و برون گفتمانی این رژیم.

اگر به این نظریه آمریکایی ها بیشتر بیاندیشیم، که جهان آینده غیرقابل کنترل می نماید، اروپای متحد و آسیای خاوری در حال افزایش و تعمیق قدرت اند؛ مرکز ثقل قدرت جهانی در «کمربند طلایی» قرار دارد. قدرت هایی چون پاکستان، هندوستان، روسیه، چین و کره شمالی که دارای تسلیحات هسته ای هستند و کشورهایی چون عراق و ایران که مسلمان هستند و توان بالقوه هسته ای دارند درمنطقه آسیا واقع شده اند، شاید بیشتر به ماهیت عملکرد آمریکا پی ببریم. علاوه بر اینها بیم ائتلاف میان قدرت های منطقه ای با قدرت های فرامنطقه ای برای مقابله با آمریکا و هژمون این کشور وجود داشت.

در چنین بافتی، حمله آمریکا به افغانستان، حضور فعال نیروهای آمریکایی در منطقه، خودداری آمریکا از امضای توافقات هسته ای جهان و خروج یک طرفه از پیمان منع گسترش سلاح های هسته‌ای و موشک های بالستیک میان آمریکا و روسیه، مجموعاً این ایده را که هدف آمریکا در منطقه سلطه طلبی و عطف آن به هژمونیک نمودن نظام بین الملل است را، تقویت نمود. از همین رو، با سخنرانی بوش در کنگره آمریکا و تهدیدات زنجیره ای او علیه کشورهای منطقه با عنوان «محورشرارت» قبل از آنکه یک نطق سالیانه و یا موضع گیری انتخاباتی باشد، به مثابه فراهم آوردن زمینه گفتمانی جهت گیری سیاست خارجی آمریکا برای ایجاد یک امپراتوری مدرن با قدرت هژمون آمریکا، قلمداد شد. و از همین سویه تحلیلی بود که کشتی ائتلاف نیم بند جهانی در مبارزه با تروریسم به رهبری آمریکا در اتمسفر ناشی از امواج شدید ناشی از ضدواقعه ۱۱ سپتامبر با برخورد به صخره سلطه طلبی آمریکایی ها

ترک برداشت و به دو نیم شد و چالش میان قرائت آمریکایی و غیرآمریکایی از «نظم نوین جهانی» را شدیدتر ساخت.

عراق صدام، هدفی مناسب برای آمریکای بوش دوم

آمریکایی که در افغانستان، تمایل مثبت بین المللی را در مبارزه با القاعده و طالبان «خود حمایت کرده»، به همراه داشت، با اعلام «محور شرارت» طرح استیلای خود را بر «کمربند طلایی» وارد مرحله عملیاتی کرد. «عراق» هدف بعدی یا «دولت هدف»(Target State) بعدی به عنوان بخشی از مجموعه اقدامات قابل انجام آمریکا در چارچوب دکترین پیشدستی بر رقبا برای ایجاد نظم نوین جهانی با قرائت آمریکایی آن ارزیابی شد.

در نگاه بین الملل گرایان نومحافظه کار آمریکایی، نظم، ایجاد یک اراده واحد و تمامیت مسلط می باشد. وجود «نظم» در این دستگاه فکری به این معناست که واقعیت فقط یک سری مفاهیم انتزاعی مسلط نمی باشد؛ بلکه بازتاب خواست ها و نیازهای قدرت مسلط است. به دیگر بیان، قواعد ناظر بر روابط بین المللی را التزامات کشور نظم دهنده تعیین می کند. ساختارهای این نظم نوین، از طریق تعدیل واقعیات و جایگزینی آنها، موقعیت و مرکزیت یک کشور را توجیه و آنرا طبیعی جلوه می دهد و در پی طبیعی بودن، قانونی بودن نیز خودنمایی می کند. برای مثال، اسپایکمن با توجه به موقعیت جغرافیایی و منابع طبیعی آمریکا، به وجود آمدن رهبری هژمونیک آمریکا را توجیه ساخت؛ و نظریه ثبات هژمونیک(Stability Theory Hegemonial) را وارد محیط اصلی و تصمیم گیری و رویکرد غایی تلاش آمریکایی های

نومحافظه کار نمود.

نظریه ثبات هژمونیک را دانشگاهیان آمریکایی در دهه ۱۹۷۰ در اقتصاد سیاسی بین المللی(IPE) ساخته و پرداخته کردند و به طور خاص با نوشته های کیندل برگر(Kindleberger ۱۹۷۳-۷۸)، کرانسر (kranser ۸۳ -۱۹۷۶) کوهین(Keohane ۱۹۸۴)و گیلپین(Gilpin ۱۹۷۵) درپیوند است. این دانشوران مفهوم هژمونی را به عنوان «متغیری مستقل» برگرفته اند و می کوشند آنرا با انگاره رژیم به عنوان «متغیر وابسته» در رابطه همبستگی قرار دهند. آنها این فرضیه را مطرح کرده اند که رژیم های باثبات به ویژه در روابط اقتصادی بین المللی، وابسته به وجود یک هژمون هستند که هنجارها و قواعد را برقرار می کند و سپس کارکرد آنها رااستفاده متمدنانه!از توانایی خود جهت تشویق سایراعضا به فعال ساختن رژیم تحت قدرت هژمونیک خویش هدایت می کند. این نوع استفاده از قدرت مستلزم آن است که هژمون:

۱)ازمجازات های مثبت برای خلق ساختاری از پاداش ها برای کنشگرانی که در پایین سلسله مراتب قرارگرفته اند، استفاده کند؛ تا آنها از این نظام منتفع شوند و بنابراین در آن باقی بمانند.

۲) از آنجا که نقش کنشگر هژمونیک به «توانایی»بستگی دارد، مفهوم هژمونی شباهت خانوادگی زیادی به مفهوم قدرت دارد. به یاد داشتن این نکته حایزاهمیت است که قدرت هم یک محتوای فکری دارد و هم یک محتوای مادی گرایانه. تحلیل توانایی کنشگران هژمونیک باید مستمرا در مقابل «واقع گرایی» خاصی هوشیار باشد که تمایل دارد مفهوم هژمونی را صرفاً براساس مبانی اقتصادی و نظامی عملیاتی کند.

این همان نکته ای است که نومحافظه کاران فراموش کردند و ما بعداً به آن بیشتر اشاره خواهیم کرد؛ تنها براین نکته در اینجا تاکیدداریم که توان رهبری هژمون به همان اندازه که از خواست آن نشات می گیرد: از اینکه چگونه می کوشد به اهداف خود برسد نیز ناشی می شود.

آمریکا به عنوان قدرت هژمون در فضای ناشی از فروپاشی نظام های قطبی و آنارشی بین المللی در پرتو نگاه نومحافظه کاران به قدرت غلط مادی گرایانه خود تکیه نمود، و طبیعی بودن قدرت خویش را مبنای قانونی بودن آن، تعریف نموده؛ و براین نکته تاکید نمود که در پی طبیعی بودن، قانونی بودن نیز خودنمایی می کند؛ و عملیات آمریکا در ایجاد محیط بین المللی باثبات هژمونیک، هم طبیعی و هم قانونی است. آمریکا در پی قبول این معنا، به عنوان متولی این نظم، نه تنها از قدرتی فراتر از دیگر کشورها برخوردار است، بلکه حقوقی فزونتر از سایر کشورها دارد. این حقوق، این فرصت را ایجاد کرده است که منطق آمریکایی در قالب ساختارهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی اعمال شود.

حضورهژمونیک آمریکا در قالب نظم موجود این معنا رابه همراه دارد که از یک سو حاکمیت کشورها به مفهوم کنترل برسرزمین و اقتدار بر مردم، دیگر محترم شمرده نمی شود و از سوی دیگر تمییزی میان حاکمیت داخلی و خارجی وجود ندارد؛ در چنین فضایی نظمی قرون وسطایی اما با صورتی مدرن و یا عنوان دهن پرکن جهانی شدن به سبک آمریکایی ایجاد می شود که در آن «امپراتوری مقدس روم» مجموعه سرزمین های تحت زعامت کلیسای کاتولیک را در برمی گرفت و امتیاز کلیسا این بود که به هیچ سرزمینی محدود

نمی شد و منحصر به هیچ کشوری نبود. پاپ درراس کلیسا بود؛ در روم زندگی می کرد. ولی کلیسا همه جا بود، و در نظام مقدس نومحافظه کاران پیوند خورده با مسیحیت بنیادگرای پروتستان درآمریکا نیز باید پرزیدنت آمریکا از «حق الهی حکومت» بر دنیا برخوردار و از واشنگتن بر تمام دنیا حکم براند و آمریکا درجایگاهی قرارگیرد که به هیچ سرزمینی محدود نشود.

نفوذ بنیادگرایان پروتستان در سیاست خارجی آمریکا بر بسیاری از ناظران تیزبین سیاست خارجی آمریکا در عصر نومحافظه کاران پوشیده نیست. این بنیادگرایان بودند که برای گسترش دامنه عملیات نظامی از افغانستان به کشور عراق تلاش کردند؛ تا در نهایت به درگیری بین غرب و اسلام در راستای نظریه برخورد تمدن ها دست یابند. بنیادگرایی پروتستان در تمام گوشه و زوایای «کلام» بوش دوم حضور دارد. وی در بسیاری از سخنان خود با بهره گیری از اندیشه های پروتستانیسم که بر این اندیشه سیاسی مارتین لوتر مستقر است که: میان دو پادشاهی خداوندی و پادشاهی این جهانی همواره نبرد وجود دارد، همواره خود را «پادشاه خداوند مسیح» قلمداد و آنها که مسیحی نیستند را به «پادشاهی این جهانی» متعلق می داند. این در حالی است که کالوین نیز معتقد بود: «چون حکومت زمینی ابزاری آسمانی است، فرمانروایان مدنی مقامی خدایی دارند. مردم باید از آنها هم مانند خداوند اطاعت کنند» (۱۱) ، و جهان باید از «خدایی بوش دوم» حمایت نماید. این جمله که یا « با ما هستید یا بر ما» در ادبیات بوش از همین توهم بنیادگرایی پروتستانیسم ناشی می شود. او با بهره گیری از همین اندیشه ها، درگیری های جاری را جنگ بین خیرو شر توصیف کرده

است؛ و طبیعتاً خیر آمریکاو شر دیگران هستند. بوش گفت: «ملت ما با شر روبروست- در انجیل آمده است: در دره سایه مرگ از شر هراسی ندارم- وی سپس تروریست هایی را که دست به حملات انتحاری زده و گروه های حامی آنان را عامل شر توصیف کرد و گفت: مسئولیت ما در برابر تاریخ این است که به این حملات پاسخ دهیم و خود را از دست شر نجات دهیم.»

در مراسم بزرگداشت کشته شدگان یازده سپتامبر، «بیلی گراهام» یکی از برجسته ترین بنیادگرایان مسیحی دعا کرد؛ و همان کلام بوش را درباره خیر و شر و عاملان آن تکرار کرد. سایر کشیشان مسیحی بنیادگرا چون پات رابرتسون رقیب انتخاباتی جرج بوش اول در انتخابات ۱۹۸۸ و بنیانگذار سازمان ائتلاف مسیحی، جری فولویل، گری بویر و دیگران نیز، پس از ضد واقعه ۱۱ سپتامبر با صدای بلندتر و گستاخی بیشتری از اسلام بدگویی کردند و در مقام کلامیون جدید مسیحیت بنیادگرا در پشت سر محافظه کاری جدید آمریکایی، خط دهی مقدس خود را شکل بخشیدند.

تحقیقات با ارزش محققان بنیادگرایی مسیحی پروتستان در آمریکا همچون «سمیر مرقس» در مورد بنیادگرایی پروتستان به خوبی پیوند آنها را یهودیت آمریکا نشان می دهد؛ مهاجرانی که در اوایل قرن هفدهم میلادی از انگلیس وارد ایالات متحده شدند عقاید پروتستانیسم خود را به سرزمین جدید انتقال دادند. از آنجا که آمریکا با انگلیس و اروپا تفاوت داشت، آنها فرصتی برای گسترش تعالیم خود فراهم دیدند. مذهب پروتستان به مذهب غالب تبدیل شد و کلیسای آن، حاکمیت خود را در سرزمین جدید تثبیت کرد. مهاجران به آمریکا از نظر لاهوتی و تاریخی و سیاسی و کتاب مذهبی، تحت تاثیر دین

یهود قرار داشتند و این تاثیرپذیری نوعی همزیستی بین پروتستانیسم و یهودیت ایجاد کرد که تاکنون ادامه یافته است. در واقع مهاجران پروتستان به سرزمین جدید یعنی آمریکا به چشم کنعان جدید نگاه می کردند و خود را مبارزانی تصور می کردند که مانند عبری های قدیم از عبودیت فرعون (جیمز اول، شاه انگلیس) از سرزمین مصر (انگلستان) گریخته اند تادر سرزمین موعود جدید از ستم مذهبی در امان باشند. جالب آنجاست که موضوع اولین تحقیق مدرک دکتری دانشگاه هاروارد در سال ۱۶۴۲، عنوان «عبری زمان مادری است» نام داشت و سفر مزامیر اولین کتابی بود که در آمریکا به چاپ رسید و اولین مجله چاپ آمریکا «یهودی» نام گرفت.

با توجه به این پیش زمینه هاست که بسیاری از تعالیم معنوی و اعتقادات دین یهود و باورهای یهودیان صهیونیسم در فرهنگ پروتستانیسم آمریکایی جای گرفت، به گونه ای که پروتستان ها به این باور رسیدند که مسیح در انتظار تشکیل دولت یهود است. و ژوزف اسمیت بنیانگذار کلیسای مورمون و لاهوتی گرایانی چون سایروس اسکوفیلد و سراسقف ویلیام بک استون از آن حمایت نمودند و «صهیونیسم مسیحی» را در آمریکا به عنوان لابی قدرتمند و مهم ترین جریان تاثیرگذار در سیاست های داخلی و خارجی آمریکا مستقر ساختند. صهیونیسم مسیحی پیش از تاسیس اسرائیل به لزوم بازگشت یهودیان به عنوان یک ملت به سرزمین موعود یعنی فلسطین و تاسیس حکومت ملی در این سرزمین، به عنوان مقدمه ای برای رجعت مسیح و تشکیل فرمانروایی هزار ساله اعتقاد داشت و از آنزمان تاکنون خود را به حفظ امنیت اسرائیل و گسترش آن متعهد می داند.

در پرتو چنین آموزه ای بوش دوم که از «ضعف شخصیتی ناشی از ناتوانی فردی» رنج می برد؛ به ناگاه «احساس قدرت ناشی از بازگشت به مسیحیت ارتدوکس» را در خود احیا نمود و براساس اصل سوم قانون نیوتون به همان شدت ضعف شخصی، قدرت ساختاری گرفت و رسالت جهانی ایجاد نظم نوین را با رهبری خود تعریف پذیر پنداشت؛ و به عنوان متولی این نظم، تلاش کرد تا نه تنها به واسطه داشتن قدرتی فراتر از دیگران، و حقوقی فزونتر از سایر کشورها، بلکه با دارابودن «رسالتی مقدس»، این منطق آمریکایی را درقالب ساختارهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی با پشتوانه «اعتقاد مقدس مسیحی» اعمال کند؛ فلذا نظم تک محوری آمریکایی را در پوشش جهانی شدن با پویش معطوف به ثبات هژمونیک در جهانی که منطق ژئواکونومیک در جایگاهی استعلایی می نشیند و با اتکاء به جهانی شدن فرهنگ آمریکایی استقرار و استمرار می یابد، دنبال نمود.

از این منظر تلاش آمریکا برای متکی ساختن اراده هژمون خود بر محتوای فکری و مادی گرایانه به صورت توامان موفق ارزیابی می شود.

درپرتو چنین ساختی آمریکاخود را محق دانست که منطق آمریکایی را در قالب ساختارهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی بااتخاذ شدیدترین تدابیرنظامی و امنیتی حاکم سازد. از همین سویه گیری هژمونی آمریکایی است که از یک سو حاکمیت کشورها به مفهوم کنترل بر سرزمین و اقتدار بر مردم، دیگر محترم شمرده نمی شود و از سوی دیگر تمیزی میان حاکمیت داخلی و خارجی وجود ندارد.

در این فضا، نظمی مستقر می شود که خود را در پرتو بازتاب

فرایندجهانی شدن تعریف می نماید و اصول بنیادین روابط بین الملل را کاملاً در هم می ریزد؛ به نحوی که حوادث، جریان ها و پدیده ها خصلت بومی خود را از دست می دهند و غیرمتمرکز بودن نظام به جهت محوشدن مفهوم «حاکمیت» به عنوان یک اصل کلیدی تعیین کننده روابط بین الملل، جای خودرا به تمرکز تصمیم گیری می دهد. در این منطق ، جهانی شدن تاکیدی بر غلبه نظام آمریکایی در چارچوب قدرت هژمونیک و رهبری آمریکاست که بر ویرانه های مفاهیم حاکمیت ملی، استقلال ملی و خودمختاری، هژمونی آمریکا راحاکم می سازد؛ نه اراده به هم پیوسته ملتها در «مدنیت بین المللی» را.

فرصت سازی عراق:

وجود چنین فضایی، تلاش فزاینده آمریکایی برای حفظ اتمسفر امنیتی در جهان و تحکیم قدرت آمریکا در «کمربند طلایی» را عقلانی، اخلاقی و مقدس جلوه می ساخت؛ و «عراق» فرصتی مناسب بود. خروج انگلیس در اوایل دهه ۷۰ از خلیج فارس این توجیه استراتژیک را برای آمریکا فراهم آورد که از قدرت یابی بلامنازع هر رژیمی که منافع وی را درمنطقه در معرض تهدید قرار دهد؛ به گونه ای قاطع، مشخص و مدبرانه با هزینه ای معقول؛جلوگیری نماید.

در پی جنگ علیه ایران که خود یکی از آثار اولیه و به نوعی انعکاس ناملموس دکترین پیشدستی آمریکایی ها به حساب می آید، عراق به بزرگترین نیروی نظامی - از نظرتعداد افراد، میزان سلاح های متعارف و غیرمتعارف- در منطقه خاورمیانه تبدیل گشت. در مقطع تاریخی دیگر، تغییر

رابطه در سطح کشورهای منطقه سبب شد که عراق بدون توجه به ماهیت ارتباط نیروها در سطح جهانی و پیامدهای فرامنطقه ای اقدامات خود، بویژه در رابطه با منافع آمریکا در مورخ ۲ آگوست ۱۹۹۰ براساس یک ارزیابی نادرست کویت را مورد حمله قرار دهد تا نه تنها از حضوری وسیع تر در خلیج فارس بهره مند گردد، بلکه از طریق تصرف منابع نفتی این کشور به قدرت برتر منطقه و جهان عرب درعرصه سیاسی و اقتصادی جهان تبدیل گردد. این اقدام صدام فرصت مناسب سه جانبه ای را دراختیار آمریکا قرار داد.

ازیک سو محیطی مناسب برای محدودیت زدایی آمریکا در منطقه فراهم آورد که اگر چه در جنگ عراق علیه ایران کلید خورده بود؛ امابا فتح کویت توسط عراق، فراخ تر و عمیق تر شد؛ به گونه ای که عربستان برای اولین بار اجازه استقرار سربازان غیرمسلمان را در خاک خود صادر نمود. از سوی دیگر، حضور گسترده تر نظامی آمریکا و رژیم صهیونیستی را در معادلات منطقه ای و استقرار بیشتر نظامیان آمریکا را در ترکیه توجیه نمود و مهم تر آنکه می توانست در پرتو دفاع از ملت و دولت کویت به نابودی سلاح های در اختیار صدام که توسط آمریکا یا با حمایت آمریکا در جنگ با ایران به عراق داده شده بود، اقدام نماید.

جنگ دوم خلیج فارس برای آمریکایی موفقیتی بی نظیر در راستای دکترین «ثبات هژمونیک» به حساب می آمد. خالدبن سلطان در کتاب «جنگجوی صحرا» که تلاشی است برای شفاف سازی نقش مهم عربستان در جنگ خلیج فارس از سوی این شاهزاده خاندان سعودی، در فصل های چهاردهم و

پانزدهم کتاب خود به «مدیریت ائتلاف ۱ و ۲» اشاره دارد، معتقد است: محوریت ائتلاف بر ضد صدام در شرایطی شکل پذیرفت که اگرچه آمریکایی ها در آن شرکت فعال داشتند ولی ناشی از آن بود که عربستان با هر یک از این کشورهایی که به عربستان نیرو اعزام کرده بودند دارای معاهدات دوجانبه ای بودند که با عربستان سعودی منعقد کرده بودند!! لذا عربستان سعودی کشور میزبان ائتلاف محسوب می شد؛ این در حالی است که برخلاف نظر خالدبن سلطان «فرماندهی نیروهای مشترک» در عربستان تنها اقامتگاه نیروهایی به حساب می آمد که جاذبه قدرت آمریکایی ها در مبارزه با صدام آنها را به هم پیوند می داد تا بلکه بتوانند با شرکت دراین تلاش، سهم بیشتری از پاداش «ثبات هژمونیک» را از آن خود نمایند؛ و فرماندهی عربی بر ضد یک کشور عرب، مبارزه با رژیمی خودساخته با هزینه ای معقول و به دست فرماندهی عرب بود، که از هر لحاظ منطق آمریکایی را مجاب می ساخت. عملیات «سپر صحرا» در واقع صحرای عربستان را در برابر«زنگی مستی»قرار می داد و سپری مناسب برای هژمون آمریکا در منطقه به حساب می آمد؛ که با کمترین هزینه و از معقولانه ترین راه از فرصت موجود بهره برداری نماید.

آمریکا در چنین موقعیت مناسبی، مناسب ترین بهره را برد. هنگامی که صدام آمریکا را مورد تهدید قرار داد و رجزخوانی آغاز کرد، متحدینی به کمک آمریکا آمدند در طیف بسیارمتنوعی قرار گرفتند. در سر این طیف، کشور نیجر قرار داشت که ۴۸۱ نفر نیرو اعزام داشته بود و بعد از آنها سنگالی ها قرار داشتند که ۴۹۶ نفرنیرو اعزام نموده بودند، یک تیم پزشکی

از لهستان، و چند ده نفر از مجاهدین افغان نیز در آن زمان جزء متحدین آمریکا به حساب می آمدند؛ در آن سوی ائتلاف آمریکایی ها قرار داشتند که نیم میلیون نیرو به صحنه فرستاده بودند.

اینکه آمریکا می تواند به چنین تفوقی در منطقه دست یابد که تا این زمان بی سابقه بوده است، بیش از آنکه بازتاب قدرت آمریکا باشد، نمایانگر آن است که بی تدبیری کشورهای جهان و بویژه کشورهای منطقه از یک سو و سیاست های صدام به عنوان یکی از بی تدبیرترین حکام عرب منطقه، این فرصت طلایی را برای دولتمردان آمریکایی فراهم آورد. سیاست با تدبیر همراه است؛ تدبیری که تمام ابزارها را در راستای حصول بر هدف در چارچوبی نرم افزارانه به سختی به کار می گیرد؛ نه آنکه «سخت برخورد نمودن» هدف باشد، رفتار سخت افزاری در صحنه سیاست در جای خود نیکوست؛ نه آنکه با تعریف سیاست به «مدیریت اعمال خشونت» سطح استعلایی سیاست را به سطحی دون تقلیل داد.

شکست صدام از بوش اول؛ اگرچه برای شخص بوش پیروزی محسوب نمی شد ولی برای بین الملل گرایی معطوف به ایجاد ثبات هژمونیک در آستانه دهه ۱۹۹۰ میلادی و در آستانه حضور در قرن ۲۱ میلادی، برای آمریکای نومحافظه کار پیروزی به حساب می آمد. این در حالی است که شکست عراق، شکست ملت عراق نبوده، بلکه شکست شخص صدام به حساب می آمد. اهداف پیش گفته آمریکایی ها در حمله به عراق در وضعیتی حاصل می آمد که آمریکایی ها به دلیل حفظ توازن در برابر ایران نمی خواستند صدام را از صحنه خارج سازند.

صدام که خود را در پرتگاه سقوط، ناگهان دوباره در کاخ های بغداد، آزاد احساس نمود؛ از کینه حاصل از شکست در جنگ، دردمند بود و از سوی دیگر هراس ناشی از شکست موجب شده بود که با رویکردهای جدید معطوف به گرایشات دینی، حوزه زخم خورده قدرت خود را ترمیم سازد و با رویکردهای تبلیغاتی معطوف به بزرگنمایی نظامی عراق در دستیابی به سلاح های غیرمتعارف از طریق گمراه سازی یا بهتر است بگوییم توهم گمراه سازی دستگاه های جاسوسی رقبا، لایه های زخم خورده هیبت رژیم دیکتاتوری خود را مرهم نهد و غشای امنیتی آنرا افزایش بخشد؛ در حالیکه در عمل در همان جنگ دوم خلیج فارس؛ ماجرای «صدام هسته ای» پایان پذیرفته بود. ولی «صدام» باید به عنوان «ببر کاغذی» منطقه در جای خود باقی می ماند. شاید این پاسخ مناسبی برای کسانی باشد که می پرسند چرا بوش اول با وجود موفقیت شوارتسکف و آمادگی وی در جهت فتح بغداد، دستور توقف جنگ علیه صدام را صادر کرد.

اما در وضعیت پس از ۱۱ سپتامبر و حمله به افغانستان، به همین دلایل آمریکایی ها می دانستند که حمله به یک «ببر کاغذی» که در چارچوب دریافت های سطحی و ظاهری «شیری تیزدندان» تلقی می شد، فرصت مناسب و بدون مخاطره و گاه به نسبت مطمئن برای دستیابی به اهداف هژمونیک طلب آمریکایی به حساب می آمد. این جنگ برای آمریکایی ها ساده بود. رقابت ستیزش محور میان دولتی که خواهان حفظ ساختار اقتدارگرای قدرت بود- آمریکا-و دولتی که خواهان فرافکنی قدرت بود. حکومتی که با پشتوانه سالها انباشت قدرت در پی نظم و ثبات هژمونیک برجهان برآمده بود؛ در برابر

رژیمی می‌ایستاد که برای تداوم دیکتاتوری فردی خود به بهترین ابزار خفقان و کنترل متکی بود، ولی از درون به جزام قدرت دچار گشته بود و در موقعیتی قرارگرفته بود که حتی رویکرد «دیالکتیک سوردل» ی جوابگوی آن نبود، چرا که با انجام اقدامات بلندپروازانه منطقه ای و گنده گویی های بین المللی نمی توانست برای مصون بودن از تهدید خارجی دیگر حتی به دامن همان «قدرت خارجی» باز گردد؛ و در حالیکه عراق در چنین وضعیتی بود، توهم قدرت آمریکایی ها به حدی از اشباع عینی رسیده بود که فرصت را برای استقرار نظم و ثبات هژمونیک آمریکایی بر جهان آماده می دیدند؛ و از جدیدترین توانمندی ها و فناوریهای ممکن برای گسترش و تعمیق سلطه جهانی خود بهره مند بود.

این پرسش نیز در نزد اصحاب مباحث سیاسی-بین المللی مطرح است که با وجود خطرات به مراتب فزونتری که کشورهای دیگر چون کره شمالی در مقایسه با عراق برای منافع آمریکا به همراه داشت، چرا رهبران آمریکا، اولویت را به عراق بخشیدند؟

اگرچه آنچه گفته آمد پاسخ این پرسش نیز هست، اما در راستای درک اهداف آمریکا در حمله به عراق، نیم نگاهی به ساختار شکننده داخلی عراق، شاید بتواند این محیط را شفاف تر سازد.

عراق که درسال ۱۹۳۲ از به هم پیوستن ۱۸ استان برخاسته از سقوط امپراتوری عثمانی شکل گرفت و تا سال ۱۹۵۸ به وسیله «فیصل» و خانواده وی هدایت شد؛ از ساختار اجتماعی، قومی و فرهنگی ای برخوردار است که در عمل تشکیل دولت ملی به مفهوم غربی آن را پذیرا نبوده است؛ چرا که در

این سرزمین توده های مردم به نام مردم عراق حضور داشته اند و تلاش فرهنگی جهت ملت سازی در میان آنها به دلیل همان ساختارها و منطق جمعیتی موجود در آن که اقلیت خاصی براکثریتی تعریف شده و هویت پذیرفته اعمال سلطه می کرده اند، به وجود نیامده است.

در دولتهای حاکم در عراق که با رسیدن حزب بعث به قدرت در سال ۱۹۶۸ ماهیت اقتدارگرایانه خود را به گونه ای آشکار متجلی ساختند، تمام اقدامات و رفتارها در چارچوب های تعیین شده توسط «دولت» نظام می یابند. این ویژگی اقتدارگرایانه سلطه محور باعث شد که دولتها، برای از بین بردن طبقات اجتماعی اقدام نمایند، تا از ایجاد یک هویت طبقاتی و در نتیجه از ایجاد مراکز چالش گر قدرت حاکم جلوگیری نمایند؛ بنابراین در چنین محیطی، نهادها، احزاب و تشکلهای مدنی در صورتی امکان رشد می یافتند که در قالب ضرورت های دولت قرار گیرند و درقلب آنها خون دولتی جریان یابد. در این چشم انداز، منافع براساس وابستگی طبقاتی و شان و اعتبار مدنی و موقعیت اجتماعی تقسیم نمی شوند، بلکه حزب بعث، ارزش های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را با توجه به میزان وفاداری افراد و هویت های قومی، منطقه ای و مذهبی آنها تقسیم می کند. در «جمهوری عراق»، مردم تنها نقش حمایت کننده تابع فرامین مرکز اقتدار را در دستگاه فکری ماکیاولی در «گفتارها»؛ کتاب مشهور ماکیاول پس از «شهریار» ایفا می کنند.

تمامی مقامات شورای فرماندهی انقلاب و فرماندهی منطقه ای حزب بعث ازاهالی «تکریت» که به صدام ابراز وفاداری‌نموده اند، انتخاب شده بودند. دولت یک کلیت جدا از اجتماع بود و صدام با کمک دو فرزند بی رحم خود

این دولت را اداره می کرد. «حزب بعث» که نماد «نوزایی عرب» به حساب می آمد؛ از همان ابتدا با گرته برداری از همان الگوی حاکم بر اتحاد جماهیر شوروی سابق، خود را پیشقر اول انقلاب نامید. پس از به قدرت رسیدن صدام درسال ۱۹۷۹ درمرکز ثقل این دولت، اقتدارحزبی، به شدت فردی شد و نقش حزب به عنوان اهرم تعیین کننده در معادلات سیاسی و لایه های مختلف تصمیم گیری بسیار کاهش یافت؛ اگر چه کارها به نام حزب انجام می شد ولی حزب در درجه دوم قرار می گرفت؛ و جایگاه نخست در واقع تمامی قدرت را در دست داشت. ماهیت شخصی حکومت در مدتی کوتاه کاملاً همه گیر شد.

چنین بافتی ضعف توان در بسیج توده های مردم در برابر تهاجم بیگانه را به صورتی بسیار پنهان درياخته های جامعه نفوذ می دهد؛ و توان قدرت حاکم رادر زمان خطر و تزلزل «اعتبار قدرت» برای مقابله با دشمن خارجی محدود می سازد؛و کاخی شیشه ای را می ماند که با تلنگری صدای مهیبی را باز می تاباند.

صدام در چنین کاخ شیشه ای امنیتی ای؛زندگی می کرد، حکوم صدام، وفاداری مردم را که ضرورت اولیه و قانون بارها تکرار شده تاریخی و ابطال ناپذیرفته صحنه سیاست برای مقابله با هرتهاجمی است؛ همراه نداشت. در عراق:

۱- افراد با توجه به وابستگی های قومی ونژادی مورد ارزیابی قرار می گرفتند.

۲- تمامی فعالیتهای سازمان یافته غیر دولتی که در جهت برآورده ساختن خواست های مردم شکل می گرفت، به شدت سرکوب می شد.

۳- ملاحظات سیاسی، معیارعملکرد تمامی بافت های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در جامعه بود.

با توجه به این واقعیات، دولتمردان آمریکایی اطمینان یافتند که عراق ضعیف ترین حلقه در بین کشورهای مخالف آمریکا است، بنابراین، کم هزینه ترین پیامد رادر حمله به این کشور متحمل خواهد شد.

صدام به درک این حقیقت نایل نشد که رهبر نومحافظه کار آمریکا به جهت ذهنیت محافظه کارش به تضاد منافع معتقد است. تاکید بر محوریت «تضاد منافع» در یک ساختار «قدرت محور» حذف قدرت ضعیف تر رادر جهت کسب منافع با کمترین هزینه ها، اجتناب ناپذیر می سازد. صدام به دلیل عدم درک فرایند تصمیم گیری بوش، به عنوان یک «نوواقع گرا» که واقع گرایی خود را در پرتو رسالتی مقدس تقویت می نمود، شرایطی را مهیا ساخت که منجر به سقوط خودش گردید؛ و پیروزی رقیب را آسان نمود.

در منطق آمریکایی در عصر حاضر، دولتها دارای تقسیم بندی چهارگانه ذیل هستند:

۱- دولتهایی که از دموکراسی صنعتی پیشرفته برخوردارند و متحد آمریکا محسوب می شوند.

۲- دولتهای در حال ظهور متکی بر اقتصاد بازار که ضرورتا به سوی آمریکا حرکت خواهند کرد.

۳- دولتهای ناکام که در نهایت چاره ای جز پذیرش الگوهای سیاسی، اقتصادی وفرهنگی آمریکا برای رهایی از وضعیت کنونی را ندارند.

۴- دولتهای یاغی که دشمنان آمریکا می باشند؛ این کشورها عامل تهدید

کننده منافع و امنیت ملی آمریکا و محکوم به مقابله جدی آمریکا در ثبات هژمونیک عصر حاضرند.

لذا، بایداذعان داشت که؛ سرنگونی رژیم بعث توسط آمریکا، آنچنانکه اکثر نظریه پردازان معتقدند؛ صرفاً برای دستیابی به منابع عظیم انرژی این کشور صورت نپذیرفته است؛ عراق قطعه ای از پازل «کمربند طلایی» و منطقه ای از حوزه جغرافیایی ژئوپولتیک ثبات هژمونیک مدنظر بین الملل گرایان نومحافظه کار آمریکایی است؛ که کنترل منافع انرژی در آن؛ ابزار سنتی کنترل دیگر رقبا در جهانی است که به قول برژنسکی «خارج از کنترل» خواهد بود. در چنین چارچوبی است که رونق دموکراسی و حمایت از تز یا آموزه توسعه دموکراتیک به دلایل زیر در نزد رهبران آمریکا مطلوب به نظر می آید:

۱- رهبران آمریکایی برای تحقق اهداف آمریکا در کشورهای دموکراتیک به واسطه بهره مندی از قدرت فایق مادی و ترکیب مناسب معنوی در سطح بیرونی، متکی بر «تئوری نفوذ» مارکس در «هجدهم برومر» جهت اقدام در این کشورها، متحمل هزینه کمتری خواهند شد.

۲- موجب تقویت جایگاه قدرت برای نومحافظه کاران بین الملل گرا و درنتیجه تداوم و استمرار قدرت آنها، در هیات حاکمه آمریکا با رای مردمی رافراهم خواهد آورد.

۳- موفقیت آنها دراین راستا، زمینه ساز تداوم بلندمدت سلطه و تفوق آمریکا در صحنه جهانی خواهد بود.

نکته زیرکانه در این چنین بافت گفتمانی آن است که در منظر منطق لیبرالیسم آمریکایی «تداوم ثبات در تامین منافع» بر «تصاعد منافع در بی ثباتی»

ارجحیت دارد و در چنین بافتی، به جهت تفوق سرمایه داری و مشروعیت مفاهیم لیبرالیستی آمریکا اگرچه به ظاهر در تعامل با رژیم های دموکراتیک در مقایسه با رژیم های دیکتاتوری بهره کمتری خواهد برد؛ ولی با عنایت به آینده پرفراز و نشیب جهان در عصر فرامدرن کنونی، اگرچه امروز رژیم های دیکتاتوری ممکن است به گونه ای وسیع تر منافع آمریکا را در مدت زمان کوتاه فراروی، تامین نمایند؛ ولی به جهت شکنندگی رژیم های دیکتاتوری در عصر فرامدرن، هزینه سقوط درونی آنها برای آمریکا، بدون دخالت به ظاهر سازنده آمریکایی ها فراوان خواهد بود؛ آنچه که اهمیت دارد، تداوم میزان بهره برداری است؛ و حضور آمریکا در پرتو آموزه توسعه دموکراتیک درعصر حاضر، تضمین کننده این تداوم است.

حال با توجه به آنچه آمد آیا می توانیم بگوییم، توفیق آمریکا در حمله به عراق و عدم مخالفت جدی کشورهای مطرح نظام بین الملل با وجود آگاهی به اراده هژمونی طلب آمریکایی ها به ویژه پس از بیان محور شرارت از سوی بوش دوم به همراه گسترش سیاست های توسعه طلبانه واشنگتن و اشاعه نفوذ هرچه بیشتر این کشور در منطقه، تا حدود زیادی مرهون کیفیت تصمیم گیری در هرم قدرت عراق و اساساً مبتنی بر «عقلانیت منجمد» صدام بود.

نگارنده بر این باور است که «عقلانیت» اقتضا می کند که در عالم سیاست به جای راه رفتن بر روی دوپا، باید بروی سرخود و با تکیه بر قوه «عقلانیت سیاسی» گام برداریم؛ آمریکایی ها نیز باید بدانند که رادیکالیسم امنیت سوز و آزادی، فریب است؛ عصرفرامدرن پیش روی اجازه ثبات هژمونیک نمی دهد، آینده جهان ،

نظمی را طلب می کند که در آن دولتهای متکی بر پشتیبانی های دموکراتیک، در نظمی تلفیقی از احترام به آزادی های فردی و حاکمیت های ملی تلطیف شده در فرایند جهانی گرایی با ملزومات همکاری های جمعی؛ هر یک جایگاه خود را باز یابند و با همکاری با یکدیگر؛ ملتهای مختلف جهان را برای زندگی در این دنیای «آشوب» به نظمی مبتنی بر «خود سازماندهی» و شگرد «قدرت نظم ساز در زمینه های طبیعی و بی نظمی» در جهان آینده، آماده سازد.

در جهان آینده، برتری نظامی نخواهد توانست؛ به عنوان عالی ترین ودیعه متن های قبلی قدرت، هیچ موجودیتی را از گزند دشمنان مصون بدارد و از عهده پاسداری از حوزه داخلی و صیانت از شخصیت بین المللی، همچون گذشته برآید. دستیابی و حصول به پیشرفت های سریع در زمینه اطلاعات و فن آوری های زیستی (بیوتکنولوژیک)، کاخ های شیشه ای امینت منفی را از زوایای تازه ای آسیب پذیر خواهد ساخت؛ در پیکره جهانی شدن تمامی کشورهای توسعه یافته، در پی باز تولید جایگاه طبقاتی خود در نظام بین الملل برخواهند آمد و با تکیه بر پیوندهای ناشی از زیرساخت های اقتصاد جهانی، پیوندهای منطقه ای و هوشیاری های بین المللی، مقاومت جدی تری را در برابر «هژمون» آمریکا فراهم خواهند ساخت؛ هر چه فشار آمریکایی ها افزایش یابد، در صورت هوشیاری رقبا و زیرکی موقعیت شناسانه کشورهای مستقل و آزادی خواه جهان، مقاومت های شدیدتری در اشکال گوناگون صورت خواهد گرفت.

در چنین فضایی، باید به یالتای ۲ اندیشید؛ که در آن تفکر غالب نه فراگفتمان آمریکایی؛ بلکه قبول تکثرهای گفتمانی جهت بازآفرینی نظم نوین جهانی

است؛ «امروز» جهان انعکاس دقایق گفتمانی متون قبلی است؛ ابرقدرت‌های فراوانی در متون مختلف تاریخی این درس را نیاموختند و به «وسوسه شیطانی قدرت» دچار شدند؛ وسوسه‌ای که این گمان باطل را در قدرتمندان ایجاد می کند که به تنهایی هر کاری می توانند انجام دهند؛ پایان این وسوسه برای تمامی قدرتهای بزرگ جهان، در تمامی فضاها و زمانه های تاریخی، انعکاس فریادی مهیب را در دهلیزهای هزارتوی تاریخ طنین افکن کرده است؛ و در متون مختلف تاریخی به مثابه یک «پیام پنهانی» در کالبد «فریادی پایان ناپذیر» منعکس ساخته است. اما برای من تعجب آور است که چرا در بطن این فریاد بلند، گوشخراش و سهمگین؛ قدرتمندان سطوح مختلف بازی سیاسی در حوزه های گوناگون و فضاهای مختلف تاریخی، این پیام پنهانی را کشف نمی کنند. شاید همان سنت الهی عامل اصلی این معنا باشد «صم بکم عمی فهم لایرجعون»، آنها کر و گنگ و کورند و از ضلالت خود برنمی گردند.

جهان حتی در کهن ترین ایام هژمونی قدرت واحدی را پذیرا نبوده است؛ هژمون واحد اگر خود را به احدیت خداوندی نیز پیوند زند؛ وحدانیت قدرت الهی را با چالش روبرو می سازد؛ و این عرصه، جولانگاه کرکس نیست اگر چه به شکل «عقاب» ظاهر شود؛ خدای واحد زمانی که انسان را آفرید و برزمین خلیفه ساخت در سایه تدبیر خود؛ شیطان را نیز، بر سر کار گذاشت؛ تا قیام قیامت حتی قدرت الهی انسان پاک در برابر قدرت شیطانی انسان فریفته شده، بی رقیب نماند. توازن قدرت اصلی ازلی و ابدی است به قدمت تاریخ که درهر عصری گفتمان خاصی را برمی تاباند؛ و توضیح این، خود حدیثی دیگر را می طلبد.

پی‌نوشت ها

۱- مانوئل کاستلز، عصر اطلاعات، ظهور جامعه شبکه ای، ترجمه احمد علیقلیان، افشین خاکباز، (تهران: طرح نو، ۱۳۸۰) صص ۲۸-۲۹.

2 -ikle,fred.stopping next sept. 11 ;intelligence is one . element offense and defense are the other the woll street journal , june2. 2002

3- Hoffman, von, nicholas who invented terrorism doessharon ring Aprill, 21,2002

۴-ویتکوپف.یوجین، آر، مک کوریک، جیمزام. سرچشمه های درونی سیاست خارجی آمریکا. ترجمه جمشید زنگنه(تهران:دفتر مطالعات سیاسی بین المللی، ۱۳۸۱) صص۸۱-۶۳

5- Ricard Burkhaliber, two centuries of world order (May 6 , 1991), p22

۶-جرج بوش، استراتژی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا در ۱۹۹۰، ترجمه مجتبی امیری، پاورقی اطلاعات ۱۳۷۰/۹/۵، ص۱۲.

۷- در ادبیات تخصصی مربوط به مسائل عملیات روانی «شایعه محصول اهمیت بعلاوه ابهام فرموله می شود.

۸- کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا. استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱. ترجمه جلال دهمشگی و دیگران (تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران) ص ۱۰۳.

۹- «جرج بوش، استراتژی امنیت ملی آمریکا در ۱۹۹۰»، ترجمه مجتبی امیری،

پاورقی اطلاعات (۱۳۷۰/۹/۵) ص ۱۲.

۱۰- برای مطالعه بیشتر:

ایوانز. گراهام، نونام جفری، «فرهنگ روابط بین الملل» ترجمه حمیرا مشیرزاده و دیگران (تهران، نشر میزان، ۱۳۸۱) ص ۶۷۸.(عراق صدام، هدفی مناسب برای آمریکای بوش دوم)

۱۱ - برای مطالعه بیشتر:

عالم، عبدالرحمن، تاریخ فلسفه سیاسی غرب، جلد دوم (تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۷) صص۱۱۱-۷۱.

اشغال عراق
و تأثیرات سوء آن بر کشورهای همسایه

رضا سیمبر*

تحول ساختار بین المللی، سلطه جویی آمریکا و حمله به عراق

پس از فروپاشی شوروی، شاهد شکل گیری هندسه جدیدی از قدرت در منطقه هستیم که با ساختار قبلی کاملا متفاوت است. در این راستا می توان به موضوع گسترش ناتو به شرق و در خاورمیانه به شکل گیری بلوکهای جدید اشاره نمود. حمله آمریکا به کشورهای افغانستان و عراق نقاط عطف مهمی در این شکل بندی جدید منطقه ای محسوب می شود. آمریکا پس از پایان جنگ سرد به عنوان یک قدرت برتر جهانی کوشید تا از ناتو در جهت توسعه منافع راهبردی کلان خود، یعنی گسترش آن به شرق استفاده کند. این راهبرد کلان واشنگتن همراه شد با تقاضای کشورهای کوچکتر اروپای غربی یعنی بلژیک،

* دکتر رضا سیمبر، فارغ التحصیل از دانشگاه استرالیا و عضو هیأت علمی دانشگاه گیلان است.

هلند، لوکزامبورگ و اتریش که از هراس سلطه فرانسه و آلمان بر بازیگران کوچک و متوسط اروپایی، خواهان استقرار ناتو و نقش بازدارنده آن بودند. آنان با دغدغه و نگرانی به سلطه مجدد مسکو نگریستند و خواهان بقای ناتو و عضویت در آن شدند تا با کسب امنیت لازم بتوانند برنامه های توسعه اقتصادی خود را تحقق بخشند.

قضایای بالکان و نافرجامی اروپا در مدیریت بحران و نهایتا مداخله آمریکا در آن، باعث شد تا فرمول آتلانتیک شمالی با قوت جدیدی در اروپای پس از جنگ سرد احیا شود و به عنوان یک ساز و کا ر امنیتی غرب به ویژه آمریکا جایگاه ویژه ای پیدا نماید.

دولت جمهوری خواه آمریکا در پرتو تحولات به وقوع پیوسته پس از ۱۱ سپتامبر با منش نظامی گری و مداخله جویانه در عرصه های مختلف بین المللی ظاهر شد. موضوعات گوناگونی مانند مبارزه با تروریسم، به ویژه گروه القاعده و کنترل بحران افغانستان، تشدید سرکوب فلسطینیان توسط رژیم‌اسرائیل، بازرسی تسلیحاتی عراق که نهایتا به حمله نظامی و اشغال آن کشور منجر شد، وجود تهدیدات مختلف و بالقوه در عربستان سعودی، و طرح مسایلی مانند بازرسی تسلیحاتی ایران، حمایت ایدئولوژیک از مبارزه فلسطینیان و حمایت از تروریسم بین المللی که به استمرار تنش در روابط ایران و آمریکا منجر شده است، مسایل امنیتی مربوط به حوزه خلیج فارس و ذخایر نفتی، باعث شده تا خاورمیانه به ویژه منطقه خلیج فارس و همچنین آسیای مرکزی و قفقاز جایگاه مهمی در سیاست خارجی آمریکا احراز نماید و هرگونه آشفتگی در آن مسایل امنیت بین المللی را نیز دچار تلاطم

می نماید(۱).

واشنگتن می کوشد در حمله به عراق و سناریوهای پس از آن طوری عمل نماید که حداکثر منافع را کسب نماید. به نظر می رسد هدف نهایی آمریکا در حمله و اشغال عراق در نهایت بیمه کردن اسرائیل باشد. حمله به عراق نیز امر محتومی به نظر می رسید چون با توجه به شعارهایی که دولت آمریکا در داخل و خارج مطرح می کرد، به نوعی خود را گروگان این وعده ها کرده بود. آمریکا یا باید از طریق حمله مستقیم نظامی یا از راه کمکهای غیرمستقیم به گروههای اپوزیسیون برای سرنگون رژیم بعث اقدام می کرد. اگر این اقدام صورت نمی گرفت در داخل آمریکا یک شکست بزرگ سیاسی محسوب می شد و در خارج نیز افت بزرگی برای تصویر قدرت بین المللی آن به وجود می آمد(۲).

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در واپسین سالهای قرن بیستم، دولت آمریکا ادعای استقرار نظم نوینی را در دنیا مطرح نمود که در آن بازیگر و تصمیم گیرنده اصلی خود او محسوب می شد. رخداد ۱۱ سپتامبر بسیاری از متغیرهای موجود درباره فرضیه های قدرت در عرصه روابط بین المللی را با شکست و تردید مواجه نمود. تجاوز عراق به کویت مقارن با پایان جنگ سرد شد و فرصت مناسبی را به وجود می آورد که در آن نظم نوین جهانی مطرح شده توسط آمریکا به محک آزمایش گذاشته می شد(۳).

یکی از پیامدهای مهم تجاوز عراق به کویت این بود که کشورهایی مانند کویت واعضای شورای همکاری خلیج فارس نشان دادند که فاقد ساختار ملت به معنای ویژه خود هستند، به عبارت دیگر مفهوم ملت کویت یا کشور

کویت در خاندان سلطنتی خلاصه می شد و با رفتن آن معنا و مفهوم شکل ملی نیز قواره خود را از دست می داد. دقیقا چنین موضوعی را درباره کشور عراق شاهد هستیم. پس از اشغال عراق و سرنگونی حاکمیت صدام توسط نیروهای اشغالگر، دو عنصر دیگر شکل دهنده ملت کشور یعنی سرزمین و ملت به سختی دچار بحران شده اند. این ضعف باعث می شود تا دولتهایی که در این کشورها سرکار می آیند، هر چه بیشتر خود را ضربه پذیر ببینند، در نتیجه با انگیزه بیشتری به سمت انعقاد قراردادهای امنیتی با قدرتمندان بین المللی می آیند. بعد از بحران دوم خلیج فارس بسیاری از کشورهای منطقه با انعقاد قراردادهای امنیتی دو جانبه با آمریکا بیش از پیش در طیف نفوذ و امنیت این کشور قرار گرفتند(۴).

با این مقدمه در این نوشتار سعی می شود پس از تبیین اهمیت منطقه برای آمریکا، تصویری از شرایط منطقه ای پس از اشغال عراق تصویر شود و آثار اشغال بر کشورهای همسایه عراق توضیح داده شوند.

حمله به عراق با توجه به اهمیت منطقه برای آمریکا

منطقه خاورمیانه از دو منظر ژئوپلیتیک و ذخایر سرشار نفت و گاز برای آمریکا حایز اهمیت است. خاورمیانه و سرزمین میان رودان، قلب فرهنگ و تمدن دنیای قدیم است. منطقه ای که خلیج فارس در آن واقع شده، از دیر زمان «پاشنه آشیل قاره قدیم» دانسته می شده است. در خلیج فارس، جهان اسلام به دو نیمه تقسیم می شود، نیمه غربی که به سمت باختر تا اقیانوس هند گسترش یافته است و نیمه هند و ایرانی که از کوهستان های ایران شروع

می شود و با گذر از پاکستان و بنگلادش تا اندونزی و فیلیپین پیش می رود. هر قدرتی که در این محل مستقر شود می تواند تهدیدی جدی برای کشورهای واقع در این مناطق به شمار آید. ترکیه، روسیه و بازیگران بیرونی مانند آمریکا، به این موضوع حساسیت خاصی دارند. با توجه به چنین شرایطی است که ایالات متحده با همه مخاطرات و چالشهای فراسو، حضور خود را در منطقه بحران خیز و آشوب زده خلیج فارس ادامه می دهد و نوع رژیم های سیاسی منطقه برای آن حایز اهمیت زیادی است. می توان گفت با توجه به این مشخصات، خلیج فارس، هارتلند دنیای جدید محسوب می شود و وجود بخش عمده ای از ذخایر نفت و گاز جهان در آن باعث شده که شاهرگ اقتصادی دنیای صنعتی نیز در آن قرار گیرد. امروزه خاورمیانه حدود $\frac{۳}{۲}$ ذخایر شناخته شده نفت جهان را در بر گرفته است. اگر چه ذخایر نفتی کم و بیش در سرتاسر جهان از جمله در دریای خزر وجود دارد، اما هزینه تولید نفت در خاورمیانه نسبت به دیگر مناطق جهان خیلی کمتر است. در منطقه خاورمیانه ثروتی حدود ۹۰ میلیارد بشکه نفت یا تقریبا دو تریلیون با احتساب هر بشکه ۲۰ دلار نهفته است(۵).

آمریکا پس از تحولات عراق و افغانستان شدیدا می کوشد تا طرح خطوط لوله ترکمنستان به بندر گواتر در پاکستان را تکمیل نماید، تا به این ترتیب با ایجاد خط لوله ای غیر از مسیر ایران و باکو تفلیس جیحان قدرت مانور را در منطقه افزایش دهد. ترکمنستان چهارمین ذخایر بزرگ گاز جهان یعنی ۲۱ میلیارد متر مکعب گاز را در اختیار دارد. تاسیس خطوط لوله فوق نیازمند هزینه ای بالغ بر دو میلیارد دلار است و پای آمریکا را مستقیم به قلب

سوختهای فسیلی آسیای مرکزی و دریای خزر باز می کند. به نظر می رسد آمریکا نیازمند آن است که مطمئن شود در عراق دولتی مطیع، کاملا قدرت را در دست بگیرد تا به این ترتیب بهتر بتواند طرحهای منطقه ای خود را تحقق بخشد.

البته قابل ذکر است که در دهه هشتاد و در خلال جنگ ایران و عراق با توجه به مستندات عمده ای که وجود دارد، دو رژیم آمریکا و عراق به اتحادی استراتژیک علیه ایران دست زدند، اما پس از آن و با حمله عراق به کویت، روابط دو کشور دچار بحران شد و آمریکا در صدد برآمد تا رژیمی مطیع را در عراق بر سر کار آورد(۶).

تحول سیاست خارجی آمریکا در زمان بوش و تصمیم حمله به عراق

سیاست دولت کلینتون مبتنی بر پایان جنگ سرد و غیرنظامی کردن جهان بود. اصلی ترین شعارهای کلینتون، گسترش ناتو، تحقق دموکراسی در اروپای مرکزی، بی اثر نمودن سلاحهای هسته ای روسیه، گسترش نفتا به مکزیک و ایجاد سازمان تجارت جهانی، امضای قرارداد استارت۲ با روسیه و کنوانسیون سلاحهای شیمیایی بود.

این نگرش ویژه در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ شکست خورد و در انتخابات سال ۲۰۰۰ بحث بر فقدان استراتژی و رهبری پس از جنگ سرد بود. ادعا می شد که آمریکا سلطه نظامی داشت اما رهبری نداشت. جمهوری خواهان با کمرنگ شدن خطر شوروی مقابله با تهدیدات جدی مانند سلاحهای بیولوژیک و کشورهای دشمن محتمل و برخورداری از

امکان توان استفاده از موشکهای دوربرد بالستیک را مطرح کردند. قبل از ۱۱ سپتامبر، رامسفلد وزیر دفاع آمریکا استدلال می کرد که آمریکا در خودداری از ساخت سیستم دفاع موشکی تجدیدنظر خواهد نمود، چرا که بدون آن نمی تواند از متحدان خود دفاع کند. رامسفلد در صدد برآمد که جنگ در فضا و جنگ اطلاعاتی و نیروی واکنش سریع و مجهز به فناوری را ارتقا بخشد. این طرح بر اروپای شرقی، آسیا و خلیج فارس متمرکز است. چنین طرحی به ارتشی با قریب یک و نیم میلیون نفر نیرو، نیازمند بود.

ولفوویتز معاون وزیر دفاع، درباره استراتژی نظامی دولت بوش می گوید: «آمریکا آماده است تا از این پس در جنگ، نیروی نظامی را به طور مستقیم وارد عمل نماید. در این راستا واشنگتن تلاش می کند تا در دفاع از خود دست به عملیات پیشگیرانه بزند و چون تهدید نامشخص است، نمی توان آن را تعریف نمود. اما تا حدودی از اینکه به چه چیزی تهدید می شویم مشخص است و باید برای آن آماده بود. دشمن به نقاط ضعف ما حمله می کند. نقطه ضعفهایی که برای ما مشخص نمی باشد، بنابراین باید به تهدید نامتقارن بیاندیشیم(۷).

دولت بوش عملا ثابت کرد که مجدانه به دنبال اعمال سیاست یکجانبه گرایی است و این امر نشان می داد که زمینه لازم برای حل مشکلات هویت در سیاست خارجی آمریکا به علت سقوط شوروی به وجود آمده بود. قبل از این موضع گیری، هدف تعیین شده واشنگتن، مبارزه با تروریسم بود. جرج بوش در مطرح کردن محور اهریمنی، مقابله با تروریسم دولتی و سلاح کشتار جمعی را، هم عرض یکدیگر و در یک اولویت قرار داده است و در این

بینش جدید بیش از آن که توجه به منشا باشد به عامل تهدید عنایت می شود. یعنی وجود سلاح کشتار جمعی دست کسانی که دوست آمریکا نیستند، به خودی خود می تواند تهدید علیه آمریکا محسوب شود.

البته قابل ذکر است که ضرورت دسترسی به سلاح اتمی، ناشی از محیط امنیتی یک کشور و یا وضعیت ژئوپلیتیک آن است. در چنین حالتی ماهیت رژیم حاکم در آن نقش کمتری در اتمی شدن آن پیدا می کند. این در حالی است که اگر داشتن سلاح اتمی توسط یک حکومت، ناشی از ماهیت رژیم حاکم بر آن کشور باشد و در نتیجه یک کشور به خود حق دهد که حکومت کشور دارنده سلاح اتمی را از بین ببرد، رویه جدیدی ایجاد خواهد شد که مسایل و چالشهای گوناگونی را به وجود می آورد. با این همه واشنگتن بر نظریه تغییر دولت، به عنوان راه مقابله با تهدیدات سلاح کشتار جمعی درباره دولتهایی که از دید آن اهریمنی هستند، پافشاری می کند(۸).

در دوران بوش، استراتژی نظامی آمریکا از بازدارندگی به حمله پیشگیرانه تغییر یافته است که خود روش اسرائیلی محسوب می شود. اسرائیل این استراتژی را هم در مقابله با سازمانهای فلسطینی و هم در برابر کشور عراق به کار گرفته است. توجیه اسرائیل این بوده است که چون می داند تروریستها و یا کشور عراق به اسرائیل حمله خواهند کرد، بنابراین پیشاپیش حمله را خنثی می نماید. احتمالا در این بازنگری پیشنهادی، آمریکا استفاده از سلاح اتمی را رد نکرده است. تندروهای حاکم بر سیاست خارجی آمریکا نه تنها زمینه سازی لازم به منظور حمله پیشگیرانه را انجام داده اند امکان حمله پیشگیرانه اتمی را نیز مطرح کرده اند. البته نکته مهم این است که مشابه

این بازنگری سیاست اتمی، توسط رؤسای جمهوری قبلی هم انجام می شده است.

آنچه در این بازنگری اهمیت دارد این است که آمریکا کشورهای اسلامی از جمله ایران را نیز به عنوان اهداف این سیاست نام برده است. حمله به عراق نیز در این راهبرد کلان آمریکا شکل می گیرد و علیرغم فشار بین المللی، آمریکا بطور یکجانبه به آن دست می زند(۹).

طرح های عمده آمریکا پس از سقوط صدام و تاثیرات منطقه‌ای آن

آمریکا پس از سقوط صدام می کوشد تا در ساختار سیاسی عراق و سایر کشورهای همسایه نوعی دگرگونی و تحول را شکل دهد. قدرت گرفتن رژیم سیاسی جدید در عراق بدون تردید بازتاب هایی را در کشورهای همسایه عراق از جمله ایران در پی خواهد داشت. بنابراین فضای جدیدی به وجود خواهد آمد و هندسه قدرت در منطقه متحول خواهد شد.

با تغییر رژیم در عراق، منطقه تقریبا در انحصار آمریکا قرار خواهد گرفت، موضوعی که اروپا آن را با حساسیت خاصی دنبال می کند. آمریکا در صدد برمی آید که از درون حرکتهایی را برای تغییر ساختار این حکومت ها در منطقه آغاز کند. در مورد ایران، آمریکایی که توانسته با حمله نظامی، رژیم را در عراق سرنگون کند و در عین حال شعار محور شرارت علیه ایران را سر می دهد، می تواند تهدید بالقوه جدی برای ایران محسوب شود. آمریکا بارها مدعی شده است که اگر در ایران اصلاحات عمده صورت نگیرد در صدد برخواهد آمد تا جریاناتی را تحمیل کند!

همانطور که تجربه این چند ماهه ثابت کرده است، ساماندهی داخلی عراق پس از سرنگونی رژیم بعث کار آسانی نبوده است. بنابراین آمریکا شدیدا درگیر مسایل داخلی عراق شده است. دخالتی که آثار و تبعات آن، درو حله اول متوجه همسایگان شده و آمریکا از طریق عمدتا فشارهای سیاسی در صدد تحقق اهداف خود برخواهد آمد.

آمریکا پس از حمله به عراق و تصرف آن با افزایش تولید منابع انرژی می تواند از نظر اجتماعی آن را دستخوش تحولات عمده ای نماید. یعنی با آن جمعیت اندک و درآمدهایی که ایجاد می شود نه تنها بر میزان مصرف، بلکه برساختار اجتماعی آن تاثیرگذار خواهد بود. در نتیجه به نظر می آید که آمریکا در صدد باشد تا الگوی ساخته شده احتمالی خود را در عراق به سایر کشورهای همسایه در منطقه صادر کند(۱۰).

در برخی ازسناریوهای محتمل، تجزیه عراق نیز مطرح است و این آلترناتیوی است که ممکن است آمریکایی ها آن را مدنظر داشته باشند. به نظر می رسد نظر آمریکا در مورد تجزیه عراق به ویژه شمال آن مساعد باشد، موضوعی که‌اسرائیل نیز شدیدا با آن موافق است. اما در میان کشورهای منطقه، ترکیه نیز با این امر مخالف است. چرا که ترکیه بیشتر حاکمیت مشترک بر کردستان عراق را در نظر دارد. هر چند که دیگران نظر موافق ندارند. اروپا هم نظر مساعدی راجع به این موضوع ندارد. اگر بر این اعتقاد باشیم که عراق تجزیه نمی شود، باید بپذیریم که یک نوع نظام کنفدراسیون یا فدراسیون با توجه به ساختار اجتماعی عراق شکل خواهد گرفت. تقاضای کردستان مستقل عراق به عنوان فاز اول مطرح است، اما تشکیل کردستان

بزرگ منوط به چگونگی مسایل، منافع و روابط آمریکا با ترکیه، ایران و تا حدود کمی با سوریه برمی گردد. ترکیه علیرغم شعارهایی که می دهد چون به منابع انرژی منطقه موصل و کرکوک چشم دارد، مایل است که بتواند نفوذ مسلطی در این مناطق دارای انرژی داشته باشد. بنابراین ترکیه مخالف استقلال کامل نیست ولی نوعی اداره مشترک را می طلبد. ایران قبل و بعد از انقلاب هم مخالف تجزیه عراق بوده است (۱۱).

مسأله بی برنامگی آمریکا برای دوران پس از جنگ عراق، هم در داخل آمریکا و هم در محافل سیاسی و خبری جهان به شدت مطرح می باشد. شمار روزافزون قربانیان آمریکا در عراق که از نخستین روزهای پایان جنگ آغاز شد و ارقام سرسام آوری که ناظران آگاه به عنوان مخارج جنگ در برابر افکار عمومی قرار می دهند، بی تردید برآوردهای ساده تیم «بوش» را از هزینه های جانی و مالی جنگ به چالشی جدی می طلبد.

ظاهرا مهمترین دلیل ایستادگی واشنگتن در برابر طرح حضور سازمان ملل در عراق پس از جنگ، عدم تمایل آمریکا به تقسیم قدرت در عراق است. آمریکا پس از واکنش سرد ناتو به درخواست واشنگتن برای حضور نیروهای حافظ صلح این پیمان در عراق و مطرح ساختن این موضوع که نیروهای این پیمان تنها تحت فرماندهی سازمان ملل در عراق حضور خواهند یافت، پی برد که تن دادن به این شرایط، به منزله سهیم شدن با فرانسه، آلمان یا روسیه در منابع عراق پس از جنگ است. یعنی آن دسته از کشورها که بیشترین مقاومت را در برابر حمله نظامی آمریکا به عراق از خود نشان دادند(۱۲).

اما واقعیتهای منطقه نشان می دهد که حضور یکجانبه آمریکا در عراق

متضمن تحقق هیچ یک از اهداف واشنگتن در عراق نخواهد بود. یکی از واقعیت ها، لزوم در نظر گرفتن میزان تاثیر و نقش همسایگان عراق در روند تحولات آتی این کشور است. به اعتراف برخی کشورهای هم پیمان آمریکا، در نظر گرفتن منافع مشروع همسایگان عراق، فرصت استفاده از نفوذ آن ها را در بخش های مختلف جامعه عراق به مدیران آتی این کشور می دهد. بدون شک تحولات عراق قابلیت تاثیرگذاری عمیقی در سطح منطقه به ویژه کشورهای همسایه خواهد داشت، بنابراین طبیعی است که برقراری ثبات و آرامش و ایجاد بنیان های مستحکم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در عراق، دغدغه اصلی همسایگان این کشور باشد. اما آنچه تاکنون سبب کمرنگ بودن حضور همسایگان عراق در صحنه تحولات این کشور شده و به یقین همین امر برقراری ثبات را در عراق به تعویق انداخته است، انحصارطلبی و یکسویه نگری نیروهای اشغالگر و نادیده گرفتن ضرورتهای ایجاد زیر ساختهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و به ویژه فرهنگی برای عراق، به منظور حرکت به سمت دموکراسی است. این طور به نظر می رسد که حضور موثر سازمان ملل در صحنه تحولات عراق و تقسیم مسئولیتهای بین المللی در قبال این کشور مهمترین عامل برای خروج روند حوادث عراق از بن بست کنونی خواهد بود.

پیش بینی راهبردهای آینده آمریکا در منطقه و تاثیرات آن بر کشورهای همسایه

پس از اشغال عراق، استقرار یک ساختار امنیتی جدید در خلیج فارس کار

آسانی برای واشنگتن نمی باشد. اما می توان پیش بینی کرد که آمریکا سه راهبرد عمده را اتخاذ خواهد نمود: اول سیاست ژاندارمی، دوم تشکیل پیمان منطقه ای، سوم ایجاد نظام امنیتی مشترک(۱۳).

در راهبرد اول که محافظه کارانه ترین نمونه ها در برقراری امنیت در خلیج فارس است، امنیت از طریق ژاندارمهای آمریکا در منطقه ایجاد می شود و آمریکا آنان را از دور کنترل و حمایت می کند. البته این راهبرد که هم در دکترین کیسینجر در دهه ۷۰ و هم در دهه ۸۰ تحقق یافت، نهایتا با شکست مواجه شد و آمریکا نتوانست حتی شاه ایران را حفظ کند. در این فرمول آمریکا نشان می دهد همانگونه که نشان داده است برای حفظ منافع خود و جلوگیری از تجاوز به دوستان خود در منطقه، حاضر به مداخله نظامی می باشد. در این رهیافت آمریکا حضور نظامی خود را تا حد چشمگیری کاهش می دهد و حداقل ترتیبات فعلی را حفظ می کند. ستاد ناوگان پنجم آمریکا در بحرین باقی می ماند، اما تعداد کمتری از ناوهای جنگی آن در خلیج فارس حضور خواهند داشت. نیروی هوایی هم پایگاه جدید و عظیم خود را در قطر حفظ خواهد نمود. در این رهیافت آمریکا به عراق به عنوان یک کشور دوست و مطیع می نگرد که می تواند یک پایگاه هوایی و چند مقر را برای حضور پیاده نظام در اختیار بگیرد. نهایتا پایگاه های متعدد ارتش آمریکا در خلیج فارس تخلیه شده و این کشور می تواند در عوض بر روی امکانات انبار شده کشتی های مستقر در پایگاه دیگو گارسیا در اقیانوس هند حساب کند. در سطح سیاسی و دیپلماتیک، ایالات متحده روابط غیررسمی خود را با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس حفظ می کند و احتمالا روابط

گسترده ای را با دولت جدید و متحدین عراق برقرار می کند.

در تحلیل آثار این راهبرد بر منطقه خلیج فارس باید گفت که حضور کمرنگ تر نظامی آمریکا، اقدام موثری در کاهش مسایل داخلی کشورهای خلیج فارس محسوب خواهد شد، تاثیراتی که بر اثر حضور نظامی نیروهای آمریکایی در منطقه پدید آمده است. بنابراین جای تعجب نیست که اعراب خود نیز طرفدار اتخاذ چنین سیاستی باشند. حضور مستقیم آمریکا تاثیرات عمده منفی را می تواند بر آنان تحمیل کند. عدم حضور نظامی آمریکا در منطقه می تواند کشورهای منطقه را در اتخاذ سیاستهای داخلی مستقل تر، مخیر سازد، در حالیکه با حضور پررنگ آمریکا در منطقه آنان هر چه بیشتر در معرض تحمیل سیاستهای آمریکا قرار خواهند گرفت. این در حالی است که حضور کمرنگ نظامی و سیاسی آمریکا در مقابل، توانایی آن را در تحت فشار گذاشتن متحدان وی برای تصمیم گیری های دشوار، کاهش خواهد داد.

از طرف دیگر باید گفت که راهبرد ژاندارمی در منطقه، کشورهای متحد آمریکا را مجبور به خرید تسلیحاتی بیشتری می کند، امری که می تواند به رشد رقابت نظامی در منطقه منجر شود و قطب بندی های موجود در آن را تشدید نماید و این موضوع آثار سویی بر کشورهای منطقه خواهد داشت. نمونه مشابه آن در دهه ۷۰ و در سیاست دو ستونی نیکسون در منطقه خلیج فارس هویدا بود. سیاستی که آمریکا از طریق آن میلیونها دلار اسلحه و تجهیزات نظامی را به منطقه فروخت و منابع پولی که می توانست در یک محیط ایمن تبدیل به توسعه و رفاه مردم آن شود، صرف رقابتهای تسلیحاتی

معروف در زمان جنگ سرد شد. متاسفانه باید گفت تشویق فروش تسلیحاتی در این راهبرد نظامی، نهایتا به نفع کشورهای منطقه نخواهد شد. دوره جدیدی از رقابتهای تسلیحاتی شکل می گیرد تا بتواند به موازنه قوا منجر شود، اما این دوره لایتناهی ثروتهای نفتی کشورهای منطقه را خواهد بلعید و باز ثروتی که باید در خدمت عموم توده های مردم قرار گیرد، صرف رقابتی خواهد شد که شرکتهای بزرگ تسلیحاتی اروپایی و به ویژه آمریکایی را ثروتمند خواهد نمود.

در رهیافت دوم پس از اشغال عراق، امنیت خلیج فارس از طریق شکل دادن به یک اتحاد دفاعی منطقه ای جدید به وجود می آید. در این دیدگاه ناتو در زمان جنگ سرد به عنوان یک نمونه و الگوی موفق مطرح می شود. این رهیافت در منطقه دارای تاریخچه مثبتی نمی باشد و نمی تواند طرفداران متعصبی در میان کشورهای منطقه پیدا کند. در سال ۱۹۵۴ آمریکا کشورهای ایران، عراق، پاکستان، ترکیه و انگلیس را متقاعد کرد تا پیمان بغداد را امضا کنند، پیمانی که علی الاصول به دنبال ایجاد دفاع مشترک بود. عراق چهار سال پس از انعقاد این پیمان از آن انصرف داد و ایران و پاکستان و ترکیه وادار به امضای سنتو شدند. این معاهده نیز نهایتا به ابزاری جهت تحقق منافع ملی آمریکا مبدل شد تا بتواند از شاه ایران به ویژه در زمینه های نظامی حمایت کند. این اتحاد عملکرد ضعیفی داشت و دلیل عمده آن دیدگاه های متفاوت امنیتی در میان اعضای آنها بود. پیروزی انقلاب اسلامی نهایتا در سال ۱۹۷۹ میلادی پایانی بر این پیمان دانسته می شود.

پس از اشغال عراق، به نظر می رسد تشکیل یک پیمان رسمی دفاعی

بهترین راه برای توجیه حضور دایمی آمریکا و برقراری امنیت مطلوب آن در منطقه است. آمریکا در این راهبرد می تواند یک اتحاد رسمی دفاعی را با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و دولت جدید عراق تشکیل دهد. به یقین هدف آمریکا در شرایط فعلی، خارج نگه داشتن ایران است. آمریکا می تواند با تعمیم تضمین های امنیتی این پیمان، چارچوبی را برای تجدید تسلیحات متعارف عراق به وجود آورد. در عین حال آمریکا به این می اندیشد که با تشکیل این پیمان، به حضور نظامی خود در منطقه مشروعیت بخشد، چرا که برخی از دولتمردان فعلی آمریکا فکر می کنند افکار عمومی کشورهای حاشیه خلیج فارس متقاعد می شوند که حضور آمریکا در منطقه بخشی از تعامل طرفهای پیمان است. طرفهایی که دارای نقش برابری در این بازی هستند. این همه در حالی است که یکی از دلایل موفقیت این پیمان دفاعی می تواند وجود و بزرگنمایی یک تهدید امنیتی خارجی عمده، به نام ایران در برابر کشورهای حاشیه خلیج فارس و عراق باشد.

اما این رهیافت نیز با مشکلات و چالشهای مختص به خود روبرو خواهد شد. اول اینکه به ویژه به نظر می رسد در شرایط کنونی کشورهای عضو شورای خلیج فارس در صدد نباشند، شاکله روابطشان با آمریکا به صورت یک اتحاد رسمی درآید. دغدغه اصلی رهبران کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس این است که حضور آمریکا نه تنها با مشروعیت همراه نگردد، بلکه چنین اتحادی به عنوان نمادی از یک حرکت استعماری در منطقه تجلی پیدا کند و در نتیجه این بحران مشروعیت به خود این رژیمهای سیاسی تسری یابد و در عین حال معلوم نیست که چگونه چنین نظام امنیتی می تواند

با تهدیدات و بی ثباتی های داخلی در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس مقابله کند.

تاثیر منفی مهم دیگر این رهیافت بر کشورهای همسایه عراق، تشدید قطب بندیهای سیاسی و نظامی و امنیتی در منطقه است. تجارت گذشته بخصوص مواردی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در منطقه رخ داده است نشان می دهد که چگونه سیاست حذف ایران از فرمولهای امنیتی در منطقه نهایتا به شکست آن فرمولها منتهی شده است و بعلاوه قطب بندی های خصومت آمیز را افزایش می دهد، تخاصمی که شاید آمریکا به دنبال آن باشد تا با سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن به حضور خود در منطقه ادامه دهد.

در راهبرد سوم یا ایجاد نظام امنیتی مشترک، اگر بازگشت به یک نظام ژاندارمی و بازدارنده از دور و یا همچنین نظام ایجاد پیمان منطقه ای برای تامین مقاصد آمریکا در منطقه ناکافی باشد، واشنگتن در صدد پیاده کردن نظام امنیتی مشترکی خواهد افتاد که فلسفه این گزینه به تجربیات کنترل تسلیحاتی اروپا در جنگ سرد برمی گردد. پیمانهای ناتو و ورشو در دهه ۱۹۷۰ ، کشورهای اروپایی را وادار به مذاکرات امنیتی و اقدامات لازمه برای اعتمادسازی و امضای موافقتنامه های کنترل تسلیحاتی نمود که با هدف رسیدگی به مسایل امنیتی قاره اروپا انجام می شد. مذاکرات لازم برای این تعاملات در برگیرنده دو دهه مشاجرات طولانی مدت بود اما در نهایت باعث ایجاد اروپایی باثبات تر و ایمن تر از هر زمان دیگر شد.

گفته می شود در این رهیافت آمریکا به دنبال مجموعه فعالیتهایی خواهد بود که کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، عراق و ایران را گرد هم

آورد. این فرآیند می تواند با یک میزگرد امنیت منطقه ای شروع و سپس موارد مشابهی تکرار گردد. اعضا می توانند به اقداماتی جهت جلب اعتماد متقابل با یکدیگر دست بزنند. مانند از پیش اطلاع دادن مانورها، تبادل نظرات و اطلاعات و نهایتا امضای توافقنامه کنترل تسلیحات که در برگیرنده تشکیل مناطق غیر نظامی و ممانعت از به هم خوردن توازن تسلیحاتی منطقه و کاهش موازی نیروهای همه طرفها باشد. این گروه می تواند هدف خود را ممنوعیت تولید تسلیحات کشتار دسته جمعی قرار داده و در کنار آن برای خاطی مجازاتهایی در نظر بگیرد و برنامه چند جانبه بازرسی برای اطمینان از تبعیت طرفین تشکیل شود. به نظر آمریکا اگر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس بتوانند در یک نظام امنیتی مشاع، ایران را مهار و عراق را محدود کنند، آنگاه می توانند به مسایل امنیتی خود بپردازند.

این راهبرد نیز با یک مشکل اساسی مواجه است. حضور و دخالت آمریکا خود تشنج آفرین است و نمی تواند اهداف مناسب به نفع مردم منطقه را تحقق بخشد. از طرف دیگر دستیابی به یک نظام امنیتی منطقه ای مشترک بسیار بعید به نظر می آید. هر کدام از کشورهای منطقه نگرانی های خاص خود را دارند و با هدف معطوف کردن ساختار گفت وگوها به نیازهای خود، در مذاکرات شرکت خواهند کرد. البته باید اذعان داشت که اگر بتوان چنین نظام امنیتی مشترکی را ایجاد نمود، این کار باید بدون حضور آمریکا و با مشارکت کشورهای منطقه به وجود آید، شکل دادن به این نظام هم باید قدم به قدم و در بلندمدت شکل گیرد(۱۴).

ایران، اشغال عراق و ایالات متحده

در خلال دهه های گذشته و به ویژه در سالهای اخیر گسترش حضور رو به افزایش آمریکا و نفوذ زیاد آن در کشورهای منطقه، باعث شده ایران هر چه بیشتر در حلقه محاصره قرار گیرد. تقریبا هیچ کشوری در همسایگی ایران وجود ندارد که حضور آمریکا در آن ملموس و حتی تعیین کننده نباشد. آمریکا در اکثر این کشورها پایگاه نظامی یا حداقل حضور نظامی چشمگیری دارد. شاید بتوان گفت که پس از اشغال عراق که به شیوه دوران استعمار، یک حاکم آمریکایی اداره یک کشور مهم را در منطقه در دست گرفت، شرایط سخت و پیچیده ای برای ایران پیش آمده است.

شرایط موجود نشان می دهد که هیچ نقطه پایانی برای حضور آمریکا وجود ندارد. حتی برگزاری انتخابات نیز نمی تواند پایانی برای حضور آمریکا در عراق باشد. وزیر دفاع آمریکا می گوید: «واقعا نمی توانم زمان مشخصی برای پایان حضور نظامی آمریکا در عراق اعلام کنم.»

کاملا طبیعی است که آمریکا پس از اشغال عراق بر آن به عنوان کشور مطیع و همسو حساب باز کرده است. و حداقل در کوتاه مدت تصمیم گیری درباره سرنوشت سیاسی، اقتصادی و نظامی آن را در دست خود نگه می دارد. این در حالی است که آمریکا به کشور افغانستان، همسایه شرقی ایران نیز رویکرد مشابهی دارد و تروریسم را بهانه ای برای تداوم حضورش در این کشور قلمداد می کند. سفیر آمریکا در کابل گفته که بر اساس تعهدات جرج بوش، سربازان وزارت دفاع آمریکا تا زمانی که لازم باشد در افغانستان باقی می مانند. آمریکا در افغانستان پایگاه نظامی ایجاد کرده و سخنانی هم درباره

ایجاد پایگاهی در کنار مرزهای ایران گفته شده است.

عراق و افغانستان کشورهایی هستند که با تهاجم آمریکا زیر سلطه مستقیم این کشور قرار گرفته اند، این در حالی است که پیش از این اغلب کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز به عنوان همسایگان ایران و در مجاورت مرزهای آبی جنوب ایران به متحدان استراتژیک آمریکا تبدیل شده بودند.

آمریکا در سال ۱۹۹۱ و پس از حمله عراق به کویت، با بیشتر کشورهای عرب حوزه خلیج فارس پیمان نظامی امضا کرد و کویت یکی از این کشورها بوده است. این کشور در فروردین سال ۸۰ زمان استفاده از تاسیسات و پایگاه های آمریکا را به مدت ۱۰ سال دیگر تمدید کرد، در مقابل دولت آمریکا برای حفاظت از امنیت و ثبات کویت به طور کامل متعهد شده است. در این راستا دو کشور بارها با یکدیگر تمرین نظامی مشترک انجام داده اند و کویت به خریدهای عمده و کلان تسلیحاتی شامل: جنگنده های پیشرفته و ضدموشک پاتریوت و تانک و هلیکوپتر و... دست زده است. در قطر و در سال ۲۰۰۲ میلادی این کشور با آمریکا توافقنامه ای را امضا کرد که بر اساس آن گسترش رسمی همکاری های نظامی در راستای حضور ۲۰ ساله نیروهای آمریکایی هموار شده است. در حال حاضر آمریکا دارای پنج هزار نیروی نظامی در قطر است. وزیر امور خارجه قطر می گوید: «ما در قطر معتقدیم که نیازمند آمریکا هستیم و متقابلا آمریکا نیز به ما محتاج است... آمریکا تعهداتی در قبال ما دارد و به همین دلیل این مناسبات را حفظ می کنیم.» به نظر می رسد که حکام قطر در صددند در قبال ارایه پایگاه نظامی به آمریکا و انجام مانورهای مشترک نظامی، ثبات و امنیت را خریداری کنند(۱۵).

این در حالی است که آمریکا جهت دستیابی به اهداف خود سیاستهای دوگانه ای را اجرا می کند. نمونه بارز آن در مورد حقوق بشر است. در جایی که با حکومتی مشکل داشته باشد موضوع حقوق بشر را در آن بزرگ نمایی نموده تا از آن بهره برداری سیاسی کند، اما در مقابل جایی که روابط خوبی با آن کشور داشته باشد همه مسایل فدای نیل به اهداف سیاسی می گردد. در این باره بحرین مثال خوبی است. حوادث بحرین و بی ثباتی داخلی در آن باعث شده تا حاکمین آن به فکر تشدید حضور نظامیان آمریکا در آن بیافتند. در اواسط دهه ۷۰ شمسی، بحرین به دلیل وقوع آشوبهای داخلی در مناطق شیعه نشین دچار بحران گردید. دولت بحرین نیز راه سرکوب را پیش گرفت، شکنجه و حتی مرگ ناشی از شکنجه، سرکوب تظاهرات و عدم برگزاری انتخابات مردمی، واکنشهایی را در مجامع جهانی برانگیخت. باوجود نقض مکرر حقوق بشر، آمریکا با چشم پوشی از همه این موارد به استقرار تجهیزات و نیروهای نظامی و ارسال تجهیزات جنگی و انجام مانور مشترک با بحرین ادامه می دهد. در سال ۷۴ وقتی ماموریت بخشی از ناوگان آمریکا در خلیج فارس به پایان رسید، بحرین اعلام کرد با واگذاری پایگاه های جدید به آمریکا مانع کاهش حضور نظامی آن در منطقه خواهد شد. در نتیجه ۳۰ هواپیمای جنگی و تعدادی سرباز آمریکایی وارد این کشور شدند.

امارات متحده عربی نیز ضمن گسترش روابط اقتصادی، از خریداران مهم تسلیحات ساخت آمریکا محسوب می شود و در کنار آن به انجام مانورهای نظامی مشترک با آن می پردازد، عمان هم به طور مشابه با سایر کشورهای منطقه عمل کرده است. کشور عربستان هم که همواره از متحدان

نزدیک آمریکا در منطقه بوده است و قدمت روابط خوب دو کشور به ۶۰ سال می رسد، پایگاه نظام ظهران که به خاطر حملات القاعده به آن شهرت زیادی پیدا کرد، از جمله پایگاه های مهم آمریکا در منطقه محسوب می شود. اخیرا عربستان با مخالفت خود با حمله آمریکا به عراق، اختلاف نظر در مورد قضیه فلسطین و متهم شدن به ارتباط اعضای بلندپایه حکومت القاعده، در معرض فشارهای آمریکا قرار گرفته است. اما به نظر می رسد عمق روابط دوستی و اتحاد دو کشور مانع از جدی شدن اختلافات شود(۱۶).

کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز نیز شبیه کشورهای حاشیه خلیج فارس هستند. چنانکه اوایل سال جاری اعلام شد ۱۵ هزار نیروی آمریکایی از آلمان راهی آذربایجان می شوند تا بطور دایم در این کشور مستقر شوند. پاسداری از خط لوله نفتی باکو، تفلیس، جیحان، مشارکت در مبارزه با تروریسم و تامین ثبات رژیم کنونی و از همه مهم تر موقعیت مهم آذربایجان از جهت نزدیکی به ایران، از جمله اهداف استقرار این نیروها در آذربایجان اعلام شد. اواخر سال گذشته مرکز اطلاعاتی آمریکا در آذربایجان تاسیس شد و همواره روابط نظامی دو کشور نیز رو به گسترش بوده است. تا حدی که باکو خواستار انتقال پایگاه اینجرلیک ترکیه به جمهوری آذربایجان شده است(۱۷).

قزاقستان بزرگترین کشور آسیای میانه دارای روابط گسترده با آمریکا حتی در عرصه مبادلات هسته ای می باشد. آمریکا قول داده اورانیوم خام قزاقستان را غنی کند و اعلام کرده در چارچوب همکاری های نظامی میان دو کشور، ارتش قزاقستان را با وسایل مدرن مجهز کند و نیروهای نظامی این کشور را آموزش دهد. در میان کشورهای حوزه خزر، ازبکستان شریک

استراتژیک آمریکا در آسیای میانه و همکار نزدیک این کشور در مبارزه با تروریسم توصیف می شود و در سال۸۱ سند همکاری استراتژیک بین دو کشور را به امضاء رسانده است. براساس این سند دو کشور در زمینه ایجاد امنیت در آسیای مرکزی بویژه در خود ازبکستان همکاری می کنند. ازبکستان تنها کشور اسلامی بود که نماینده ای به اجلاس سران کنفرانس اسلامی در تهران اعزام ننمود. ازبکستان به طور کلی از خلال نزدیکی به آمریکا، جلوگیری از نفوذ ایران و روسیه در کشورش را دنبال کرده است. در میان این کشورها شاید بتوان گفت که ترکمنستان سیاست مستقلانه تری را در این زمینه داشته است(۱۸).

روسیه نیز موردی ویژه در این باره است. چرا که با توجه به پارامترهای قدرت ، روسیه کشوری نیست که زیر نفوذ آمریکا قرار گیرد. البته بازی دیپلماتیک در محیط بین الملل بسیاری از روابط این کشور را تحت تاثیر قرار می دهد. بسیاری از کارشناسان معتقدند روسیه با سرعت به سمتی حرکت می کند که منافع آمریکا را به طور مشترک تامین کند و نکته این است که با توجه به این مسأله، می توان گفت که ممکن است کشورهای دیگر فدای این بازی سیاسی شوند و به عنوان برگ برنده مورد استفاده قرار گیرند(۱۹).

ترکیه نیز در منطقه و در همسایگی عراق، کشوری است که روابط مستحکمی با آمریکا دارد و تاکنون نیز امتیازات قابل ملاحظه ای از این روابط به دست آورده است. به عنوان نمونه ترکیه توانسته حمایت آمریکا را برای الحاق به اتحادیه اروپایی کسب نماید و به دفعات بدهی هایش بخشوده شود. آمریکا هر زمان که اراده نماید از پایگاه اینجرلیک ترکیه جنگنده هایش را

پرواز می دهد. بالاترین مقامات دو کشور همواره روابط دو کشور را همکاری های راهبردی توصیف می کنند. ترکیه با سیاست های خاورمیانه ای آمریکا به ویژه در مواجهه بااسرائیل همسویی زیادی نشان داده است. تا به آن حد که این سه کشور یعنی آمریکا، ترکیه و اسرائیل دست به انجام مانورهای مشترک نظامی زده اند. آمریکا با توجه به همان مسایلی که اشاره شد از تخلفات داخلی مانند نقض حقوق بشر چشم پوشی می نماید.

پاکستان نیز دارای موقعیت مشابهی است. آمریکا به دلایل مشابه نقض مؤلفه های دموکراسی و همچنین دخالت نظامیان در کشور پاکستان را به دیده اغماض می نگرد و آمریکا از مدتها قبل به خاطر رقابت با هند و روسیه از حامیان پاکستان بوده است. ژنرال مشرف همواره به گسترش روابط با آمریکا تاکید نموده است. تا حدی که اخیرا کوشید مانع ورود مخالفان همکاری آمریکا با پاکستان به مجالس ملی و ایالتی شود. با توافق پاکستان از ابتدای سال۸۱ دفاتر نمایندگی «اف.بی.آی» به منظور مواجهه با تروریسم در شهرهای مختلف پاکستان شکل گرفته اند. همه اینها در حالی است که پیشاور در عرصه رقابت با هند همواره نسبت به دوستی با آمریکا احساس نیاز کرده و در نتیجه آمریکا حضور بسیار گسترده ای را در این کشور دارد.

در این مجموعه تنها ایران است که به دلیل روابط بحرانی با آمریکا احتمالا بیشترین آسیب را از حضور آمریکا در منطقه می بیند. با اشغال عراق و افغانستان از مجموع کشورهای همسایه، تنها ایران است که شدیدا در محاصره آمریکا قرار می گیرد و با ادامه روابط تنش آمیز بین دو کشور، میزان تهدیدات حاصله از آمریکا بیشتر می شود.

جنگ عراق و شرایط زمانی پس از آن، چشم انداز ژئوپلتیکی و ژئواکونومیکی کل منطقه حتی دولتهای ساحلی دریای خزر را تغییر داده است. اقدام نظامی آمریکا علیه عراق و استقرار نظامیان آمریکایی در خاک این کشور از لحاظ مختلف حایز اهمیت و حساسیت است.

برخی از کشورها یا حوزه های ژئوپلیتیک از وقوع این تحول اساسی مزیتهای خوبی را به دست آورده و برخی دیگر با خسارت و تهدیدهای بالقوه یا بالفعلی مواجه شده اند.

به عنوان نمونه، برخی از کارشناسان معتقدند افغانستان از جمله واحدهای سیاسی متضرر از حمله آمریکا به عراق است چرا که بحران عراق باعث شده تا واشنگتن آن توجه سابق را نسبت به بحران افغانستان نداشته باشد و بخش مهمی از توانایی های خود را صرف مدیریت بحران در عراق نماید.

منطقه استراتژیک خزر نیز به همین ترتیب به نوعی به طور بالقوه از تحولات اخیر بین المللی متضرر شده است. آن ها معتقدند که برکناری صدام به عنوان یک رژیم منزوی شرایط مناسبی را برای شرکتهای آمریکایی و اروپایی به وجود آورده تا توجه خود را به سمت بهره برداری از منابع نفتی عراق معطوف کنند. به این ترتیب ارزش استراتژیک منابع انرژی خزر کاهش یافته است و بر پروژه های مربوط به انرژی خزر تاثیر منفی برجای گذاشته است. این رویداد کاملا در تعارض با خواست و اراده آن دسته از کشورهای ساحلی دریای خزر است که می کوشند از راه تقویت روابط با کشورهای غربی، روند بهره برداری از منابع نفت و گاز خزر را سرعت بیشتری بخشند.

پس از شکست عراق، کشورهای ساحلی خزر می کوشند تا حداکثر مزایای ژئوپلیتیکی و اقتصادی را کسب کنند و تاثیرات منفی ناشی از جنگ را کاهش دهند. در حوزه خزر آنان می کوشند تا از طریق کاهش توزیع بوروکراتیک و کاهش درجه ریسک سیاسی سرمایه گذاران بیشتری را به منطقه جذب نمایند. جنگ عراق به نوعی بازاندیشی درباره محیط منطقه خزر را به همراه داشته است. تلاش اغلب کشورهای ساحلی آن است که فضای رقابت در این حوزه همچنان فعال باقی بماند، به ویژه که اخیرا برخی از شرکتهای حوزه بالکان نسبت به ورود به مذاکرات و مباحثات مربوط به خطوط لوله ای که نفت خزر را انتقال می دهند از خود تمایل و اشتیاق نشان می دهند. به هر حال به نظر می رسد که مداخله آمریکا در عراق تاثیر کاهنده و فرساینده ای در نقش آمریکا در خزر خواهد داشت.

نتیجه گیری

با توجه به آنچه گفته شد اگر چه به نظر می رسد که بسیاری از کشورهای منطقه دارای موقعیتها و فرصتهایی استثنایی در کوتاه مدت شده اند، اما خطر اصلی که منطقه را تهدید می کند کوتاه بینی دولت آمریکا می باشد. این کوتاه بینی تاثیرات سویی را بر منطقه خواهد گذاشت. بر اساس همین کوتاه بینی آمریکا در طول جنگ ایران و عراق (۱۹۸۰-۱۹۸۸) به لحاظ سیاسی، اقتصادی و نظامی به عراق کمک شایان توجهی را ارایه نمود. کمکی که به واسطه آن به اعتراف بسیاری از تحلیلگران مسایل بین المللی به ساختن هیولایی به نام صدام منجر شد. هیولایی که بیش از دو دهه عامل بحران و

بی ثباتی در منطقه بود. پس از تجاوز به ایران، تجاوز به کویت شکل گرفت و نهایتا منطقه در آرامش و ثبات بسر نبرد. روند حوادث نشان می دهد که آمریکا فاقد برنامه ای در راستای ایجاد صلح و ثبات منطقه ای می باشد و بیشتر به دنبال تحقق اهداف کوتاه مدت خود است که گاهی حتی به مسایل داخلی آمریکا مرتبط می باشد.

این سیاست روزمرگی در ساختار سیاست خارجی آمریکا باعث می شود تا نتوان رفتار قابل پیش بینی و قابل کنترلی را از این دولت متصور یا متوقع بود. معیار برای واشنگتن صرفا تحقق منافع کوتاه مدت و بلندمدت خود است و در منطقه خاورمیانه این منافع بر اساس دو موضوع تامین انرژی ارزان قیمت و حمایت اسرائیل شکل می گیرد. بر همین اساس است که بسیاری از رفتارهای سیاست خارجی آمریکا را می توان توضیح داد. با توجه به این سیاست کوتاه بینی که تغییری نیز در آن دیده نمی شود، نمی توان متوقع بود که آمریکا طرحی مناسبی برای صلح و ثبات و امنیت در منطقه خلیج فارس و حوزه دریای خزر باشد و سیاستهای آمریکا، تنش زا، غیر قابل پیش بینی و روزمره است و کشورهای منطقه نمی توانند به آن ها اعتقاد داشته باشند. عدم اعتمادی که آثار سویی را بر منطقه تحمیل خواهد نمود.

یکجانبه گرایی آمریکا در سیاست خارجی نیز عراق و همسایگان آن را به شدت تهدید می کند. این تهدید به شکلهای مختلفی تجلی پیدا می کند: اول آن که آمریکا بدون همکاری جامعه بین المللی در منطقه عمل می کند کما اینکه در حمله به عراق علیرغم اصرار اغلب بازیگران جامعه بین المللی مبنی بر عدم استفاده از زور توسط آمریکا مشاهده شد که واشنگتن همه نظرات را

نادیده انگاشت و بر دیدگاه و عملکرد خود پافشاری و ابرام نمود. چنین عملکردی در صحنه منطقه ای آثار سویی را بر جای خواهد گذاشت که یکی از آن ها تضعیف نقش سازمانهای بین المللی و منطقه ای به ویژه سازمان ملل متحد است. آمریکا نمی خواهد به سازمان های بین المللی و منطقه ای نقشی را در بحران عراق بدهد، چرا که واهمه دارد این نقش دادن به تقسیم منافع و امتیازات منتهی شود. عملکرد یک جانبه گرایانه آمریکا تداعی کننده عملکرد استعمارگران در دوران استعمار است. عملکردی که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی توسط آمریکا به شدت اجرا شده است. این روند استعماری بدون تردید دارای آثار سویی بر کشورهای منطقه خواهد بود و استقلال و حاکمیت سیاسی آنان را با بحران مواجه خواهد ساخت.

از طرف دیگر حضور آمریکا در عراق و ادامه روند اشغال باعث خواهد شد تا تنشهای بیشتری در عراق شکل گیرد. آمریکا با توجه به خوی مداخله جویانه خود حاضر نیست به این آسانی به اشغال پایان دهد و سرنوشت عراق را به دست مردم آن کشور بسپارد. ادامه روند اشغال آثار سویی را بر همسایگان عراق خواهد گذاشت. از یک طرف مقاومت مردم عراق در مقابل نیروی اشغالگر پررنگ تر خواهد شد و در نتیجه روند بی ثباتی و بحران در داخل عراق به نفع کشورهای همسایه نخواهد بود. چرا که این بی ثباتی و آشوب به سایر کشورهای منطقه تسری پیدا خواهد کرد و ثبات سرمایه گذاری و محیط امن منطقه ای را از بین خواهد برد. با گسترش آشوب در عراق امکان شکل گیری پدیده مهاجرت در آن افزایش خواهد یافت پدیده ای که اولین تاثیرپذیران آن کشورهای همسایه خواهند بود.

عراق اشغال شده و بحران زده با حضور مستقیم و مداخله جویانه آمریکا، کشوری خواهد بود که باعث می شود تا قطب بندی منطقه ای رقابت های تسلیحاتی افزایش یابد، یعنی پول و سرمایه ای که باید در خدمت رشد و توسعه مردم منطقه باشد، صرف خرید تسلیحات خواهد شد روندی که متاسفانه از دهه های گذشته در منطقه وجود داشته است و هنوز هم در این منطقه وجود دارد و مداخله و حضور آمریکا نه تنها نتوانسته باعث کاهش این روند شود، بلکه خود منجر به رقابتها و کینه توزی های جدیدی شده است که بازار رقابتهای تسلیحاتی را گرمتر می کند. البته نکته قابل توجه این است که آمریکا خود از این رقابت استقبال می نماید. در زمان جنگ سرد، تهدید کمونیسم و قطب بندی موجود در آن بهانه خوبی بود که به آن وسیله سیاست فروش تسلیحاتی دنبال می شد. حال آمریکا پس از دوران جنگ سرد و از بین رفتن بهانه کمونیسم، مسایل عدیده ای را عامدانه برای بازار گرمی فروش تسلیحاتی مطرح می نماید. تروریسم و اصول گرایی اسلامی نیز از این نمونه ها می باشند.

حذف ایران از فرمولهای امنیتی منطقه باعث می شود که منطقه هرگز به صلح و ثبات نرسد. تجربه دهه های گذشته نشان داده است که هر گونه فرمول امنیتی که طرف اصلی آن ایران نباشد، نمی تواند ایفاگر تاثیر مهمی در منطقه باشد. ایران با توجه به پارامترهای قدرت ، جایگاه ژئوپلیتیک و معنوی اسلامی دارای موقعیت بسیار ویژه و مهمی در راستای تامین امنیت و برقراری صلح و ثبات در منطقه می باشد. ایران دموکراسی و حرکت مردم سالارانه را قریب به یکصد سال پیش و در خلال جنبش مشروطیت تجربه کرده است و

در خلال سالها افت و خیز نشان داده است که در این راستا از همه کشورهای منطقه پیشتازتر است. پیروزی انقلاب اسلامی که حرکتی برخاسته از بطن توده های مردم ایران است، استقلال و حاکمیت ایران را تثبیت نمود، اما متاسفانه آمریکا هرگز واقعیتهای موجود در ایران را پذیرا نشد و به خواست و اراده مردم ایران وقعی ننهاد و از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی در شکلهای مختلف مانند طراحی کودتاها، تهاجم تبلیغاتی سیاسی و فرهنگی، حمایت از عراق در تجاوز به ایران و بسیاری از موارد دیگر علیه آن توطئه نمود.

امروز پس از اشغال عراق و سرنگونی طالبان در افغانستان، آمریکا این شائبه را به وجود آورده که اکنون نوبت ایران است. اما اشتباه واشنگتن این است که شرایط ایران با افغانستان و عراق بسیار متفاوت است و نمی تواند به سادگی با آن مقابله نماید. آمریکا سخت می کوشد هر طور شده با انواع راهکارهای مختلف، ایران را تحریم و در سطح منطقه ای منزوی نماید، سیاستی که پس از اشغال عراق با انگیزه و شتاب بیشتری در منطقه جلوه نموده است. این راهبرد منطقه ای آمریکا به نفع منطقه نخواهد بود و خصومتها و قطب بندی ها را افزایش خواهد داد. هر گونه نیل به امنیت منطقه ای از طریق همکاری ایران و نقش آفرینی آن موثر خواهد بود.

نکته آخر اینکه اگر کشورهای منطقه بخواهند که به صلح و امنیت نایل شوند لازم است از طریق همکاری و ترتیبات درون منطقه ای عمل کنند و وضعیت فعلی و حضور آمریکا نخواهد توانست صلح و امنیت را در منطقه به ارمغان آورد. آنان باید نظامهای سیاسی و اجتماعی داخلی خود را استحکام بخشند و مسأله خود شکنندگی داخلی را حل کنند. تا زمانی که خود

شکنندگی وجود داشته باشد آنان همواره نیازمند نیروهای خارجی خواهند بود و نیروهای خارجی هم در بلندمدت نخواهند توانست منافع آنان را برآورده سازند.

یازده سال پیش آمریکا موفق شد تا در تجاوز عراق به کویت به همراه اتحادی که شکل گرفت، بحران جدی خلیج فارس را مهار کند در آن زمان آمریکا توانست خود را به دوستان عرب شدیدا نزدیک کند و در آن راستا روند مثبتی را در تنازعات اعراب واسرائیل ایجاد نماید. شرایط بازدارندگی نظامی عراق ایجاد شد و حمایت جدی متحدین اروپایی نیز به دست آمد. حتی روسیه و چین نیز با آمریکا به گونه ای همگام شدند که حمله نظامی به عراق ممکن گردید.

اما امروزه آمریکا با شرایط جدیدی روبروست. روند مذاکرات اعراب واسرائیل کاملا با شکست مواجه شده است. رویارویی آمریکا با عراق هم نمی تواند بدون در نظر گرفتن دو مسأله متحقق شود: یکی منازعات اعراب واسرائیل و دیگری نگرش و نحوه تعامل با ایران. آمریکا سالهاست که نتوانسته صلح را بین اسرائیل و سوریه یا بین اسرائیل و فلسطینیها برقرار نماید.

واشنگتن به دلیل حمایتهای همه جانبه اش در میان اعراب و مسلمانان به خاطر چشم پوشی از جنایتهای تل آویو، مقصر و منفور دانسته می شود. از نگاه کشورهای عربی اسلامی، آمریکا نتوانسته به توصیه ها و هشدارهای آنان گوش فرا دهد و در نتیجه به مصالحه ای بنیادین در اختلافات فیمابین دست یازد و راهی برای فرار از بن بست پیش بینی نماید. به عبارت دیگر

سیاستگذاران خارجی آمریکا فرصت طلبانه صرفا به اهداف کوتاه مدتی اندیشیده اند که نتوانسته صلح و ثبات را برای منطقه به ارمغان آورد.

به نظر اینان آمریکا نیازمند ادامه جدی و واقعی رایزنی های خود با کشورهای کلیدی عربی مانند مصر، اردن و عربستان است و باید به دیدگاههای آنان اهمیت دهد و در روند مذاکرات برای آنان جایگاهی واقعی پیدا کند. آمریکا باید توجهی جدی به نظرات اروپا نشان دهد و سعی کند روسیه را به طور فعال وارد روند مذاکرات نماید. آمریکا باید از حمایت مشت آهنین شارون دست بردارد تا سرکوب مردم فلسطین متوقف شود. باید روند کمکهای بشردوستانه به فلسطین شکل گیرد و از حرکاتی که خشم جامعه اسلامی را برمی انگیزد مانند انتقال سفارت آمریکا به بیت المقدس اجتناب کند. ایران بازیگری کلیدی در این بازی استراتژیک است و می تواند نقش سازنده ای در منطقه داشته باشد. آمریکا باید تشخیص دهد که نسبت به بحرانهای منطقه هیچ راه حل سریعی وجود ندارد. آمریکا باید حضور خود را در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس هر چه کمرنگ تر نماید و به طور مستمراستعداد نیروها و نحوه حضور آن ها را در معرض افکار عمومی بین المللی قرار دهد. آمریکا باید تلاش کند همکاری موثر و مستمر با سازمان ملل متحده را شکل دهد و همزمان به رایزنی و گفت وگوهای خود با کشورهای منطقه ادامه دهد.

پی‌نوشت ها

1-Nichols guyatt, Another American century New york : zed Books 2002, pp, 115-127

رضا سیمبر، رویکردهای مختلف نسبت به تروریسم بین المللی: یک بام و دو هوا، اطلاعات سیاسی، اقتصادی، سال هفدهم، شماره سوم و چهارم، آذر و دی ۱۳۸۱ ، صص ۸۲-۷۶

۲- رضا سیمبر هندسه قدرت در منطقه خلیج فارس و حمله آمریکا به عراق، سیزدهمین همایش بین المللی خلیج فارس، اسفند ۱۳۸۱.

3-HarWard Wiarda and Wylic, new challenges in U.S . Eoreign policy,in Steven Hook (ed), Comparative Foreign policy, New jersey : pearson , 2002, pp. 12 -43 pp.21-24

۴- جیمزبیل، ترجمه عباس ایمان پور، سیاست استیلاجویی، ایالات متحده و ایران، اطلاعات سیاسی ،اقتصادی،سال شانزدهم، شماره هفتم و هشتم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۱ ، صص ۵۸- ۴۸

5- crazy for oil, New internationalist , issue 236, October 1992.

۶ - ماروین تریگر، ترجمه ن. خواجوی نوری، درک جنگ خلیج فارس، اطلاعات سیاسی، اقتصادی، سال هفدهم، شماره سوم و چهارم، آذر و دی ۱۳۸۱ ، صص ۱۱۶-۱۰۶

7- David gibbs, Washington New Interventionism , monthly Reviev, september 2001 , pp . 15- 37

۸ - رضا سیمبر، فراسوی دیپلماسی بازدارنده، صلح سازی پاسداری صلح و

تحمیل صلح، سیاست خارجی، سال سیزدهم، پاییز ۱۳۷۸ ، صص ۸۳۰-
۸۶۳:.

9- Bghdad : A race Against theclock , ICG middle east Brienfing, 11 june 2003 pp.2-6

10- M.javad zarif, A Neighbour s vision of the New iraq: Building Strong relationship , Defenders, Newsletter - THe Bulletin of the Organization for defending victims of violences ,pp. 18-19.

11-middle- East Report no 227 ., Editorial, Html, WWW.merip.com

12- George Monbiot, How to Stop America ,WWW. george Monbiot , com

۱۳- رضا سیمبر، سیاست آسیایی دولت بوش پس از رخداد ۱۱ سپتامبر: تاکید و تحولات، دوازدهمین همایش بین المللی خلیج فارس، اسفند ۱۳۸۰.

14-john Holsti, confidence Building Measures : A Conceptual frame work ,surrival, vol xxv , no 1 . january- February 1983. pp2-4

15- Reza simbar , Movement of international law towards sostained Freedom, International Conference of Comflict and Culture: War and terror in Modern world 29 September-1 october 2002,The University of Newcastle, Australia .

16- States in Central Asia and Caucasua brace for Iraq" s blits: Consequences and outcomes, Eurasia Insight.3/20/2003

17-Caspian States make progress on accord but territorial differences remain , Eurasia Insight, 5/15/2003

18-Ariel Choen .Caspian energy progects coming to Grips with iraqwar , Central Asia and Caucasus Analyst, 7/2/2003

۱۹ - رضا سیمبر، طرح ملی تحقیقاتی حوضه دریای خزر در آستانه قرن بیست ویکم: رقابت یا همکاری ۱۳۸۰- ۱۳۷۸ ، دانشگاه گیلان، پروژه تحقیقاتی ملی، شماره ۶۰۰۰.

حضور نظامی ایالات متحده در عراق پس از جنگ

مهدی رضایی*

در حالی که از به روی کار آمدن دولت جرج بوش در ژانویه سال۲۰۰۱ و استقرار تیم محافظه کاران جدید در پنتاگون و دیگر مراکز قدرت در دولت ایالات متحده اندکی بیش از دو سال و نیم می گذرد، جهان شاهد تغییرات عمیق و گسترده ای در صحنه قدرت و سیاست بین المللی بوده است. از وقایع تروریستی یازدهم سپتامبر تا حمله به افغانستان، نابودی حکومت طالبان، اشغال عراق و سقوط باور نکردنی صدام که در زمره بزرگترین تحولات بین المللی در طول این مدت بوده است تا تغییرات مفهومی در روابط بین الملل که حدوث این رویدادها سبب آن شده است و به نوعی گویای تداوم تاثیر عین بر ذهن و استمرار فرایندهای دیالیکتیکی در عرصه سیاست و روابط بین المللی است همه حاکی از عمق دگرگونی های یاد شده و لزوم بررسی

* مهدی رضایی فارغ التحصیل کارشناسی ارشد روابط بین الملل از دانشگاه شهید بهشتی است.

دقیق علمی آنهاست. نوشتار زیر در نظر دارد تا بدون آن که به بررسی سیر تحولات بین المللی در طول مدت یاد شده بپردازد صرفا به بررسی دلایل و عوامل تهاجم نظامی آمریکا به عراق پرداخته و دلایل حضور نظامی گسترده این کشور در عراق پس از صدام را بررسی نماید. به این ترتیب سئوال اصلی این است که انگیزه های ایالات متحده در حمله به عراق چه بوده است و چه مولفه هایی سبب تداوم آن خواهد شد. فرضیه اصلی این نوشتار نیز بر پایه تصور دولت کنونی ایالات متحده از تهدید و به عبارتی تصور تهدید شکل گرفته است، مبنی بر آن که تا هنگامی که دولت حاکم بر آمریکا احساس نماید که خاورمیانه همچنان بزرگترین کانون تهدید برای این کشور حداقل تا دهه آینده باقی خواهد ماند، به حضور نظامی خود در این منطقه که اکنون حداقل گستره ای به وسعت عراق را در برمی گیرد، تداوم خواهد بخشید. پیش فرض بدیهی در این مقاله نیز بر این اساس استوار گشته است که با وجود کاسته شدن از ابعاد اهمیت ژئوپلیتیکی خاورمیانه پس از پایان جنگ سرد و ورود به دوران جدیدی از انتقال و تحول سیستماتیک، با این حال این منطقه از حیث ابعاد ژئواکونومیکی با کمتر منطقه ای در دنیا قابل مقایسه می باشد. بنابراین یک فرضیه دیگر در این نوشتار این خواهد بود که این منطقه می تواند هم کانون تهدید و هم کانون فرصت برای ایالات متحده در آینده باقی بماند.

شاید کمتر کسی می توانست تصور نماید که از هنگامی که جرج بوش در نطق سالیانه خود در برابر کنگره این کشور، اصطلاح محور شرارت را به کار برد در طول یک سال و اندی طومار حکومت صدام در هم پیچیده شده و در نظر آمریکاییان به اصطلاح یک ضلع از اضلاع این محور شرارت نابود شود.

پایان جنگ، آغاز بحران

به مجرد آن که گمانه زنی ها پیرامون حمله نظامی آمریکا به عراق بالا گرفت، تحقیقات و حدس و گمانهای مختلفی درباره کم و کیف عملیات نظامی آمریکا در عراق، چگونگی آغاز مدت زمان آن و نیز فرجام و سرانجام آن درگرفت.

از جمله مجله نیویورک ریویو در شماره ۵ دسامبر ۲۰۰۲ خود می نویسد: «در حالی که تردید اندکی در مورد پیروزی ایالات متحده در این جنگ در تفکر رئیس جمهور و دستیارانش وجود دارد، اما تردیدها پیرامون مدت و زمان جنگ همچنان باقی است. در یکی از نخستین کارهای تحقیقاتی که پیرامون این موضوع و از سوی کمیته بودجه کشوری(House Budget Commitee) و اداره بودجه کنگره(Congress Budget office) به طور مشترک و نیز کارشناسان برجسته ای نظیر آنتونی کوردزمن(Anthony Cordesman) و مایکل ای اوهانلن(Michael Ohanlon) صورت گرفت، پیش بینی های گوناگونی پیرامون ابعاد مختلف حمله نظامی به این کشور صورت گرفت.

در این تحقیقات هزینه هایی مانند هزینه های مستقیم نظامی و اشغال، هزینه های صلح بانی، آثار جنگ بر روی بازارهای جهانی نفت و دیگر بازارهای پولی و مالی و هزینه های بازسازی و ملت سازی در قالب تدوین بهترین و بدترین سناریو های ممکن برای یک دوره ده ساله و از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۲ مورد ارزیابی قرار گرفت. در این ارزیابی کل هزینه های جنگ در بدترین سناریوی ممکن برای این دوره ده ساله نزدیک به ۱۶۰۰ میلیارد دلار و در یک جنگ کوتاه و مطلوب برای ایالات متحده در حدود ۱۲۰ میلیارد دلار

برآورد شده بود. نکته حایز اهمیت در این تحقیق آن بود که هزینه کلانی برای مساله دولت- ملت سازی اختصاص یافته بود که این امر حاکی از آن بود که حضور آمریکا در عراق پس از جنگ سرد، به انحای گوناگون ادامه خواهد داشت. در گزارش دیگری که شورای روابط خارجی آمریکا در بحبوحه جنگ با عراق،در مارس ۲۰۰۳ منتشر نمود، اهداف و دورنمای خاورمیانه پس از صدام را ترسیم نمود. در این گزارش با اشاره به تاثیرات تحولات در عراق بر کل ساختار خاورمیانه آمده بود: «ایجاد یک خاورمیانه امن تر بعد از پایان درگیریهای نظامی می بایستی یک هدف عمده برای ایالات متحده آمریکا باشد» همچنین در این گزارش با اشاره به حساسیت های موجود در دنیای اسلام و به ویژه جهان عرب و بالاخره همسایگان عراق پیرامون تحولات این کشور آمده بود: «با توجه به آن که آمریکا همواره متهم به طرفداری از اسراییل در مناقشه این کشور با اعراب بوده است، لازم است آمریکا به گونه ای کاملا فعالانه و در بالاترین سطوح دیپلماتیکی و با ایفای نقش رهبری کننده، برنامه صلح خاورمیانه یا نقشه راه را با مشارکت طرفین مناقشه، آمریکا، سازمان ملل، روسیه و اتحادیه اروپایی، به جریان اندازد.»

شورای روابط خارجی آمریکا در این گزارش با اشاره به موقعیت استراتژیک عراق در منطقه می افزاید: «برای جلوگیری از تجزیه عراق به خصوص در مناطق کردنشین ونیز مانع شدن از بروز درگیریهای قومی و مذهبی در عراق، لازم است تا این کشور به مدیریت روابط خود با همسایگان عراق و به ویژه ایران و ترکیه بپردازد. به طور کلی در این گزارش پیشنهاد شده است تا دولت آمریکا یک رویکرد مدت دار که سه مرحله کوتاه مدت،

میان مدت و بلندمدت را دربرمی گیرد اتخاذ نماید. در این رویکرد توصیه شده است تا دولت آمریکا بلافاصله پس از پایان عملیات نظامی موارد هفت گانه زیر را در فاز کوتاه مدت به انجام برساند.

۱ - تعیین یک هماهنگ کننده یا حاکم آمریکایی برای عراق.

۲ - یافتن محل اختفای سلاحهای کشتار جمعی عراق و نابودی کامل آن همراه با سیستمهای پرتاب کننده آن.

۳ - بازگرداندن نظم و قانون از طریق تلاش برای ایجاد یک نیروی محلی.

۴ - پایان دادن به ظلم بی اندازه حزب بعث به مردم.

۵ - حفظ تمامیت ارضی عراق و جلوگیری از وقوع جنگهای قومی و مذهبی.

۶ - ارایه کمکهای انسان دوستانه

۷ - ایجاد حس اعتماد در میان مردم عراق و دیگر مردم منطقه.

اما پیش از آن که به تفصیل در مورد این گزارش و راهبردهای تعیین شده برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی آمریکا در منطقه توضیح داده شود، لازم است تاثیر رویدادهای منتهی به جنگ و وقایع پس از آن را مورد ارزیابی قرار داد.

تداوم اشغالگری، چرا؟

از پایان جنگ جهانی دوم به این سو، آمریکا به دلیل موقعیت هژمونیک خود در نظام بین المللی عملیات های نظامی متعددی را در اقصی نقاط جهان به انجام رسانده است و نیروهای نظامی متعددی را تحت استراتژی

«Forward Deployment» پنتاگون در اروپای غربی، آسیای شرقی و آمریکای مرکزی مستقر نموده است. با پایان جنگ سرد و تضعیف موقعیت شوروی سابق در خاورمیانه و به ویژه موقعیت آن کشور در نزد دولت های خط مقدم عربی، ایالات متحده حمله عراق به کویت و اشغال نظامی آن کشور را مستمسک مناسبی برای لشکرکشی به خلیج فارس و استقرار در این منطقه فوق العاده حساس به لحاظ ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی قرار داد. همزمان دولت جرج بوش پدر ایده یا تز خود مبنی بر لزوم استقرار یک نظم نوین جهانی را ارایه داد. در همین هنگام و بلافاصله پس از پایان جنگ سرد در حالی که آمریکا با ارایه تز نظم نوین جهانی که در آن ایالات متحده بهترین و مشروع ترین قدرت جهانی برای استقرار نظم بین المللی پس از جنگ سرد مفروض شده است، فضای حاکم بر روابط بین المللی تحت تاثیر دو نظریه پایان تاریخ فوکویاما و جنگ تمدن های هانتینگتون قرار گرفت.

در طول دهه ۹۰ جنبشها و حرکت های ضدآمریکایی، به ویژه در جهان اسلام نضج گرفت. در طول این سالها آمریکا باوجود حضور دموکرات ها در صحنه سیاسی این کشور دست به عملیات نظامی در سومالی، بوسنی و هرزگوین، کوزوو و افغانستان زد. در حالی که نیروهای آمریکایی در اقصی نقاط جهان پراکنده بودند یکی از کانونهای اصلی حضور آن ها پیش از سپتامبر ۲۰۰۱ خلیج فارس بود، به طوری که در این زمان نیرویی قریب به ۲۰۰۰۰ تفنگدار آمریکایی در منطقه حضور داشت. رخداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله به خاک ایالات متحده از سوی شبکه القاعده، تصور مقامات آمریکا از تهدیدهای بالقوه حرکت های اسلامی افراطی را تبدیل به خود تهدید نمود و

مقابله پیشگیرانه با این حرکت ها در رأس اهداف اصلی سیاست خارجی آمریکا با هدایت نومحافظه کاران قرار گرفت. با توجه به آن که از منظر این دسته، خاورمیانه کانون اصلی تولید افکار بنیادگرایانه و افراطی اسلامی است، آمریکا پس از عملیات نظامی موفقیت آمیز خود در افغانستان نگاه پیشگیرانه خود را متوجه عراق ساخت و دو اتهام اصلی را متوجه این کشور نمود: ۱-تلاش برای تولید سلاحهای کشتار جمعی،۲- ارتباط با القاعده.

همین دو اتهام دستاویز اصلی برای گسیل نمودن دهها هزار نیروی نظامی به عراق جهت رفع این تهدید قریبا بالفعل قرار گرفت. به این ترتیب ایالات متحده آمریکا در ۲۰ مارس ۲۰۰۳ عملیات نظامی خود در عراق را با هدف تغییر رژیم صدام آغاز نمود. درست پس از گذشت ۲۱ روز، جهان تماشاگر شادی مردم عراق و به زیر کشیدن مجسمه صدام بود. پیروزی قاطع آمریکا در جنگ علیه عراق به منزله لزوم تغییر راهبرد آمریکا در جهت تداوم حضور نظامی خود در منطقه از سوی برخی از صاحب نظران تعبیر شده است. در ۲۹ آوریل دونالد رامسفلد اعلام نمود که نیروهای آمریکایی که از سال ۱۹۹۰ درعربستان سعودی مستقر شده بودند، بزودی پایگاه های خود در این کشور را ترک خواهند کرد. وی دلیل اصلی اتخاذ این تصمیم را ایجاد یک منطقه امن تر و با ثبات تر پس از سقوط رژیم صدام عنوان نمود.

به دنبال آن روزنامه نیویورک تایمز در شماره سی ام آوریل خود نوشت: «حضور نیروهای آمریکا در منطقه از این پس غیرضروری است. حضور این نیروها نه تنها برای ما ایجاد امنیت نخواهد کرد، بلکه برعکس سبب کاستن از امنیت ایالات متحده در منطقه نیز خواهد شد. چون حضور این نیروها

تبدیل به دستاویزی برای افراطیون و افراد یا گروههای دارای افکار ضدآمریکایی شده است تا مردمی را که در نتیجه فقدان آزادی های سیاسی و فرصتهای اقتصادی، دچار سرخوردگی شده اند، علیه ایالات متحده بشورانند.

ایالات متحده می تواند با گسترش پیوندهای اقتصادی خود با منطقه خاورمیانه، تاثیرات بسزایی را در روندهای در حال شکل گیری در این منطقه از خود بر جای بگذارد، اما نیازی به درگیر بودن نیروهای نظامی آمریکا در منطقه برای حفظ منافع ایالات متحده نیست، بلکه آمریکا می بایست فقط نقش توازن بخش را در منطقه برعهده گرفته و یا در بحرانهای بسیار حادی که منافع حیاتی ایالات متحده به طور جدی به خطر افتاده است، دست به مداخله نظامی در منطقه بزند.» با این حال آراء و نظرات محافل سیاسی، دانشگاهی و دیگر گروههای موثر بر روند تصمیم گیری درعرصه سیاست خارجی آمریکا پیرامون لزوم حضور یا عدم حضور نظامی آمریکا در منطقه بسیار متنوع و گسترده است.

به نظر می رسد خروج نیروهای آمریکایی از عربستان نه فقط به دلیل ایجاد منطقه ای امن تر در عراق، بلکه ناشی از تیرگی به وجود آمده در روابط بین این کشور و عربستان است. چون برخی از ناظران و به ویژه محافظه کاران جدید معتقد هستند که حتی پس از سقوط صدام نیز نیروهای نظامی آمریکا می باید در منطقه بمانند. تام دانلی(Tom Donnelly) از بنیاد اینترپرایز آمریکا(American Interprise Institute) استدلال می کند که منافع آمریکا در عراق، پس از خلع صدام از قدرت، افزایش قابل ملاحظه ای یافته است و

سقوط وی، فهرست منافع حیاتی آمریکا در منطقه را به شدت افزایش داده است. به همین دلیل وی در مصاحبه ای که در پنجم ماه می با ویکلی استاندارد(Weekly Standard) انجام داد، خواهان حضور دایمی آمریکا در منطقه یا«quasi-pernmanerl American garison in Iraq» شد تا از این منافع محافظت به عمل آید. وی اظهار داشت، اکنون ما نه فقط به نفت و گاز عراق علاقه داریم، بلکه تعهدی داریم تا بازسازی سیاسی عراق را ادامه دهیم.

آنتونی کوردزمن(Center for strategic and International studies)از مرکز مطالعات بین المللی و استراتژیک واشنگتن نیز در موافقت با وی این گونه استدلال نمود که ایالات متحده نیازمند داشتن متحدین قوی در منطقه است و در سال های آتی می باید حداقلی از حضور نظامی خود در منطقه را حفظ نماید. پس از پایان عملیات آزادسازی عراق و هنگامی که دونالد رامسفلد اظهار داشت که آمریکا قصد ندارد تا حضور دایمی نظامی در عراق داشته باشد، ماکس بوت(Max Boot) از اعضای شورای روابط خارجی آمریکا و از محافظه کاران تندرو در اظهاراتی در یواس ای تودی(USA Today) این مطلب را عنوان کرد که «مردم آمریکا باید به حضور نیروهای آمریکایی در عراق برای سالها و یا حتی دهه های آتی عادت کنند.»

حتی پیش از آغاز جنگ و در اوایل سال۲۰۰۳ ریچارد سوکولسکی (Richard D. Sokolsky) از بنیاد مطالعات استراتژیک ملی در دانشکده دفاع ملی، پیش بینی کرد که بدون توجه به نتیجه جنگ، ایالات متحده نیازمند حفظ حضور خود در منطقه است. منتقدین به سیاست خارجی و دفاعی آمریکا معتقدند که اکثر این اظهارات بدون ارزیابی های لازم از هزینه های

کلان حضور این نیروها در منطقه صورت می گیرد و این در حالی است که اکثریت مالیات دهندگان آمریکایی از این مساله بی اطلاعند.

با وجود آن که شورای روابط خارجی آمریکا در گزارشی که در بحبوحه جنگ ارائه می کند بر تداوم حضور نیروهای اشغالگر در عراق اصرار می ورزد، اما با این حال مخالفت های بسیاری نیز تاکنون از سوی محافل دانشگاهی و آکادمیک آمریکا پیرامون زیان های ناشی از این حضور و ضربه ای که منافع حیاتی ایالات متحده در نتیجه آن متحمل می شود، ابراز شده است. در یکی از این ابراز مخالفت های صریح کریستوفر پربل (Cristopher Prble) مدیر مطالعات سیاست خارجی انستیتو کیوتو در واشنگتن، ضمن استقبال گرم از تصمیم وزارت دفاع آمریکا مبنی بر برچیده شدن نیروهای نظامی آمریکا از پایگاه های نظامی این کشور در عربستان سعودی، آن را یک تصمیم بسیار عاقلانه می خواند که می باید مقدمه ای برای کاهش حضور نیروهای آمریکایی در کل منطقه باشد. بنابراین علاوه بر عقب نشینی این نیروها از عربستان سعودی، آن ها می بایست از دیگر دولت های منطقه نظیر قطر، کویت و عراق نیز عقب نشینی نموده و نیروی دریایی ایالات متحده می باید به سیاست طولانی مدت حضور نیروهای آماده به جنگ در منطقه خلیج فارس پایان دهد.

به عقیده پربل تداوم حضور نیروهای نظامی آمریکا نه تنها ضروری نیست، بلکه هم پرهزینه است و هم رنج و مشقت بی اندازه ای را به نیروهای داوطلب این کشور تحمیل خواهد نمود و به علاوه سبب تحریک حرکت ها و جنبش های ضدآمریکایی برای ضربه زدن به منافع این کشور در منطقه

خواهد شد. کریستوفر پربل اظهار می دارد که با سقوط صدام، ناخردمندترین حاکم منطقه از بین رفته است و واقعا دیگر هیچ شخص غیر منطقی در تمام منطقه یافت نمی شود که سودای اشغال‌خاک کشور دیگری را در سر بپروراند.

بسیاری از استراتژیست های آمریکایی بر این باورند که آمریکا تنها و تنها به یک دلیل نباید به حضور خود در منطقه پایان دهد و آن دلیل وجود منابع سرشار نفت است.

دلیلی که بیشتر کسانی که استدلال می کنند که ایالات متحده نمی بایستی به علت وجود منابع سرشار انرژی، حضور خود در منطقه را کمرنگ نماید، دلیل درگیر بودن(engagement) است. به همین ترتیب تداوم حضور آمریکا در منطقه این اطمینان را ایجاد خواهد کرد که این کشور همچنان در این منطقه درگیر خواهد بود.

با آن که به نظر می رسد که نفت یک دلیل عمده حضور آمریکا در دهه های اخیر و نیز عملیاتی باشد که آمریکا علیه صدام به انجام رساند، با این حال به نظر پربل حضور نظامی آمریکا برای اطمینان از دسترسی به منابع انرژی در خلیج فارس ضرورتی ندارد. مخالفین حضور نظامی آمریکا در منطقه استدلال می کنند که در حال حاضر آمریکا چیزی کمتر از۱۵ درصد از نیازهای نفتی خود را از منطقه خلیج فارس تامین می نماید و در حالی که آمریکا۵۰ درصد از نیازهای خود در بخش انرژی را در داخل تامین می نماید، بیشتر نفت مصرفی خود را از قلمرو غرب خریداری می نماید. مکزیک، کانادا و ونزوئلا به تنهایی ۲۰ درصد از نیاز آمریکا به انرژی را برآورده می سازند. بنابراین آمریکا به نفت منطقه متکی نیست اما برخلاف آن بسیاری از کسانی که به نفع

تداوم حضور نظامی آمریکا در منطقه صحبت می کنند، این گونه فرض می کنند که تداوم حضور آمریکا در خاورمیانه سبب خواهد شد تا دولت های متخاصم از امتناع فروش نفت خود به ایالات متحده صرف نظر نمایند. در حالی که مطالعات اخیر نشان می دهد که تحریم های نفتی احتمالی علیه آمریکا هرگز آثار اقتصادی دهه ۷۰ را در پی نخواهد داشت و بسیار محدودتر خواهد بود. اما نگاهی به وضعیت انرژی در عراق کمک خواهد نمود تا حداقل روشن شود که این منابع تا چه اندازه می توانند برای قدرتی همچون آمریکا جذابیت داشته باشد چون به هر حال این نگرش در سطحی وسیع در افکار عمومی جهانیان وجود دارد که هدف عمده آمریکا از عملیات نظامی علیه عراق غارت منابع انرژی آن کشور بوده است. حداقل درآمدهای نفتی عراق برای تامین منابع مالی لازم برای کمک های انسان دوستانه، بازسازی و تامین اهداف امنیتی آمریکا بسیار حیاتی خواهد بود.

عراق پس از عربستان سعودی دارای دومین ذخایر ثبت شده نفت در سطح جهانی است(۱۲میلیارد بشکه) که تخمین زده می شود این میزان تا ۲۲۰ میلیارد بشکه قابلیت کشف و شناسایی داشته باشد. از حدود ۷۴ میدان نفتی شناسایی شده در عراق تاکنون فقط حدود ۱۵ حوزه توسعه یافته و مورد بهره برداری قرار گرفته اند. ۵۲۶ نقطه در صحرای غربی عراق مورد شناسایی قرار گرفته که فقط در حدود ۱۲۵ نقطه در آن حفاری انجام شده است.

در سال ۱۹۸۹، یعنی یک سال پیش از جنگ نخست آمریکا با عراق توان صادرات نفت این کشور به ۵/۳ میلیون بشکه در روز می رسید. در همین سال درآمد عراق از فروش نفت خام به ۵/۱۴ میلیارد دلار بالغ شد. در حالی که تا

قبل از سال ۱۹۷۹ درآمد نفت ۳۹ درصد از GDP عراق را تشکیل می داد. پس از جنگ طولانی مدت با ایران، در همین سال، ۹۹ درصد از صادرات این کشور متکی به نفت بود.

شورای روابط خارجی آمریکا در گزارش منتشره خود می گوید: «در حال حاضر حداکثر توان تولیدنفت عراق بیش از ۸/۲ میلیون بشکه در روز نیست و چنانچه برنامه ریزی های لازم برای افزایش توان صادرات این کشور صورت نگیرد، جمعیت ۲۳ میلیونی و سریعا روبه رشد این کشور با یک بحران انسانی بی سابقه روبرو شده و بیش از پیش به کمک های بین المللی وابسته خواهد شد».

این در حالی است که رشد سریع صادرات نفت عراق با توجه به محدودیت های تجهیزات تولید و صادرات نفت این کشور امکان پذیر نخواهد بود. حتی در بهترین شرایط و اگر آسیب های بیشتری به منابع نفتی عراق وارد نشود و از جمله لوله های نفت از خطرات ناشی از انفجار از سوی هواداران صدام در امان بمانند، این کشور نخواهد توانست ظرف حداقل ۶ ماه توان صادراتی خود را افزایش دهد. پل برمر حاکم آمریکایی عراق نیز در اواخر ماه ژوئن اظهار داشته بود، با تداوم روند کنونی این امکان وجود دارد که درآمد ۵/۵ میلیارد دلاری پیش بینی شده برای شش ماهه دوم سال ۲۰۰۳ در این کشور تحقق نیابد. بر طبق پیش بینی به عمل آمده در این گزارش برای آن که توان صادراتی عراق به رقم ۵/۳ میلیون بشکه در روز یعنی معادل آن چیزی برسد که در جنگ نخست با آمریکا بود نیاز به حداقل ۵ میلیارد دلار است تا بتوان تجهیزاتی را که پیشتر مورد استفاده قرار

می گرفت، مجددا تعمیر، نصب و راه اندازی کرد.

به طور کلی تولید نفت عراق در دو حوزه جغرافیایی متمرکز است:۱- در شمال عراق و در منطقه کرکوک،۲- در منطقه جنوب و در اطراف بصره. منطقه کرکوک با تولید ۷۰۰/۰۰۰ بشکه نفت در روز بیشترین نفتی را که در منطقه شمال عراق قابل صادر است دارا می باشد. بیشتر نفت تولید شده در این منطقه از طریق خط لوله نفت به ترکیه صادر می شود و در حدود ۱۸۰/۰۰۰ بشکه نیز از طریق لوله های نفتی که خارج از محدوده نظارت سازمان ملل است، به سوریه منتقل می شود.

دومین حوزه بزرگ نفتی در عراق بی حسن(Bai Hassan) است که در حدود ۱۱۰/۰۰۰ بشکه در روز تولید می کند. دیگر حوزه های نفتی در شمال این کشور مقادیر بسیار کمتری نفت تولید می کنند.

دومین میدان بزرگ نفتی پس از کرکوک در اطراف بصره یا میدان رام الله(Rumaila) قرار دارد. حوزه شمالی این میدان نفتی، نزدیک به ۷۵۰/۰۰۰ بشکه به طور روزانه تولید می کند در حالی که حوزه جنوبی این میدان نفتی در حدود ۵۰۰/۰۰۰ بشکه در روز تولید می شود.

دیگر حوزه های جنوبی نفت عبارتند از الزبیر (Alzubair) با ۲۴۰/۰۰۰ بشکه در روز، میسان (Missan) با ۱۶۰/۰۰۰بشکه تولید روزانه و کرنای غربی (West Qurna) با ۱۲۰/۰۰۰ بشکه. صادرات نفت میادین جنوبی از طریق خط لوله ای صورت می گیرد که به ترمینال میناالبکر (Mina al-bakr) ختم می شود. این ترمینال هم اکنون ظرفیت انتقال ۳/۱ میلیون بشکه نفت در روز را دارا است که در صورت بازسازی این میزان تا ۶/۱ میلیون قابل افزایش است. سهم

جامعه کردها از نفت عراق در حدود ۱۳ درصد است که تماما از میدان های شمالی نفت برداشت می شود.

اگر چنانچه عراق بتواند میزان تولید فعلی خود در سطح ۶/۲ تا ۸/۲ میلیون بشکه را تثبیت کند، درآمد سالیانه این کشور از صادرات نفت در حد ۱۰ تا ۱۲ میلیارد دلار تثبت خواهد شد. اما این فقط نفت عراق نیست که از جاذبه بالایی برخوردار است، ثروت گاز عراق نیز در نوع خود ثروت کلانی است.

عراق بیش از ۱۱۰ میلیارد فوت مکعب(tcf) (Trillion Cubic Feet) ذخایر ثبت شده گاز دارد که این میزان تا ۱۶۰ میلیارد فوت مکعب قابلیت افزایش دارد. با این که عراق به تازگی و در سالهای پایانی دهه ۹۰ مذاکراتی را پیرامون صادرات گاز خود به ترکیه جهت رقابت با اصلی ترین صادر کنندگان گاز مانند ایران و روسیه آغاز کرده است، اما بیشتر گاز تولیدی در این کشور به هدر می رود. در سال ۱۹۹۷ بغداد موافقتنامه ای را با آنکارا به امضا رساند تا خط لوله ای جهت انتقال گاز به مسافت ۱۳۸۰ کیلومتر و با فرایندی بالغ بر ۵/۲ میلیارد دلار از شمال عراق تا جنوب غربی ترکیه بسازد که امکان اتصال به خط ترانز مغرب(Trans maghreb) را بیابد که ترکیه را به اروپا متصل می سازد. این پروژه شامل انتقال ۱۰ میلیارد مترمکعب(bcm) (Billion cubic meter) از گاز عراق به ترکیه در طول سال و از طریق پنج میدان گاز در شمال این کشور یعنی میدانهای الانفال(AL-Anfal) المنصوریه(AL-Mansuriya)، جاریات بکا (JaryatBaka)، الخاشم احمر (ALkhasham Ahmar) و الجمجال(AL-jamjal) می شد.

مساله نفت عراق و انگیزه های حضور نظامی آمریکا در این کشور، همواره دو مساله به هم مرتبط تلقی شده است. در تظاهرات های بسیار

گسترده ای که پیش از آغاز جنگ در سراسر جهان درگرفت، این به هم پیوستگی مشهود بوده است.

به همین دلیل نیز شورای روابط خارجی آمریکا برای آن که این ظن را که آمریکا به منابع انرژی عراق چشم دوخته است، کاهش دهد، ۴ رهنمود عمده را برای منابع انرژی عراق پس از سقوط صدام ارائه می نماید.

- مردم عراق همچنان به کنترل منابع نفت و گاز خود ادامه دهند.

- بازسازی تاسیسات نفتی این کشور یک هدف عمده ایالات متحده باشد.

- زمینه لازم برای حضور دیگر بازیگران بین المللی در بازسازی، توسعه و اکتشاف میادین نفتی عراق فراهم شده و در صورت لزوم یک کنسرسیوم بین المللی تشکیل شود.

- سازو کار موجود که از سوی سازمان ملل و بر اساس برنامه نفت در برابر غذا ایجاد شده است، بهترین سازوکار موجود برای اطمینان از این مساله است که درآمدهای نفتی در سراسر کشور توزیع شده و به مصارف مورد نیاز می رسد.

توصیه به کاخ سفید

شورای روابط خارجی آمریکا به کاخ سفید توصیه می کند که سازوکاری را گسترش دهد تا در تمام فعالیت ها و فرایندهایی که به صنعت نفت عراق مربوط می شود شفاف، علنی و تحت نظارت خزانه داری عراق صورت گیرد. به عقیده این شورا عراق دارای کادر مجرب و بسیار بامهارت در صنعت نفت می باشد که توانایی به دست گرفتن و هدایت این صنعت را به خوبی داراست.

ناتوانی در بکارگیری این کادر تکنوکرات برای تعمیر، راه اندازی و توسعه صنایع نفت عراق منجر به ایجاد فضای نامطلوب سیاسی و امنیتی خواهد شد.

از سوی دیگر، درگیر شدن بیش از اندازه ایالات متحده در صنعت نفت عراق این ظن را برای عراقیها و بقیه دنیا ایجاد و تقویت می نماید که عملیات علیه عراق فقط با اهداف امپریالیستی صورت گرفته است تا هدف خلع سلاح صدام. مطابق این گزارش، منفعت آمریکا در از میان بردن این سوء برداشت هاست. این که افزایش ظرفیت توان تولید و صادرات عراق تا چه اندازه خواهد بود بستگی به چندین عامل و از جمله فضای سیاسی و امنیتی حاکم بر این کشور پس از پایان جنگ خواهد داشت. همان گونه که گفته شد عراق نیازمند دهها میلیارد دلار سرمایه گذاری در صنعت نفت خود و بیش از ۲۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری در صنعت برق است، تا توان تولیدی خود در سال ۱۹۸۹ یعنی قبل از اشغال کویت را پیدا کند. رساندن تولید نفت عراق به ۶ میلیون بشکه در روز یک آرمان قابل اکتساب است که بسته به شرایط متعددی از جمله قیمت نفت و شرایط حاکم بر بازارهای بین المللی نفت چندین سال به طول خواهد انجامید.

با توجه به آن که دولت موقت عراق فقط با ۶۰ میلیارد دلار بدهی خارجی بجای مانده از رژیم صدام روبروست، جذب کمک های خارجی از سوی اعتباردهندگان بین المللی برای تولید و پیشرفت این کشور یک ضرورت است. به این ترتیب شاید بتوان این گونه نتیجه گیری نمود که از نظر شورای روابط خارجی آمریکا، دفع تهدیدهای احتمالی از سوی عراق بر منافع ناشی

از انرژی این کشور ارجحیت دارد. هر چند این مساله ممکن است فقط ظاهر واقعیت به نظر آید، اما از منظر تصمیم گیرندگان سیاست خارجی آمریکا درآمدهای نفتی این کشور برای ساختن یک عراق پس از صدام، محوری و غیرقابل جایگزین با هر گونه کمک خارجی است.

همان گونه که گفته شد دستور کاری که شورای روابط خارجی ایالات متحده با امعان نظر دانشگاه رامیس به انجام رسانده است، اتخاذ یک رویکرد سه مرحله ای توصیه شده است که میان ضرورت ها و اهداف طولانی مدت و کوتاه مدت تمایز قایل شود. چکیده این رویکرد شورای روابط خارجی آمریکا در جدول صفحه مقابل نشان داده شده است. به نظر این شورا در میان مدت، چالش اساسی برای ایالات متحده، اجرای نوعی استراتژی است که عراق را از وضعیت کنونی به سوی آینده ای مطمئن تر و با شکوه تر سوق دهد. شکی نیست که بازسازی عراق وظیفه ای خطیر و بسیار دشوار خواهد بود. تقسیم این استراتژی به فازها و مراحل جداگانه و اطمینان دادن به مردم عراق مبنی بر آن که، آنها در سرنوشت خود در کشورشان نقشی حیاتی برعهده خواهند داشت، از بخت به روی کار آمدن یک دیکتاتوری دوباره در این کشور جلوگیری به عمل خواهد آورد و به آمریکا کمک خواهد کرد تا با چهره قابل قبول، به پیشبرد منافع عراق کمک کند.

یافتن متحدین ثابت قدم برای عراق مساله ای کلیدی برای بازگرداندن تمامیت عراق و فراهم کردن زمینه خروج آمریکا خواهد بود. از این منظر تکرار تجربه آمریکا در بازسازی ژاپن و آلمان پس از جنگ جهانی دوم در مورد عراق نه امکان پذیر است و نه مفید واقع خواهد شد. به علاوه ماهیت

جدول زمانی
رویکرد سه مرحله ای در روابط با عراق و آمریکا

	بلندمدت	میان مدت	کوتاه مدت
نوع رهبری	دولت عراقی مستقل	دولت عراقی تحت نظر سازمان ملل و دیگر ناظرین بین المللی	دولت انتقالی موقت همراه با مشاورین عراقی
مدت زمان	دو سال	۳ تا ۲۴ ماه	حداکثر تا دو ماه پس از پایان خصومتها
تحت رهبری و هدایت	رهبری عراقی کاملا مستقل	رهبری عراقی که همکاری بسیار نزدیکی با نماینده ویژه دبیر کل و نماینده ارشد آمریکا خواهد داشت	فرماندهان آمریکایی یا فرماندهان نیروهای ائتلافی
اهداف کلیدی امنیتی	- یک عراق عاری از سلاح‌های کشتار جمعی - یک عراق بدون تهدید برای همسایگان - عادی سازی برنامه‌های نظارت بر خلع سلاح عراق - ایجاد ترتیبات امنیتی صددرصد عراقی - ادغام در جامعه بین المللی	- نهایی کردن ترتیبات مربوط به نظارت طولانی مدت ونابودی توانایی های عراق برای تولید سلاح های کشتار جمعی - آموزش ارتش عراق تحت نظارت بین المللی - آموزش پلیس عراق تحت نظارت بین المللی	- از کار انداختن سلاح‌های کشتار جمعی - اجرای توافقنامه توقف خصومت‌ها - ایجاد یا تقویت نظم و قانون - دفاع از تمامیت ارضی عراق - محافظت از مرزها - محافظت از مراکز کلیدی تولید انرژی - بکارگیری نیروهای ائتلاف در مراکز ازدحام جمعیت
اهدف کلیدی اقتصادی	- ایجاد یک اقتصاد مبتنی بر اصول بازار آزاد - برخوردای از یک صنعت نفت کاملا بازسازی شده	- حمایت از تاسیس یک کنسرسیوم عراقی - بین المللی برای تامین احتیاجات صنعت نفت عراق - حمایت از عراق برای دستیابی به توان تولید این کشور در سطح دوره قبل از ۱۹۹۰ - تعیین اولویت های بازسازی و پروژه‌ها - برنامه ریزی مجدد بدهی های خارجی - طراحی مجدد فرمولی برای غرامات	- حفظ و بازگشایی خطوط کلیدی حمل و نقل و ارتباطات - جلوگیری از کاهش تولید نفت به کمک کارشناسان عراقی - روشن ساختن موافقتنامه‌های موجود تولید نفت

جدول زمانی
رویکرد سه مرحله ای در روابط با عراق و آمریکا

	بلندمدت	میان مدت	کوتاه مدت
اهداف کلیدی مدیریتی	- تشکیل یک دولت دموکراتیک -تشکیل دولتی متشکل از اقلیتهای قومی عراقی - تعیین سهم عادلانه آنها از قدرت و درآمد - تقویت و حمایت از افرادو گروه‌های طرفدار حقوق بشر -یک دولت صددرصد عراقی - یک قانون اساسی الزام‌آورتر	- حمایت از برکناری رهبران بلندپایه حزب بعث (تحت رهبری عراقیها و جامعه بین‌المللی) - حمایت از شروع مجدد فعالیتهای دولتی -آمارگیری های موردنیاز - انجام تدارکات لازم برای اجرای رویه‌های حقوقی درمورد کسانی که متهم به جنایت علیه بشریت هستند (بامشارکت عراقی‌ها و جامعه بین‌المللی)	- نیل به اهداف تعیین شده در قطعنامه های سازمان ملل در مورد عراق پس از صدام - تداوم مشورت های نزدیک با رهبران عراقی داخل و خارج از عراق - شناسایی و بازداشت سرشناس ترین حامیان رژیم - توسعه معیارهای صدام‌زدایی
اهداف کلیدی اجتماعی	- اجرای کامل قطعنامه های سازمان ملل برای تکمیل فرآیند ادغام کامل عراق در جامعه‌بین‌المللی	-تاسیس مجلس مشورتی عراق - حفظ همبستگی داخلی و تمامیت ارضی -برگزاری انتخابات پارلمانی و محلی	- فراهم کردن زمینه برای تشکیل دولت‌موقت‌عراقی با نظارت سازمان ملل - تشکیل کمیته های مشورتی‌عراقی در سراسر بغداد و دیگر استانها که اعضای اپوزیسیون خارجی را نیز شامل می شود - توزیع کمک‌های انسان دوستانه - تقویت سازو کار برنامه نفت در برابر غذا - از سرگیری خدمات اساسی - محافظت از آوارگان و کنترل سیل آوارگان به کشورهای همجوار

آزادسازی عراق با آلمان و ژاپن بسیار متفاوت است. مردم عراق پس از پایان عملیات نظامی آمریکا، مردمی پیروز محسوب خواهند شد

و نه شکست خورده.

در حالی که درگیری قابل ملاحظه آمریکا در فضای عملیاتی پس از خلع ید صدام، ضروری خواهد بود، چنین تشبیهاتی که حاکی از اشغال طولانی مدت عراق توسط ارتش ایالات متحده خواهد بود، نه منافع ایالات متحده را تامین خواهد کرد و نه سبب ایجاد قدرت هژمونیک برای آمریکا در منطقه خواهد شد.»

در رویکرد مربوط به تشکیل دولت انتقالی در عراق، می بایست به وضعیت کردها و شیعیان توجهی ویژه مبذول شده و تلاش صدام برای گرد آوردن مردم این کشور حول قدرت مرکزی بدون توجه به تفاوت های قومی و مذهبی مردم تکرار نشود.

ایجاد یک چارچوب فدراسیون متحد، مهمترین گزینه برای اداره عراق خواهد بود، تا امکان درگیری های قومی و مذهبی نیز به حداقل برسد. تشکیل کابینه عراق در اواخر ماه آگوست متشکل از ۲۵ وزیر که ۱۳ تن آن شیعه، ۵ نفر سنی، ۵ نفر کرد، ۱ ترکمن و ۱ مسیحی هستند، اقدامی مثبت در جهت توزیع عادلانه قدرت است. شاید این نحوه اداره عراق تنها موردی باشد که اکثر سیاستمداران آمریکایی در مورد آن اتفاق نظر دارند. هرچند به نظر پل برمر، جهت کاهش هزینه ها و خطرات ناشی از تداوم حضور نظامی آمریکا، تلاشهای آمریکا در عراق می باید محدود شده و تنها روی کمک به روی کار آوردن یک دولت انتقالی متمرکز شود که به تدریج به سمت خودگردانی می رود. ایالات متحده می بایست به این نکته توجه نماید که به روی کار آمدن یک دولت دوست در عراق در نتیجه سیاست بشکه باروت امکان پذیر نخواهد

بود. از همین رو سیاستمدارن آمریکایی می باید در نظر داشته باشند که یک دولت عراقی که با دموکراسی لیبرالیستی همخوانی ندارد، لزوما رقیب و دشمن ایالات متحده یا تهدیدی به منافع امنیتی آن کشور محسوب نخواهد شد.

با این حال بسیاری از کارشناسان سیاسی و صاحب نظران معتقدند که سیاست آمریکا در خاورمیانه باید اصلاح شود. در این مورد نیز آرای بسیار متفاوتی وجود دارد. بیشتر دست اندرکاران سیاستهای دفاعی آمریکا تحت تاثیر لابی های قدرتمند یهودی معتقدند که آمریکا باید بر حضور خود در خاورمیانه افزوده و با اتکا به اصل حمله یا اقدام پیشگیرانه(Pre emptive measure) مانع از گسترش تهدیدات به سوی آمریکا شود. بخصوص در مورد حضور آمریکا در عراق، آن ها عموما اینچنین استدلال می نمایند که ایالات متحده می بایستی تا زمانی که یک دولت طرفدار غرب، چند قومی، و لیبرال دموکراتیک در عراق بر سر کار نیامده است به حضور خود در عراق تداوم دهد. دانلی در واشنگتن پست (۲۳می) اعلام نمود که «حمایت از دموکراسی عراق وظیفه ای است که شاید تا چندین دهه به طول انجامد.» و این وظیفه همانند وظیفه محافظت از اروپای غربی در برابر زیاده خواهی های کمونیسم شوروی پس از جنگ جهانی دوم، حیاتی است. اما مساله واقعی آن است که هم اکنون هیچ هژمون جهانی دیگری وجود ندارد که منافع ایالات متحده را در خاورمیانه مورد تهدید قرار دهد. در حالی که سقوط اروپا به دامن کمونیسم، تهدیدی آشکار و مستقیم برای ایالات متحده بود. این تهدید در خاورمیانه احساس نمی شود. به نظر می رسد این

استدلال که نیروهای آمریکا می بایستی از دموکراسی عراقی حفظ و حراست نماید از این واقعیت غفلت نموده است که خلع صدام از قدرت و نابودی سلاح های کشتار جمعی عراق، مهمترین اولویت آمریکا در تضمین امنیت جهانی خود و امنیت منطقه خلیج فارس بوده است.

بوش در یک سخنرانی پیش از آغاز جنگ اعلام کرده بود که مساله تعیین دولت آتی عراق برعهده خود مردم این کشور است و آنها هر دولتی را که بر سر کار آورند بهتر از کشتار، رنج و شکنجه ای خواهد بود که در دولت صدام تجربه نموده اندو در حالی که بوش در نطق خود اطمینان داد که آمریکا هیچ دولتی را به عراق تحمیل نخواهد کرد، اما دونالد رامسفلد وزیر دفاع آمریکا اعلان کرد که ایالات متحده ایجاد یک دولت اسلامی به سبک و سیاق حکومت ایران را به هیچ عنوان تحمل نخواهد کرد و هنگامی که از وی پرسیده شد در صورت به روی کار آمدن یک چنین دولتی، واکنش ایالات متحده چه خواهد بود، رامسفلد پاسخ داد: «چنین چیزی رخ نخواهد داد.»

بر همین اساس بسیاری از صاحبنظران این گونه حدس می زنند که آمریکا در تشکیل مدل خاصی از دولت در عراق نقشی فعالانه ایفا خواهد کرد و مانع از آن خواهد شد تا چهره های سرشناس سیاسی یا نظامی در این کشور دفاتر خاص خود را دایر نمایند. حتی ایالات متحده ممکن است با نتایج انتخاباتی که مطابق میل این کشور نیست به مخالفت بپردازد. اکثر کسانی که معتقدند آمریکا نمی باید در تشکیل دولت عراق فعال مایشاء باشد، معتقدند آن چه که برای واشنگتن یک اولویت به شمار می آید آن است که دولت حاکم بر عراق، تهدیدی را متوجه آمریکا نکند. این هدف از سه طریق قابل پیگیری است:

۱) کنار گذاشتن رهبران ارشد حزب بعث

۲) خلع سلاح کامل عراق

۳) اطمینان از قطع هر گونه فعالیت القاعده در خاک عراق

از نظر این دسته، ایالات متحده به جای درگیر شدن در عراق می تواند یک سیاست فعال خاورمیانه ای اتخاذ نماید. از این منظر، بهترین راه برای درگیر شدن در خاورمیانه یک سیاست فعال اقتصادی در این منطقه است. اظهارات بوش مبنی بر آن که تشویق تجارت آزاد و لزوم تحول اقتصادی در خاورمیانه یک ضرورت است و اظهار تاسف از این مساله که GDP (تولید ناخالص داخلی) کل خاورمیانه کمتر از میزان GDP اسپانیاست، مورد اتکای این دسته از کارشناسان است. پربل در این زمینه هشدار می دهد که درگیر شدن بیش از حد آمریکا درعراق برای بازسازی آن کشور مطابق با تصورات و ارزشهای آمریکایی، نه تنها امکانپذیر نیست، بلکه خطر آفرین نیز می باشد. تحقیق انجام شده از سوی بنیاد واشنگتن برای صلح خاورمیانه(Washington Institute for Near East peace) نیز توصیه می کند که اگر آمریکا بخواهد عراق را مطابق با تصورات خود بازسازی کند، تلاشهای این کشور در عراق با شکست روبرو خواهد شد.

تداوم حضور نظامی آمریکا در منطقه

پل ولفو ویتز در اظهاراتی در اواسط ماه ژوئن و در هنگام تبیین استراتژی جدید دفاعی آمریکا در مورد عراق اظهار داشته بود: «برقراری صلح در عراق به مراتب دشوارتر از به راه انداختن جنگ در این کشور است». وی با بیان

این که هم اکنون ۱۴۶۰۰۰ نیروی آمریکایی در عراق مستقر هستند، افزود: «ما به پیشرفت های مهمی در برقراری امنیت و ثبات در عراق دست یافته ایم، اما با دشمنی روبرو هستیم که اگر چه در ظاهر شکست خورده به نظر می آید، اما مزدوران و بقایای رژیم بعثی از هیچ اقدامی برای ضربه زدن به ما فروگذار نخواهند کرد. آمریکا در بیشتر خاک عراق از حمایت مردمی برخوردار است، بنابراین ما به حضور خود ادامه خواهیم داد تا آخرین فداییان صدام نیز نابود شوند. اما این کار زمان زیادی می برد و هیچ کس نمی تواند پیش بینی کند که این فاز یا مرحله از جنگ چقدر به طول خواهد انجامید. در حال حاضر در شمال و در منطقه کرکوک و موصل با جمعیت ۵/۲ میلیون نفری و در جنوب در شهر بصره با اکثریت ۳/۱ میلیون نفری که اکثریت آن شیعه اند، ثبات نسبی برقرار شده است. در بغداد چالش بزرگ وجود هرج و مرج و آنارشی غیر قابل کنترل بوده است. اکنون ۸۰۰۰ پلیس محلی به سر کار بازگشته و ۲۰۰۰ پلیس گشت زنی ایجاد شده است و تا پایان ماه ژوئن جمعا ۴۲ ایستگاه فعال پلیس در عراق ایجاد خواهد شد.»

معاون وزارت دفاع آمریکا با بیان این که هم اکنون ۲۱۰/۰۰۰ نیروی ارتش آمریکا از ۲/۱ میلیون نفر نیروی ذخیره این کشور، در حالت آماده باش کامل به سر می برند افزود: «آمریکا زمانی قادر به کاهش نیروی نظامی خود در عراق خواهد بود که ماموریت نیروهای ائتلافی به پایان برسد. این ماموریت هنگامی به پایان می رسد که اولا تمام عناصر باقی مانده از رژیم صدام متلاشی شده باشند و دوم آن که شرایط مساعدی فراهم شود که در آن بازسازی عراق میسر گردد. این شرایط، شرایطی نیست که با تعیین یک جدول زمانی قابل

حصول باشد، بلکه بر اساس شرایط موجود از جمله سطح و ظرفیت کمک های نیروهای ائتلافی، ایجاد یک ارتش نظامی کارآمد عراقی و دفع هر گونه تهدید خارجی علیه عراق، قابل تحقق است.»

این در حالی است که پل برمر حاکم آمریکایی عراق یک ماه بعد، یعنی در اواسط ماه جولای در اظهاراتی اعلام داشت که، ادامه حضور آمریکا در عراق بستگی به تمایل مردم این کشور دارد. وی همچنین گفته بود که با ایجاد شورای حکومتی جدید عراق و تشکیل کابینه این کشور، آمریکا به هیچ عنوان تمایل ندارد بیش از مدت زمان ضروری در عراق بماند» به نظر می رسد که فقدان امنیت لازم در عراق و دشواری ایجاد فضای امن در کشور، باعث نوعی تناقض گویی در اظهارات مقام های آمریکایی نیز شده باشد. مساله یا پرسش اساسی آن است که آیا آمریکا می باید حداقل برای حفظ امنیت نیروهای خود، حضور نظامی خود را کاهش دهد یا بر آن بیافزاید. در حالی که از ابتدای ماه می که بوش پایان رسمی جنگ را اعلام نمود، تا پانزدهم جولای نزدیک به ۴۰ سرباز آمریکایی در عراق مورد تهاجم قرار گرفته و کشته شده اند، اظهارات برمر می تواند نشانگر میزان بالای آسیب پذیری نیروهای آمریکایی در نبود امنیت لازم در این کشور باشد.

با این حال برخی از سناتورها نیز معتقدند که آمریکا می باید به تقویت حضور نظامی خود در عراق بپردازد. از جمله سناتور جمهوریخواه از ایالت آریزوناJohn Me Cain می گوید: «متاسفانه نیروی نظامی کافی در عراق برای ایجاد امنیت و ثبات وجود ندارد، و نیروهای آمریکایی می بایستی بر حضور خود در عراق بیافزایند.»

گایدن رزا(Gidn Rose) سر دبیر مجله «Foreign Affairs» نیز بر این باور است که حضور نظامی آمریکا در عراق کافی نیست. وی می گوید: «هر چند در انفجار مقر سازمان ملل در بغداد در ۱۹ آگوست آمریکا مقصر نیست، اما این پرسش را ایجاد می کند که چرا دولت اقدامات لازم را برای ایجاد امنیت در بغداد به انجام نمی رساند.» وی در ادامه می افزاید: «اعتبار آمریکا در نزد اعراب و مسلمانان بستگی زیادی به موفقیت آمریکا در ساختن یک عراق موفق پس از جنگ دارد و اگر آمریکا در این هدف خود ناکام بماند، این مسأله موجب خواهد شد تا در نزد آنان به مشابه یک ببر کاغذی به نظر آید. عقب نشینی از عراق برای آمریکا بدون دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده، بسیار ناگوار خواهد بود.»

در همین حال مخالفت ها با افزایش عملیات نظامی و حضور نظامی این کشور در اقصی نقاط دنیا و به ویژه منطقه خلیج فارس نیز رو به فزونی بوده است.

پربل در این مورد اظهار می کند که: لازم است تا دولت بوش راههایی را بررسی کند که نه تنها شامل کاستن از اندازه نیروی نظامی آمریکا باشد، بلکه تعداد ماموریت هایی که لازم است این ارتش انجام دهد را نیز در بر گیرد. وی با انتقاد از ولفو ویتز که هزینه نیروهای آمریکایی در منطقه را در طول ۱۲ سال گذشته و پیش از عملیات نظامی آمریکا علیه عراق ۳۰ میلیارد دلار برآورد کرده بود، معتقد است که میزان واقعی این مبلغ حداقل ده برابر بوده است. وی با اشاره به تحقیقات انجام شده از سوی گراهام فولر Graham Fuller و ایان لسر Ian lesser از موسسه Rand که اظهار داشته بودند، حضور نظامی آمریکا

در منطقه، سالیانه بین حداقل ۳۰ و حداکثر ۶۰ میلیارد دلار برای مالیات دهندگان آمریکا هزینه در بر دارد.

با افزایش سریع نیروهای آمریکایی در منطقه از ۲۵۰۰۰ در اواخر سال ۲۰۰۲ به ۲۲۵۰۰۰ در اوایل سال ۲۰۰۳، روشن است که این هزینه ها به طرز چشمگیری افزایش خواهد یافت. به همین دلیل دولت بوش در مارس ۲۰۰۳ تقاضای یک بودجه دفاعی اضافی به مبلغ ۷/۷۴ میلیارد دلار از کنگره نمود. این در حالی است که دولت بوش برای سال ۲۰۰۴ تقاضای بودجه دفاعی بیش از ۴۰۰ میلیارد دلار نموده است.

علاوه بر این هزینه ها، هزینه های اشغال و هزینه های بازسازی را نیز می باید به این مقدار افزود. استیون کاسیاک(Steven Kusiak) از مرکز ارزیابی های بودجه و استراتژیک(Center for strategic and Budjetary Assessments) معتقد است که اشغال عراق سالیانه از ۱۰ تا ۳۵ میلیارد و بازسازی این کشور تا ۱۰۰ میلیارد دلار برای آمریکا هزینه در بر خواهد داشت.

این در حالی است که یک تحقیق مستقل از سوی بودجه کشوری، هزینه بازسازی عراق برای دهه ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۲ را بین ۲۵ تا ۱۰۰ میلیارد دلار برآورد نموده است. نکته حایز اهمیت این است که برخلاف جنگ نخست خلیج فارس که در آن بیشتر دولتهای ثروتمند عربی هزینه های آن را متقبل شدند، این بار آمریکا از حمایت مالی هیچ کدام از آنها برخوردار نیست.

پربل معتقد است تا زمانی که نیروهای امنیتی آمریکایی در منطقه خاورمیانه حضور دارند، این مساله بهانه موجهی به دست تروریست ها می دهد تا به اقدام های خشونت بار خود علیه منافع آمریکا ادامه دهند. به

نظر وی این حضور نظامی گسترده سبب غلیان احساسات ضدآمریکایی و گسترش شدید بعد هویتی خود و دیگری در این منطقه شده است. وی با بیان این نکته که باوجود این مسایل، سه دولت قبلی آمریکا چه دموکرات و چه جمهوریخواه همچنان حضور نظامی آمریکا در این منطقه را حفظ نموده اند، چنین نتیجه گیری می نماید که حضور نظامی آمریکا در خاورمیانه نه سبب ایجاد امنیت برای آمریکا، بلکه ناامنی بیشتر برای این کشور خواهد شد. به همین ترتیب وی در مورد عراق نیز معتقد است که حضور آمریکا سبب تضعیف چهره های میانه رو و تقویت جریان های افراطی در صحنه سیاسی این کشور خواهد شد.

به نظر پربل ایجاد یک نظم جدید برای اداره عراق (Creation at a new system of Government) بر بازسازی ساختارهای زیربنایی عراق اولویت دارد. دولت جدید عراق اگر روابط دوستانه ای هم با آمریکا نداشته باشد حداقل نباید هیچ تهدیدی را متوجه ایالات متحده کند. به اعتقاد پربل ایالات متحده اساسا نمی بایست به هیچ عنوان اصراری بر به روی کار آمدن یک دولت مرکزی قدرتمند در بغداد داشته باشد، چون حفظ تمامیت ارضی عراق به این معنی نیست که مرزهای تحمیلی از سوی فرانسه و انگلیس برجای مانده از امپراتوری عثمانی که عموما مورد رضایت مردم این کشور نیز نیست، تصلب و سنتی خود را حفظ نمایند، بلکه دولت مرکزی ای باید در بغداد بر سر کار آید که میزانی از خود مختاری را برای کردها در شمال و شیعیان در جنوب قایل باشد.

شاید بهترین راه، تاسیس نوعی فدراسیون باشد که کردها، شیعیان و

سنی ها را متحد سازد، همان گونه که رئیس جمهور آمریکا نیز در سخنرانی خود در ششم مارس نیز به آن اشاره کرده بود. ایالات متحده می بایست به موازات تشکیل دولت جدید در عراق، عقب نشینی از این کشور را آغاز کند. به نظر می رسد ضرورتی که رئیس جمهور آمریکا از آن سخن گفته بود و طی آن اظهار داشته بود که نیروهای آمریکایی تا زمانی که ضرورت ایجاب کند در عراق باقی خواهند ماند و نه حتی یک روز بیشتر، اینک رو به پایان است.

از این منظر عقب نشینی از عربستان سعودی می تواند مقدمه ای باشد برای کاهش کل نیروهای آمریکا در منطقه. حتی دیگر ضرورتی در باقی ماندن واحدهایی از ارتش آمریکا در ترکیه به منظور کنترل بر منطقه پرواز ممنوع و محافظت از کردها، با سقوط رژیم صدام، وجود ندارد.

برخی از صاحب نظران آمریکایی بر این باورند که ایالات متحده باید به جای برعهده گرفتن یک نقش فعال و مستقیم در ایجاد دولت های جدید منطقه، فضایی از تغییر و تحول خواهی در خاورمیانه ایجاد کند، تا از طریق آن بتواند اصول لیبرال دموکراسی و اقتصاد مبتنی بر تجارت آزاد را در این منطقه گسترش دهد. در طول دهه ۹۰ راهکارهای دیگری به جای حضور طولانی مدت در منطقه قابل اجرا بود که شاید در صورت عمل به آنها از حادثه یازده سپتامبر جلوگیری می شد. امروز نیز راهکارهای دیگر هنوز وجود دارند. تصمیم دولت بوش برای کاهش نیروهای نظامی آمریکایی در منطقه احتمالا با استقبال نیروهای آمریکایی و مالیات دهندگان آمریکایی روبرو خواهد شد و راه را برای برقراری مناسبات پایدار و قابل قبول تر با مردمی که در منطقه خاورمیانه زندگی می کنند، فراهم خواهد ساخت.

با این حال و در مجموع به نظر می رسد که دولت حاکم در واشنگتن علیرغم مخالفت افکار عمومی و برخی دموکرات ها در مورد عملکرد این کشور در عراق نه تنها به جمع بندی لازم برای خروج از این کشور نرسیده است، بلکه احتمالا به تقویت آن نیز خواهد پرداخت. پل ولفو ویتز و ژنرال نیروی دریایی و معاون رئیس ستاد مشترک آمریکا پیترپیس(PeterPace) اخیرا درجمع افراد کنگره تلویحا اذعان داشتند که حضور آمریکا در عراق شاید یک دهه به طول انجامد.

وی در جمع نمایندگان کنگره اظهار داشته بود که رئیس جمهوری بزودی لایحه ای را برای افزایش بودجه نظامی این کشور در کنگره تقدیم آن خواهد نمود، تا به تقویت حضور نظامی این کشور در عراق و افغانستان بپردازد. ژنرال پیس افزود: این مبلغ به احتمال زیاد ماهیانه مبلغ ۳ میلیارد دلار برای عراق و ۵/۱ میلیارد دلار برای نظامیان آمریکایی در افغانستان خواهد بود، که سالیانه بالغ بر ۵۴ میلیارد دلار خواهد شد.

ژنرال پیس افزود که افق قابل مشاهده ای برای کاهش نیروی ۱۵۱۰۰۰ نفری آمریکا در عراق وجود ندارد، اما این کشور در صدد است تا یک نیروی ۶۰/۰۰۰ نفری پلیس عراقی ایجاد نماید تا بخشی از سنگینی کار نیروی نظامی آمریکا کاسته شود. وی همچنین افزود: علاوه بر ۱۲۰۰۰ نیروی بریتانیایی موجود در عراق، آمریکا در صدد است تا نیرویی بالغ بر ۲۰/۰۰۰ نفر نظامی را از ۱۷ کشور که قول کمک نظامی به آمریکا در عراق را داده اند، جذب نماید.

به نظر می رسد که سخنرانی جرج بوش در هفتم سپتامبر که طی آن وی از

کنگره این کشور درخواست نمود تا یک بودجه۸۷ میلیارد دلاری را برای تداوم حضور نظامی این کشور در افغانستان و عراق و ادامه جنگ علیه تروریسم اختصاص دهد، حاکی از تداوم بینش محافظه کاران جدید در کاخ سفید مبنی بر لزوم حضور بلندمدت در منطقه و عراق باشد. وی در این سخنرانی خود این گونه اظهار داشت: «عراق خط مقدم جبهه نبرد در مبارزه علیه دشمنان آزادی است و تا زمانی که این مبارزه به نتیجه نرسد، آمریکا عراق را ترک نخواهد کرد. آمریکا هر آنچه را که ضرورت داشته باشد انجام خواهد داد و هر آن چه را که لازم باشد هزینه خواهد کرد تا در جنگ خود علیه تروریسم به پیروزی نهایی برسد، آزادی را گسترش داده و ملت خود را ایمن تر گرداند.»

این مساله همچنین حاکی از آن است که دولت بوش مصمم است تا هزینه های گزاف حضور خود در عراق را بپردازد. شاید دست اندرکاران سیاست خارجی و سیاست دفاعی آمریکا تصور می کنند که هزینه اقدام نکردن، همچنان بیش از اقدام کردن است، یا آن که این حضور موید برنامه بلندمدت آمریکا برای تغییر نقشه سیاسی در خاورمیانه است.

پی‌نوشت ها

1- wisner, G .Frank and Djerejaan, p Eaward, Guiding principles for U.S post conflict policy in Iraq, council on Fireign relation may 2003

2- preble, christopher, After victory: Towara a New Millitary posture in the persian Gulf, coto institute policy analysis, No 477 ,june 10.2003

3- Boot, May ,American imperialism ?, U.S.A Today, May 6 ,2003p.15

4- Schmitt, Erik, After effects : the pall out ; U.S to widraw all combat units From saudi Arabia, New york Times, April 30, 2003 p.1

5- wolfowitz, paul, de spite obstacles to war, white house Forges ahead, washington post, march 2, 2003p.18

6- wol fowitz, paul, Testimay on U.S military presence in Iraq, Global Defence, new york, june 18, 2003, p.25

7- E.Ricks thomas and leob, Uernon, vnrivaled Military Feels Strains of unending war, washington post, p.18

ایالات متحده و نقش شیعیان در فرآیند دولت سازی و نظام سیاسی عراق نوین

سیروس برنا بلداجی*

مقدمه :

آنچه که اکنون در عراق می گذارد ،وضعیتی است که از آن تحت عنوان دوران انتقالی (Transition) یاد می شود.دوره گذار از یک نظام اقتدار گرا به نظامی دموکراتیک .این دوره در سطح کلان نتیجه تحولاتی است که با فروپاشی نظام [احتمالا] دو قطبی در سال(۱۹۹۰م) آغاز شدوبا تغییر نگرش و سیاست های آمریکا در قبال نظام بعثی ، پس از حمله عراق به کویت ،با وقوع جنگ دوم خلیج فارس و حمله آمریکا و متحدین به عراق درسال(۱۹۹۱) ادامه یافت.

سیاست فشار آمریکا بر عراق ،در چارچوب سیاست مهار دو جانبه و مهار

* سیروس برنا بلداجی فارغ التحصیل کارشناسی ارشد وکارشناس مسائل عراق است .

عراق براساس فعالیت های سازمان ملل مبتنی بر رژیم بازرسی و نیز اعمال تحریم های اقتصادی منجر به تضعیف تدریجی و فزاینده رژیم بعثی گردید. همچنین، آمریکا با حمایت از گروههای معارض عراقی از طرق مختلف، از جمله، با تصویب و اجرای قانون آزاد سازی در راستای شتاب دادن به تضعیف تدریجی حاکمیت ملی عراق و فراتر از آن نهادینه سازی ثبات هژمونیک درخاورمیانه تلاشهای زیادی انجام داد.

با وقوع حوادث(۱۱ سپتامبر ۲۰۰۳)، تحولات جهانی وارد مرحله جدیدی شد و سیاستگذاران آمریکایی به این نتیجه رسیدند که نظام بازرسی سلاح‌های کشتار جمعی و سایر سیاستها در قبال عراق و اساسا رژیم های غیر مسئول حامی تروریسم ،از کارایی و بازدارندگی لازم برخوردار نیست، بنابراین، تغییر رژیم عراق را یک ضرورت استراتژیک تلقی نمودند. این روند باوجود مخالفت جامعه جهانی با کاربرد زور ،با حمله آمریکا و متحدین به عراق در تاریخ بیست ونه اسفند ماه۸۱ و سقوط صدام در بیستم فروردین ۸۲ تکمیل شد.

شکل گیری و ماهیت تحولات عراق از آن تاریخ، روندی است تحت عنوان فرایند دولت سازی . دولت سازی، که همانا تعریف ونهادینه سازی دولت و رابطه میان دو نهاد دولت ومردم است، فراگردی است که چگونگی تکامل آن با توجه به شرایط کنونی عراق که توام با وقوع خشونت های فزاینده می باشد، الزامات و نتایج خاص خودرابه دنبال دارد. تکمیل این روند، درجامعه ای که حتی در زمینه ملت سازی، با توجه به وجود شکاف های قومی- مذهبی در آن، از موانع ساختاری رنج می برد، برای آمریکا و متحدین ،

رهبران جریانهای سیاسی و گروههای معارض واساسا مردم این کشور، کار چندان ساده ای نیست.

در این راستا، نقش شیعیان عراق به عنوان یکی از متغیر های اساسی جامعه شناسی سیاسی این کشور، حایز اهمیت می باشد. گروهی که رهبران آن باظرفیت‌ها و دستمایه هایی قابل توجه ازجمله:فعالیتهای سیاسی،معارضه، انزوا و دوری از هرم قدرت ،مدارا ،نهاد سازی مدنی و کار تشکیلاتی و نیز به لحاظ کمی،۵۵٪ جمعیت عراق را به عنوان پشتوانه ای تعیین کننده برای مشارکت در فرایند دولت سازی،به یدک می کشد.

نقش آفرینی این اکثریت مذهبی در تحولات آینده عراق و به طور مشخص طی روند دولت سازی متغیری است اثر گذار و تعیین کننده، که پیرامون آن دیدگاههای مختلفی شکل گرفته است .از این رو ، سوالی که این مقاله در صدد پاسخ به آن است، این است که :

نقش شیعیان در فرایند دولت سازی عراق چگونه می باشد و این اکثریت جمعیتی در نظام سیاسی آینده عراق از چه جایگاهی بر خوردار خواهند شد؟

آیا این جایگاه متناسب با جمعیت آنان خواهد بود یا الزامات ناشی از منافع قدرتهای بزرگ ،ساختار جامعه شناختی واحد ملی عراق ، منافع ملی کشورهای همسایه وچار چوب خاصی را ایجاب می نماید؟

این نوشتار برای پاسخ به سوال مزبور، این فرضیه را محک می زند که :شیعیان مبتنی بر فرآیند های دموکراتیک با قالب ائتلاف منصفانه ونه عادلانه بر اساس نسبت جمعیت این گروه به کل جمعیت عراق در نظام سیاسی عراق نوین به جایگاه منصفانه ای(۱) خواهند رسید.

جامعه شناسی سیاسی عراق

تولید و باز تولید امنیت، به عنوان اصلی ترین کارویژه هر دولتی تلقی می گردد. دولت ملی عراق از زمان تاسیس آن در سال(۱۹۲۰م) جهت تامین امنیت وثبات داخلی بطور مستمر با معضلاتی مواجه بوده است. تنوع عناصر ماهوی جمعیتی عراق، تنها از نظر امنیت داخلی مشکل ساز نبوده، بلکه از منظر آسیب شناسی امنیت بین المللی نیز همواره نگرانی حکومتهای این واحد ملی و همسایگانش را در پی داشته است.

عراق، از بافت جمعیتی متنوع ونا همگونی بر خوردار است. از کل جمعیت، ۷۷۱٪ رااعراب و مابقی را گروههای غیر عرب زبان، همچون کردها ۱۹٪، ترکمن ها ۲٪، تشکیل می دهند. از این ترکیب، ۷/۵۴٪ شیعه، ۲/۳۹٪ سنی و مابقی را سایر اقلیتهای مذهبی مانند، مسیحیان، یهودیان، یزیدی و شبک و صابیین تشکیل می دهد(پیوست۱).

عناصر اساسی بی ثباتی، واگرایی و شکنندگی مشروعیت نظام سیاسی پیشین و بحرانهای پی درپی آن راباید در دو عامل جست‌وجو کرد: اول، ماهیت ترکیب قومی و مذهبی جمعیت عراق و دیگری، ناکارآمدی سیاستها و سوءمدیریت رهبران نظام بعثی، که مورد اخیر بطور عمده متاثر از مبانی ایدئولوژیک نظام بعثی و شخصیت و فرهنگ خاص نخبگان عراق، بخصوص صدام می باشد.

شکاف های موجود در جامعه عراق را باید مبتنی بر عامل زیر ساختی ترکیب جمعیت عراق تعریف نمود. از دیدگاه مارکس، نابرابری در توزیع وسایل تولید و در تعریف معتبرتری از دارندرف، عنصر اساسی شکاف های

مزبور، ناشی از توزیع نا برابر اقتدار یا توانایی بین گروههاست.(۲)بافت قومی ومذهبی عراق به گونه ای می باشد که، روند تطور این شکاف ها در راستای دولت سازی طی چند دهه اخیر از نظر ماهیت تفاوت چندانی پیدا نکرده است .گرچه برخی از شکاف های اجتماعی در ادوار مختلف فعال یا غیرفعال شده اند. با تاکید بر اینکه شکاف های اجتماعی، زیر بنای سایر اشکال شکاف ها ، تضاد ها و تعارضات تلقی می شود ،با تقسیم شکاف های اساسی به دو قسم قومی و مذهبی در عراق ، به توضیح و تبیین جامعه شناختی آن می پردازیم.(شکاف مذهبی در قسمت بعدی-جامعه شناسی شیعیان - بررسی می‌شود.)

۱ـقومی : گرچه در زمینه اقلیتهای قومی آمار متفاوتی ارایه شده است ،اما می‌توان گفت که اعراب و پس از آن کردها بزرگترین اقلیت قومی می باشند. حدود۷۱٪ جمعیت عرب می باشند،گرچه بیشتر از۹۳٪ مردم عراق مسلمان می باشند که از این تعداد، بیش ازدوسوم آن شیعه می باشند، اما عرب های سنی از گذشته های دور به خاطر حمایت عثمانی ها بر ساختار سیاسی عراق مسلط بوده اند،به گونه ای که تفوق سنی ها بر این ساختار تا تشکیل شورای انتقالی حکومت عراق در اردیبهشت۱۳۸۲ ادامه یافته است.

کردها، به عنوان بزرگترین اقلیت غیر عرب حدود یک پنجم جمعیت عراق را تشکیل می دهند،(۳) که در استان های سلیمانیه ، اربیل ، دهوک ، موصل و کرکوک سکونت دارند.(۴) از زمان شکل گیری دولت مدرن ،مسأله کردها ، کردستان بزرگ و هویت طلبی این اقلیت قومی برای دولتهای عراق

مشکل ساز بوده است ،در حدی که در مواقعی کلیت نظام و تمامیت ارضی آن را مخدوش نموده است وتلاش دول مختلف جهت ادغام فرهنگی و همانند سازی نتیجه پایداری نبخشیده است .

از نظر تاریخی، مساله کردستان، ریشه در سیاستهای استعماری انگلیس دارد. (۵)فکر ایجاد کردستان مستقل و تحت الحمایه لندن با هدف نزدیکی به منطقه قفقاز ، نظارت بیشتر بر آتا تورک ، رضاخان و فیصل از سوی انگلستان مطرح گردید ولی بعدا منصرف شد و علتش این بود که کردستان مستقل ممکن بود بعدها به کانون بی ثباتی در خاور میانه تبدیل شود و این به نفع شوروی بود.از سال(۱۹۲۰م) که قیمومیت عراق به انگلیس واگذار و دولت مدرن شکل گرفت، تا کنون رهبران اکراد در فرصت های مختلف ، متاثر از سیاستهای داخلی عراق وشرایط منطقه ای همواره مقولاتی چون : کردستان بزرگ ، خودمختاری و فدرالیسم را در دستور کارخود داشته اند. نقاط عطف تلاشهای احزاب و رهبران گروههای معارض کرد، تشکیل جمهوری مهاباد(۶)در سال ۱۹۴۶ ، تفاهم بارزانی با عبدالکریم قاسم وبه رسمیت شناخته شدن هویت و آزادی فعالیت احزاب کرد،توافق صدام به نمایندگی از سوی حسن البکر با بارزانی و معروف به بیانیه۱۱ مارس ۱۹۷۰ و مهمترین مورد آن جنگ دوم خلیج فارس می باشد که طی آن اکراد با استفاده از فرصت ایجاد شده والبته با حمایت آمریکا و متحدین و از طریق سازوکارهای سازمان ملل با شکل گیری مناطق امن پروازی در شمال مدار۳۶ درجه وجنوب۳۲ درجه ، دولت خودمختار کردستان را با تعامل بین دو حزب بزرگ، تشکیل داده و سپس به تدریج مورد شناسایی دو فاکتو قرار گرفت.(۷) اگرچه این روند

دولت سازی از نظر مبانی حقوق بین الملل مخدوش بوده و در واقع ترمینولوژی نوینی در حقوق بین الملل ایجاد کرد و استفاده آمریکا از زور و سقوط رژیم بعثی این روند را وارد فاز جدیدی نمود، که این موضوع تا سالیان سال از چالشهای مهم در گفتمانهای حقوق و سازمانهای بین المللی خواهد بود.

در این زمینه، مهم این است که اکراد عراق از زمان تشکیل دولت عراق با بحران هویت، سرکوبی، تحقیر مداوم و مستمر دولت های حاکم مواجه بوده اند، لذا همیشه خیمه ای از محرومیت های جدی بر سر آنها گسترده بوده که گذر از آن مستلزم تنش و بحران بوده است. چنین ساختاری از توزیع قدرت ، اکراد را مجبور نموده در زمانهای مختلف ، به ائتلاف با همسایگان و قدرت های فرا منطقه ای مبادرت نمایند، که این مساله خود نمونه شاخصی از فرآیند دولت - ملت سازی ناقص و توسعه نیافته می باشد.

اکراد در عراق، قومی به حاشیه رانده شده اند. صدام، در مرکز با استمرار سرکوب اقوام مختلف، از جمله اکراد را به پیرامون رانده و سبب بروز انگیزه قوی تجزیه طلبانه نزد آنان شده است. گر چه در سالهای اخیر انگیزه استقلال و تجزیه طلبی تا حدودی فروکش نموده و بارزانی و طالبانی بیشتر مقوله فدرالیسم را پیگیری نموده و احتمالا در صورت ایجاد خلل در روند کنونی دولت سازی، در آینده نزدیک نیز دنبال خواهند نمود.

همانطور که گفتیم ،فعال تر شدن برخی شکاف های قومی و ایجاد بحرانهای مستمر ،قطع نظر از عواملی که متاثر از بافت و ترکیب جمعیتی عراق می باشد ، به ساخت نظام سیاسی و فرهنگ خاص نخبگان عراق

بخصوص طی سه دهه اخیر بر می گردد.

حزب بعث عراق بعنوان حزبی کاملا ایدئولوژیک، سه رکن اساسی را وحدت، آزادی و سوسیالیسم معرفی کرده است. شعار یک ملت عرب، یک رسالت ابدی، گویای اهمیت خاص پان عربیسم ایدئولوژی حزب است. (۸) بر همین اساس کلیه اعراب در سراسر جهان یک ملت واحد را تشکیل می دهند و مرزهایی که آنها را از هم جدا کرده، غیر طبیعی و ساخته امپریالیسم است. بنابراین، مقولاتی چون هویت طلبی وخودمختاری و شناسایی حقوق اقلیت ها در مبانی تفکر بنیانگذاران وشارحان حزب بعث جایی نداشته است. گرچه تعارضات ناشی از شکاف های قومی-مذهبی داخل عراق و تعارضات دولت های همسایه با یکدیگر، فضایی حیاتی برای بقای حزب بعث ایجاد کرد و موجب تضعیف قدرت نیروهای اجتماعی در مقابل دولت قومی حاکم، گردیده است.

در چنین وضعیتی صدام به عنوان بالاترین مقام صاحب اختیار بر فراز شبکه ای از هبه نشسته و سراسر ساختار متصلب حکومت عراق هم بر شبکه ای از وفاداری به صدام بنانهاده شده بود. حزب بعث، دولت، پارلمان و همگی مردم موظف به اطاعت از صدام و اعلام وفاداری مکرر به رئیس شورای فرماندهی انقلاب بودند، به گونه ای که، ضعف و شکاف بین نیروهای اجتماعی باعث شده جامعه سیاسی(مدنی) عراق در مقابل دولت بشدت تضعیف شود.(۹)

مردم و جامعه عراق به دلیل نبود نهادهای مدنی در هیچ دوره ای در امور سیاسی و حکومتی مشارکت نداشته اند. همه گروههای قومی در عراق از

کاهش اقتدار قومی خود نگران بوده اندو سیاست کاهش اقتدار قومی را صدام و تحت الحمایگان او در عراق با استفاده از اجبار های ابزاری ، ساختاری و ایدئولوژیک به شدت پیگیری کرده اند.

رژیم به دلیل حذف کلیه گروه های نخبه، اقوام و اقلیت ها، فاقد مشروعیت و پایگاه طبقاتی بوده و مشارکت در فرآیند تصمیم گیری مسدود بوده است . لذا طیفی گسترده از مخالفان در داخل و خارج از کشور شکل گرفته است.ارتش ،سنی ها و اعضای حزب بعث، اضلاع سه گانه مثلث ساختار سیاسی را شکل داده و صدام علاوه بر ریاست حزب ،ارتش را نیز تحت سیطره داشته است.(۱۰)

به علت عدم توسعه جامعه مدنی، اعتراض سیاسی در آن عموما خصلتی خود بخودی، پراکنده، سازمان نایافته و ناپیگیر داشته و مرز بندی نخبگان رژیم پدر سالاری نوین بعث- براساس تیوری ارایه شده از سوی گودوین و اسکاچپول -(۱۱) بر مبنای میزان دسترسی به مزایا و عطایا بوده است . بلوک قدرت بر مبنای تحت الحمایگی و سیستم غارت بوده ، عناصر انگلی و موج سواران ترجیح می دادند در داخل حلقه سر سپردگان باشند. رژیم به این سمت گرایش داشته که همزمان یک گروه از نخبگان همبسته حکومتی را در داخل و یک گروه بندی از مخالفان نیرومند را در خارج از مدار قدرت خلق کند .

در مجموع، بافت رژیم بر چنین ساختاری، موجب شده است تا اقوام عراقی به ویژه اکراد و شیعیان، نقشی حاشیه ای در تحولات داشته باشند. تاریخ سرکوب، بمباران، اخراج و قتل های دسته جمعی،ترور ،خشکاندن

هورهای (بیشه ها) جنوب ، تاراج اخلاقی و بکار گیری سیاست ترحیل و تعریب، جهت تغییر بافت جمعیتی مناطق شیعی و کردی نشین و تهدید وتطمیع شیوخ عشا یر، همگی شاهدی بر این است که دولت بعثی همواره سعی داشته است تابحران خاموش قومیت ها، تشدید و شعله ور نگردد و دو قوم کرد و شیعه در خارج از ساختار قدرت کنترل گردند.در قسمت بعدی به طور اجمال به شکاف مذهبی ،سیاستهای رژیم بعثی در قبال آنان ،تبیین مناسبات درون ساختاری نخبگان و روند تطور جریانهای عمده سیاسی شیعی و آفات و موانع باز دارنده حرکت این جنبش می پردازیم.

جامعه شناسی شیعیان

شیعیان از نظر جغرافیایی بیشتر در مناطق جنوب و مرکزی زندگی می کنند و اکثریت مناطق جنوبی و مرکزی را در استانها و شهرهایی چون بصره، عماره، ذی قار ، سماوه، قادسیه ، کربلا ، واسط، نجف ، دیاله ، بابل و شهرهای مذهبی چون ،کاظمین وسامرا را تشکیل می دهند.همچنین، یک سوم از جمعیت دو میلیون نفری ترکمن ها و نیز بخشی از کردهای عراق موسوم به اکراد فیلی، شیعه می باشند.

شکاف مذهبی در عراق از اساسی ترین شکاف های اجتماعی می باشد که ریشه نادیده گرفتن حقوق سیاسی این اکثریت مذهبی و سرکوب آن را باید به لحاظ تاریخی، در رفتار دولت عثمانی،سیاستهای استعماری انگلیس ، دولتهای جمهوری، بخصوص از سال ۱۹۶۸ که نقطه عطفی در نهادینه شدن ساختار بعثی گردید، دنبال نمود.

شیعیان همواره در طول تاریخ و بطور مشخص از جنگ جهانی اول با ورود استعمار انگلیس ، به عنوان یک گروه مبارز در مقابل حکومت ها مطرح بوده اند. گرچه درجه و شدت وضعف مبارزاتشان از یک سو، به دلیل فشار و سرکوب از سوی حکومت ها و از سوی دیگر، رویکرد سنتی و محافظه کارانه قشری از مراجع و علمای مقیم در مراکز قدرت شیعیان، که همانا شهرهای مذهبی ، حوزه های علمیه ، بیوت علما و تکایای مذهبی می باشد، متفاوت بوده است.

در مورد حذف شیعیان از شرکت فعالانه در ساختار سیاسی عراق ، اسحاق نقاش، دو عامل را موثر می داند :

۱- نقش کادر اداری - سیاسی تربیت شده در عثمانی که سنی مذهب بودند.

۲- حکم جهاد علمای شیعه بر ضد انگلیس در (۱۹۱۵ م).

قطع نظر از تاریخ فراز و نشیب جنبش اسلامی شیعیان ، باید گفت، خاستگاه معاصر آنان در پیوند با شیعیان ایران تعریف شده است. وجود مبانی نظری مشترک مذهب شیعه، نقش مقوله مرجعیت در جهان اسلام وبه ویژه بین ایران وعراق ، سابقه حضور رهبر انقلاب ایران در عراق، وجود عتبات عالیات در عراق و مراودات بین حوزه های علمیه دوکشور با وجود مرزهای مشترک ، از جمله شاخصهایی است که «همبستگی ایدئولوژیک و همگرایی تاریخی فرهنگی» بین نظام ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران و معارضین اسلامی عراق، بخصوص شیعیان را موجب شده است.

فشار گسترده رژیم بعثی از زمان به قدرت رسیدن تا کنون به شیعیان در مقاطع مختلف، موجب شکل گیری جریانها وگروههای معارض متعددی شده ،

که مهمترین آنها بدین قرار است :اخوان المسلمین ، جماعه العلماء ، حزب الدعوه الاسلامیه ، مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق،(۱۲)،منظمه العمل الاسلامی ، جندالامام ، الدعوه الاسلامیه و نیروها ورویکردهای جدید موسوم به صدریون.

در میان احزاب مزبور «جماعه العلماء»،گروهی از روحانیون بودند که در سال(۱۹۵۸م) اشخاصی چون: شیخ مرتضی آل یاسین، سید اسماعیل صدر، سید محمد باقر صدر، شیخ حسین همدانی، سید محمد جمال هاشمی، شیخ محمد طاهر آل شیخ راضی، شیخ محمد تقی جواهری و سید محمد تقی بحر العلوم این حزب را پایه گذاری نمودند. این تشکل موجی از گرایش های اسلامی در شیعیان بوجود آورد. اما، بدلیل عدم انسجام داخلی و شرایط دیکتاتوری، بخصوص بعد از دوره برادران عارف، فعالیتهای تشکیلاتی آنها بتدریج به خاموشی گرایید، تا اینکه از فردای پیروزی انقلاب ایران، دوباره فعالیتهای خود را آغاز نمودند و چند سال پس از ورود به ایران در ابتدای دهه ۶۰ -به علت اختلاف بین رهبران- از انسجام آن به تدریج کاسته شد. به گونه ای که در سالهای اخیر تنها اسمی از آن مانده است.

مهم تر از آن، «حزب الدعوه»، می باشد که به عنوان نهادمندترین حزب جنبش اسلامی عراق در اکتبر سال(۱۹۵۷ م) بنیان نهاده شد . این حزب در واقع مولود اصلی «جماعه العلماء» -که چند سال قبل از آن شکل گرفته بود، قلمداد می شد و مؤسسین آن عبارتند از: سید محمد باقر صدر، عبدالصاحب الدخیل، سید مرتضی عسگری(فعلاً مقیم ایران می باشند)، سید مهدی حکیم، شیخ عارف بصری، حاج صالح الادیب و محمد الحاج السبیتی.

در نیمه اول دهه ۶۰ شمسی در ایران، انشعابی در این حزب رخ داد، تحت عنوان، الدعوه الاسلامیه به رهبری ابویاسین (عضو شورای انتقالی) که علت این انشعاب را باید در نوع قرائتی که حزب الدعوه (جناح اصلی) از مرجعیت و مقوله ولایت فقیه دارد(۱۳)، جست وجو کرد. جناح انشعابی (الدعوه الاسلامیه) ولایت فقیه را همگرا با جمهوری اسلامی ایران دنبال می کندو به همین دلیل همگرایی بیشتری با مجلس اعلا دارد، در حالیکه حزب الدعوه، به عنوان با نفوذترین حزب شیعی عراق به رهبری شورایی معتقد است. بدین معنا که رهبر (مرجع) نیز به عنوان عضوی از شورای مرکزی حزب و یا در سطح بالاتر، شورای حکومت قلمداد می شود.

همچنین، در دوران برادران عارف که «فضای نسبتاً باز سیاسی» منجر به توسعه فعالیتهای گروههای مختلف معارض از جمله گروههای اسلامی شده بود، با به قدرت رسیدن احمد حسن البکر در(۱۷ژوییه۱۹۶۸)، «دوران به اصطلاح طلایی» فعالیتهای گروههای معارض اسلامی، بخصوص حزب الدعوه نیز به پایان رسید و رژیم بعثی بر فشار روزافزون خود به حوزه های علمیه، مراجع و حزب الدعوه افزود

همچنین، یکسال پس از کودتای مزبور، «سید سامی البدری» از حزب الدعوه جدا گردیده و تشکلی را بنام «جندالامام» بنیان نهاد. علت این انشعاب، اختلاف نظر وی در زمینه ساز و کارهای درون تشکیلاتی حزب با شیخ عارف بصری بوده است. این تشکل تا سال(۱۹۷۹م) فعالیتهای قابل توجهی نداشته است و پس از ورود اعضای اصلی آن به ایران در سالهای(۸۱-۱۹۸۰م) مجدداً فعالیتهای نه چندان قابل توجه خود را آغاز نمودند.

در اواخر دهه ۶۰ میلادی که مقارن با اوج گیری فشارهای حزب بعث بود، بر اساس انگیزه نانوشته ای که حاصل «تقابل تاریخی کربلایی‌ها (موسوم به شیرازی ها) و نجفی های عراق» است، تشکلی پا گرفت که در نوع شیوه مبارزاتی خود در قیاس با معارضین پیشین تفاوتی مشهود داشت. «مبارزه مسلحانه با تأکید بر توسعه مرجعیت سید محمد شیرازی»- رهبر معنوی فقید این سازمان - از مهمترین شاخص های آن می باشد. گرچه در سالهای اخیر این رویکرد تا حدودی تعدیل شده است،اما ، فعالیت در زمینه نهادینه سازی مرجعیت کنونی این سازمان(سید محمد تقی شیرازی)به عنوان اساسی ترین رکن‌راهبردی این تشکل در سطح منطقه خلیج فارس و عراق قلمداد می شود.

علاوه برگروههای مذکور ،باید به جایگاه و قدرت مقوله مرجعیت، در تحولات کنونی اشاره کرد .قطع نظر از اقتدار مراجعی چون : سید عبدالمجید خویی و سید محمد باقر حکیم که هر دو پس از سقوط رژیم بعثی ترور شدند ، (به تعارضات برخی از گروههای شیعی، در بخش « نقش شیعیان در فرایند دولت سازی» خواهیم پرداخت).می توان از علما و مراجعی هچون: آیت الله علی سیستانی ،سید حسین بحرالعلوم ، سید محمد سعید حکیم (که از ترور نافرجام در اواخر مرداد۸۲ جان سالم به در برد)،آیت الله بغدادی ، سید محمد تقی مدرسی ، سید کاظم حایری و مقتدی صدر که بر خلاف جوانی، بخشی از اعتبار کنونی را از خاندان و بخصوص ناحیه‌پدرش، سید محمد صادق صدر که در سال ۱۳۷۸ احتمالا" توسط رژیم بعثی ترور شد،به یدک می کشد- ، نام برد .پیوست(۲) در انتهای نوشتار شاخص های جامعه شناسی سیاسی

گروههای معارض اسلامی عراق را نشان می دهد.(۱۴)

بطور کلی، آنچه که در زمینه فرایند دولت سازی اهمیت دارد، این است که شیعیان در طول دهه های گذشته بنا بر دلایل مختلفی از هرم قدرت دور بوده اند. تحلیل این مساله در سه سطح قابل تبیین می باشد. الف-مسایل محیط بین المللی واستراتژی قدرتهای بزرگ منطقه ای در قبال عراق.

ب- الزامات منافع ملی کشورهای منطقه . ج- ساختار جامعه شناختی داخلی واحد ملی عراق . از نظر جامعه شناسی ،آسیب شناسی روند تحول جنبش اسلامی شیعیان عراق،(۱۵) در دو سطح قابل بررسی می باشد :۱- نگاه سیستمی به کلیت ساختار سیاسی حاکم بر عراق ،که ویژگیهای این ساختار را در بخش قبلی بطور مختصر بیان نمودیم. ۲- بررسی کلیت جنبش اسلامی عراق به عنوان زیر سیستمی از کل ساختار سیاسی. از این رو، مهمترین آفات و موانع باز دارنده درون ساختاری ،که طی دهه های اخیر باعث عدم موفقیت جنبش اسلامی عراق شده است ، عبارتند از:

۱ -ضعف فرهنگی شیعیان و وضعیت نیمه مدنی آنان با توجه به شرایط خاص اقلیمی به خصوص در جنوب عراق.

۲ - ساخت عشیره ای و نقش تعیین کنند ه شیوخ عشایر.

در واقع، بین ساخت سنتی قدرت با نهادهای مدنی رو به توسعه، چالش ایجادشده است.

۳ - در مورد عوامل ساختاری فرهنگی ، یکی از پژوهشگران غربی معتقد است که در نتیجه تحولات مذهبی قرن نوزدهم و به لحاظ اسکان قبایل ایلیاتی و اشتغال به حرفه جدید کشاورزی، عمدتا شیعیان عراق امروزی و عثمانی

گذشته به این مذهب روی آورده اند . در موردچرایی این تغییرمذهب ، اسحاق نقاش مدعی است که همسایگی و مجاورت با شهرهای مذهبی ، عامل فشار عثمانی و تغییر شیوه تولید، لزوما" تعریف جدیدی رااز خود می طلبیده است . در پاسخ به این نیاز و با توجه به تهدید قبایل وهابی عربستان سعودی، مذهب تشیع به صورت بهترین تعریف اعتقادی هویت بخش برای آنها در آمد.(۱۶)

۴ - نبود رهبری مقتدر و فراگیر، که از دو عامل مهم متاثر می باشد:الف- مشی سنتی وعدم دخالت علمای پیشین عراق در سیاست از جمله، سید ابوالحسن اصفهانی ،شیخ نایینی و ب- وجود اختلاف طی سالهای اخیر بین سه طیف: اول،همگرا با ایران، مانند : گروه سید محمد باقر حکیم،الدعوه الاسلامیه و... ،دوم،طیف مستقلین مانند : سید کاظم حایری ،حسین شهرستانی و سومین طیف که شامل حزب الدعوه و نیروهای موسوم به صدریون می باشد که تمایلی به وابستگی به ایران نداشته و به لحاظ مبانی نظری، از رویکردی اصلاح طلبانه ، تشکیلاتی و دموکرات منشانه تری بر خوردارند.

۵ - ایرانی بودن برخی از مراجع عراقی، باعث شده که به علت دور بودن از کشورشان و حضور رسمی در کشوری دیگر، نتوانند با حضور کاملا" موثر فعالیتهای سیاسی را دنبال نمایند.

۶- تفاوت رویکرد مبارزاتی شیعیان با سنی ها ،سنی ها اساسا بیشتر طرفدار اصلاحات و تغییر از بالا و شیعیان خواهان اقدامات انقلابی و تغییر از پایین می باشند.

۷ - نبود تجربه متراکم و ضعف فعالیتهای نظام مند و تشکیلاتی بین شیعیان ، تجربه نشان داده است روحیات موسوم به مسجدی و علمایی-که برای ما ایرانیان نیز به خوبی ملموس است- همخوانی زیادی با دیسیپلین و قواعد تشکیلاتی دیوانسالارانه ندارد، ضمن اینکه دیوانسالاری بیش از حد نیز،برای مثال در کشورهای با ساختار تک حزبی مسلط ، خود می تواند عاملی باز دارنده در زمینه توسعه سیاسی و نهادینه شدن نهادهای مدنی شود.

استراتژی آمریکا ،الگوها، فرصت ها و چالشهای دولت سازی

با توجه به اینکه در واقع ، فرآیند دولت سازی در عراق با مدیریت آمریکا صورت می گیرد، لذا، برای بررسی نقش شیعیان در این روند ، باید به الگو وسناریوهای دولت سازی و استراتژی آمریکا که قالبی کلان برای شکل گیری دولت در عراق می باشد، توجه نماییم . بدیهی است تبیین این استراتژی تابعی از استراتژی منطقه ای ونظم نوین هژمونیک جهانی آمریکا می باشد.

گر چه برخی معتقدند،گرایش نومحافظه کاران آمریکا مبتنی بر آمیزه ای از رئالیسم و آرمانگرایی لیبرال - دموکرات می باشد(۱۷)، امامی توان گفت فرآیندی که از۱۱سپتامبر ۲۰۰۱ شروع و به برکناری حکومت بعث عراق منتهی شد ، بار دیگر اهمیت متدولژیک مکتب رئالیسم را به نمایش می گذارد. (۱۸)

ا ز دیدگاه مکتب رئالیسم، عامل اصلی حاکم در روابط بین الملل قدرت است و لذا، استفاده عقلانی و موثر دولت از قدرت برای تحصیل منافع ملی،رکن اصلی یک سیاست موفق محسوب می شود.(۱۹) در این روند، تعارضات بین المللی به عنوان بازتاب برخورد و تصادم منافع ملی بازیگران

گوناگون مورد بررسی قرار می گیرد . اتحادها و ایتلافها محصول تجمع و تلاقی موقت منافع ملی هستند . در فضای دولت های ملی ، از آنجا که هریک از واحدهای جداگانه سیاسی به دنبال حفظ منافع خویشند ، مناقشات و تعارضات اجتناب ناپذیر است.(۲۰) گرایش بازیگران حفظ و تحکیم حاکمیت واحد جغرافیای ملی می باشد . رابطه منافع بازیگران متضاد است . نقش زور وبالاخره روند اقتدار نظامی، گسترده می باشد .

برنامه و ابتکار آمریکا برای خاور میانه در شمار اولویت های مهم استراتژی آمریکا قرار دارد . ایجاد اصلاحات و تغییرات دلخواه در نظام های سیاسی و اقتصادی خاور میانه در قالب پشتیبانی از دولت های معتدل و اصلاح طلب در سرتاسر جهان اسلام در این شمار به حساب می آید. (۲۱)

منافع آمریکا درهر دولت آمریکایی ، به واسطه نفت و اسراییل ، با خاور میانه سر و کار طولانی خواهد داشت. منافع دراز مدت ، آمریکایی ها را متقاعد کرده است که باید به طور ریشه ای با (اسلام رادیکال) به معنای اسلامی که در جهت خلاف منافع آمریکا عمل می کند، برخورد کنند. در شرایط فعلی ، تخریب توان سیاسی - نظامی رادیکالیسم اسلامی هدف اصلی است .

به عبارت دیگر ، موضوع اصلی برای آمریکا در عراق عبارت است از: نهادینه سازی فرآیندهای دموکراتیک با روی کارآوردن حکومت میانه رو و منتخب از سوی نخبگان گروهها و اقوام مختلف که با استراتژی آمریکا تعارضی نداشته باشد.

جهل نخبگان سیاسی یک کشور به طور خودکاردخالت خارجی و سوء استفاده را فراهم می آورد. ماهیت نظام سیاسی عراق طی بیش از ۳۰ سال،

منشا سرکوب در داخل و خشونت در خارج بوده است و بی کفایتی رهبران آن در بین المللی تر کردن منطقه خاور میانه و به ویژه خلیج فارس طی سه جنگ در دو دهه ، نقش اساسی ایفا کرده است.

اما به واقع، نه نیروهای منطقه ای و نه مخالفتهای داخلی ، توان بر چیده شدن یکی از ضد انسانی ترین حکومتهای معاصر را از خود نشان ندادند و در نهایت با دخالت خارجی ،به بهانه مبارزه با تروریسم حکومت عراق فرو پاشید و پس از گذشت نیم قرن از تاریخ و نهضتهای استقلال خواهی دهه ۱۹۵۰ میلادی ، بار دیگر موضوع «بیگانه ستیزی» درخاور میانه متولد شد تامتاسفانه برای مدتها اندیشه سیاسی این منطقه را تحت الشعاع قرار دهد.(۲۲)

عراق نیز مانند افغانستان کشوری است گرفتار منازعات عمیق عقیدتی ، مذهبی و قومی. ایالات متحده باید گروههای قومی و مذهبی کرد ، شیعه و سنی را وادار به توافق بر سر تقسیم قدرت می نمود. لذا از فردای فروپاشی و حتی قبل از آن طی کنفرانس های لندن و اربیل با توجه به اختلاف مزمن بین معارضین و این که هیچ رهبر مقتدر و آلترناتیو مناسبی بین معارضین وجود نداشت ونیز الزامات استراتژیک هژمونی آمریکا به شرح فوق ،همچنین عدم تمایل کشورهای همسایه چون : ترکیه، عربستان ، اردن و کویت نسبت به تسلط اکثریت شیعی در عراق و از سوی دیگر با توجه به شکافهای مزبور در جامعه عراق، واشنگتن مجبور بود شالوده سیاسی دولتی را پی ریزی نماید ، که تقسیم قدرت براساس شاخص هایی مانند: درصدجمعیت گروهها و نفوذ سیاسی و اجتماعی آنان از مبانی شکل گیری آن باشد.چنین رویکردی مناسب ترین گزینه ای بود که می توانست نظر موافق گروههای عمده معارض

و سایر بازیگران را جلب نماید.

این چارچوب اساسابابد به صورتی ترسیم می شد که نظر مساعد سه گروه عمده را جلب نماید الف- اکراد ،که پس از سالها مناقشه بین خود و دولت مرکزی ، از سال۱۹۹۱ دولتی خود خوانده را تجربه نموده بودندو۱۳٪ از درآمدهای نفتی عراق مبتنی بر قطعنامه۹۸۶ شورای امنیت، موسوم به نفت در برابر غذا(۲۳) را از آن خود می دانستند و تا حدودی امور سیاسی و اقتصادی را خودگردانی و سامان داده بودند ، لذا احتمالا مطالبات قابل توجهی را دنبال می نمایند و به دنبال آن هستند تا در دولت نوین اگر به سهم وتوان بیشتری نمی رسند ،دست کم آنچه را که داشته اند، حفظ نمایند.

ب- سنی ها ،که از زمان شکل گیری دولت مستقل ملی(۱۹۳۲) نقش مسلطی در دولتهای عراق داشته اند ،نمی توانند طی زمان کوتاهی شرایط را کاملاً بر خلاف منافع خود درک و تحمل نمایند.

ج- و مهمتر از همه ،شیعیانند که اکثریت جمعیت را دارا هستند. این گروه از آفاتی چون: تفرق و تشتت آرا ، فقدان رهبری فراگیر برخوردارند و نیز از تجربه مملکت داری و اداره امور کشوری بی بهره اند. ضمن اینکه باید پذیرفت بعد عرب گرایی و تعصب قومی شیعیان اگر قوی تراز گرایش مذهبی شان نباشد، کم رنگتر از آن نیست. از همین روی، شیعیان مخالف تجزیه عراق می باشند و تمایل به مقولاتی چون فدرالیسم در عراق ندارند، مگر آنکه تحولات آینده،شرایط و مواضع دیگری را بر شیعیان دیکته نماید.

لذا ، آمریکا ، با توجه به ویژگیهای پیش گفته ، باید سناریوهای مختلفی برای مشارکت گروههای معارض عراقی طراحی می نمود.از دیدگاه تئوریک،

بر اساس تجارب موجود در جهان ،دو رویکرد مختلف را می توان برای کشورهایی چون عراق ارایه کرد.الف همانند سازی. ب- تکثر گرایی. همانند سازی، فرایند تقلیل خط تمایز است و غرض، ایده آلی منسجم ساز است که جوامع چند قومیتی به سوی آن حرکت می کنند. هدفهای سیاست همانند سازی، ترکیب بیولوژیکی، فرهنگی، اجتماعی و روانی گروه های متمایز و منفرد به منظور ایجاد یک جامعه بدون تفاوت های قومی است، البته سیاست همانند سازی در هیچ جای جهان به طور کامل اجرا نشده است.(۲۴)

تکثر گرایی، نقطه مقابل همانند سازی است که حفظ و حتی تشدید تفاوت‌های موجود در میان گروه های قومی مفروض دانسته می شود. سیاست های تکثر گرایانه تنوع گروهی و حفظ مرزهای جداکننده گروه های قومی را تشویق و ترغیب می کند. در واقع حکومت بعثی عراق در صحنه داخلی، مصداق حاکمی از، نظام تکثرگرایی نابرابر بوده است. (۲۵)

تجربه عراق نشان داده است که شیعیان عراق با هدف دستیابی به حقوق و شناسایی سیاسی، خود را بسیج می کنندو هیچگونه ادعای جدایی طلبی نداشته و در واقع مشکل شیعیان تا کنون، مشارکت بوده است.در حالی که ، اکراد در گذشته بیشترگرایش به شورش داشته اند و ماهیت فعالیت آنان ناسیونالیسم قومی است و سایر اقلیت ها در عراق از وزن چندانی برخوردار نیستند و گروه های اقلیتی از شیعیان یا ترکمن ها که از ایران یا ترکیه تاثیر می‌پذیرند با ماهیتی سیاسی طی ادوار مختلف ، اهرم سیاست خارجی این کشورها محسوب می شوند. اکراد همچنین، غالبا نوعی خودمختاری در قالب فدرالیسم را تعقیب نموده اند، اما باید تاکید نمود که در شریط کنونی

تمایلی به تجزیه عراق ندارند.

یک پاسخ، در راه حل شناسایی و تقویت گروه هایی قومی در دل نظام موجود عراق است که به فدرالیسم تعبیر می شود. «الیز بولدینگ» معتقد است که شریک کردن گروه های قومی در قدرت، به حل مسایل ساختاری اساسی دولت های معاصر کمک خواهد کرد، زیرا بیشتر این دولت ها از نظر قلمرو بیش از حد گسترده و از شهروندان خود بیش از آن دورند که بتوانند مشکلات محلی را درک کنند.

براین اساس ، یکی از گزینه های موجودی که مدیریت دولت نوین عراق می تواند در آن گام بردارد، استفاده از نظریه دموکراسی انجمنی در ساختار آینده عراق باشد. در واقع دموکراسی انجمنی، مختص جوامع غیر متجانس و چند فرهنگی است.(۲۶)

گر چه دموکراسی انجمنی تاکنون ویژه کشورهایی چون هلند و سوئیس بوده است، اما اقتباس یک مدل جزیی تر و کاهش انتظارات بیش از اندازه می‌تواند عراق را به سوی این نوع هدایت کند. دموکراسی انجمنی در قالب اجزای چهار گانه زیر قابل ترسیم است:

-کوشش آگاهانه و مجدانه رهبران و نخبگان جامعه برای یافتن راه حل با ثبات از طریق مقابله با عوامل فرهنگی تفرقه ساز.

-کوشش نخبگان در از بین بردن سیاستهای رقابت آمیز از جمله، انتخابات بر مبنای اکثریت و اقلیت .

-ایجاد کارتلی از رهبران گروه ها و فرقه های مختلف.

-کاربرد اصل نمایندگی تناسبی به جای اصل حکومت اکثریت با اهرم ها

و وسایلی نظیر.ائتلاف بزرگ،حق وتوی متقابل برای همه گروه های عمده ،حق نمایندگی تناسبی ،خود مختاری هر بخش.

با این مقدمه تئوریک ، می توان گفت، آمریکا با تشکیل و تقویت کنگره ملی عراق ،کنفرانس های لندن و اربیل قصد ایجاد کارتلی از رهبران معارضه را داشته تا با ایجاد همکاری بین گروه ها از طریق نهادینه کردن ترکیبی از رویکردهای نظری مزبور،ساختار سیاسی نوین را به گونه ای طراحی نماید که بر رهیافت آن می توان عناوینی همچون : دموکراسی هدایت شده(Direction Democracy)، ائتلاف منصفانه(Eguite the partisipation) یا دموکراسی انجمنی(Constitutional Democracy) نام نهاد.

به لحاظ ماهوی دموکراسی هدایت شده در چاچوب ائتلاف منصفانه تفاوت چندانی ندارند. از مهمترین نقدهایی که به این گونه نظام ها وارد است ، اینکه حکومت نخبه سالاری شکل می گیرد و احتمال تشدید مخاصمات وجود دارد.از این رو ، برخی تحلیلگران معتقدند جامعه عراق با وجود اقوام گوناگون به سختی قادر به ایجاد و تحمل نظامی دموکراتیک خواهد بود.

به نظر می رسد در مجموع ، قطع نظر از عنوان نظری نوع حکومت وبا توجه به دو رویکرد کلی نظری فوق(همانند سازی و تکثر گرایی)، بی تردید سناریو های مختلفی تا کنون از سوی آمریکا و با اخذ نظر نخبگان معارض طراحی شده است . مواردی مانند : فدرالیسم ،تکثر گرایی که تجزیه عراق قرینه وضعیت حداکثر گرای آن می باشد - ودولت ائتلافی . اما با توجه به متغییرهای مهمی چون :

- اینکه، احتمالا "آمریکا بدنبال ثبات و نهادینه شدن صلح و امنیت در

میان‌مدت و دراز مدت در عراق می باشد، منافع اتحادیه اروپایی و کشورهای منطقه ضرورت وجود عراقی یکپارچه و امن را ایجاب می نماید و مخالفت صریح شیعیان با فدرالیسم، به نظر نگارنده، آنچه که تا کنون شکل گرفته است و روند تکاملی آن طی خواهد شد، ائتلافی است منصفانه.

بطور خلاصه، ترکیب و روند شکل گیری وحرکت رو به جلوی شورای انتقالی و دولت موقت(۱۳نفر شیعه، پنج نفر کرد، پنج نفر سنی، یک نفر ترکمن و یک نفر مسیحی)، روند رو به تکامل دولت جدید عراق را بر مبنای ائتلافی منصفانه با رویکردی دموکراتیک تداعی می نماید.

در این روند، گفتمان سخت افزاری و نرم افزاری مسلط بر عراق فعلی، دارای ویژگیهای زیر می باشد:

الف -ضرورت واهمیت آرام کردن جوملتهب کنونی و تامین ثبات وامنیت را بیش از پیش ایجاب می نماید.

ب- شکل گیری نهادهای سیاسی اداری

ج - چانه زنی بین گروهها برسر تقسیم قدرت دردو سطح راس و میانه هرم قدرت

د- و از سوی دیگر چانه زنی بین معارضین با آمریکا جهت افزایش مسئولیتها واختیارات دولت موقت و توسعه وتقویت سازوکارهای کنونی معارضین

ن- چالش بین معارضین و آمریکا و از سوی دیگر، آمریکا با سایر کشورها و سازمان ملل، مبنی بر افزایش نقش سازمان ملل در فرآیند دولت سازی و در واقع کاهش نقش محوری آمریکا. در این زمینه باید گفت، با توجه به افزایش

فشار برآمریکا در داخل و خارج از عراق ، آمریکا برای کاهش هزینه های انسانی و اقتصادی خود ، چنانچه نقشی را به سازمان ملل بدهد ، این نقش کنترل شده بوده ، واحتمالا پایدار نخواهد بود .

- پس از فروکش کردن شرایط ملتهب کنونی و تامین امنیت نسبی ، ایالات متحده و شرکای ائتلافی وی ،باید توجه خود را به بازسازی کشور معطوف نمایند .گرچه این روند ، دشوار ، پر هزینه و آکنده از مسایل پیچیده و غامض است.آنچه امروزه در افغانستان در جهت اجرای تعهدات کشورها جهت بازسازی آن می گذرد،شاخص مناسبی در این زمینه است .ضمن اینکه قابلیتهای عراق در مقام قیاس با افغانستان تفاوت زیادی دارد.برای تبدیل عراق به یک کشور دموکراتیک ، ایالات متحده نه تنها چند سال بلکه احتمالا لازم است بیش از یک دهه در این کشور حضور داشته باشد.

میزان نیاز به باز سازی ، به وسعت و عمق خرابی های دوران جنگ،سالهای پیش از آن وآثار مخرب خشونت های فزاینده فعلی بستگی خواهد داشت. برای بر آورد این رقم ، رویکردهای متفاوتی وجود دارد. در گزارش سال۱۹۹۱ به سازمان ملل ، در خصوص فعالیت دوباره تاسیسات زیر بنایی عراق هزینه ای معادل۲۲ میلیارد دلار ،(به قیمت دلار در سال ۱۹۹۱) بر آورد شده است.در حالی که اکنون، غالب کارشناسان هزینه مورد نیاز را بالغ بربیش از ۳۵۰ میلیارد دلار برآورد می نمایند .(۲۷)

شیعیان و فرآیند دولت سازی

ارجاع دخالت و مشارکت جنبش اسلامی شیعیان به مفهوم عام و گروههای

معارض شیعی به مثابه اپوزیسیون غیر قانونی خارج از ساختارنظام پیشین در فرایند دولت سازی، به زمان صفر فروپاشی نظام بعثی، تبیین کاملی از فرایند دولت سازی ونقش شیعیان را در آن ارایه نمی نماید، زیرا فعالیت و اقدامات گروهی و فراگروهی معارضین در قالب کنفرانس های مختلف، بخصوص طی یک دهه اخیر، پیش نیاز هایی بوده که بستر مناسب را جهت سقوط نظام بعثی و شکل گیری دولتِ جدید ایجاد نموده است. گرچه مجموع توان معارضین عراقی به حدی نبوده که بتوانند بدون دخالت سایر بازیگران نظام جدید بین الملل، رژیم بعثی را ساقط نمایند،که در جای خود، علت آن را می توان در چهار سطح بررسی نمود: ۱- نقاط ضعف و آفات درون ساختاری جنبش اسلامی شیعیان عراق۲ - ویژگیهای ساختاری نظام پیشین مبتنی بر ایدئولوژی بعثی و فرهنگ خاص نخبگان عراق ۳ - الزامات منافع ملی کشورهای منطقه و نگرانی برخی از آنان از یک عراق ناامن بدون صدام ۴ - شرایط متغیر نظام بین الملل با تاکید بر الزامات استراتژیک و هژمونی آمریکا.

بنا براین، باید فعالیتهای نهادمند این گروهها را در سه سطح:

الف - ساز و کارهای درون تشکیلاتی جنبش

ب- در تعامل با سایر گروههای معارض، اعم از اکراد، ملی گراها و غیره

ج- در جهت ایجاد همبستگی و جلب حمایت سایر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه ای از جمله کشورهایی مانند: جمهوری اسلامی ایران، سوریه، آمریکا، انگلیس و... را به عنوان پیش نیازهای روند دولت سازی محسوب نمود.

اول: همچنانکه گفتیم به لحاظ مفهومی ،ایده معارضه با دول استعماری

واستبدادی از دیدگاه شیعیان را باید به مبانی نظری شیعه و از نظر عینی و عملیاتی به انقلاب (۱۹۲۰ م) و یا دست کم به اوایل دهه ۵۰ میلادی ارجاع داد.

دوم: نهادمندی و تحزب، در روند تطور جنبش شیعیان به ابتدای دهه ۵۰ میلادی برمی گردد. تشکیل جماعه العلماء در سال (۱۹۵۴ م)، حزب الدعوه (۱۹۵۷ م)، جندالامام نیمه اول دهه ۶۰، سازمان عمل اسلامی (۱۹۶۳م)، مجلس اعلا (۱۹۸۲م) و الدعوه الاسلامیه (۱۹۸۵م) از موارد مهم نهادمندی در روند تطور جنبش اسلامی شیعیان عراق می باشند.

سوم: در واقع، باید نقطه عطف تعامل جنبش اسلامی با سایر گروههای معارض را به بعد از وقوع انقلاب اسلامی ارجاع داد.

پس از وقوع انقلاب و افزایش فشار رژیم بعثی بر معارضین و خروج آنان از عراق و افزایش سطح فعالیت آنان، تا این تاریخ، این گروهها کنفرانسهای متعددی تشکیل داده اند که مهمترین آنها عبارتند از: کنفرانس همیاری ملت عراق (۱۹۸۶ م)، تشکیل مجلس اعلا در جمهوری اسلامی ایران و اعلام آن به مثابه دولت خود خوانده ودر تبعید (۱۹۸۲م)، تاسیس کمیته عمل مشترک نیروهای عراقی در دمشق (دسامبر ۱۹۹۰ م)، کنگره مقدماتی عمومی بیروت (مارس ۱۹۹۱ م)، کنگره معارضین در وین، ژوئن (۱۹۹۲)، کنگره شقلاوه و صلاح الدین که پیش در آمد کنگره ملی عراق بود، سپتامبر (۱۹۹۲)، تشکیل کنگره ملی عراق، اکتبر (۱۹۹۲)، تشکیل کمیته هماهنگی و پیگیری دو جریان اسلامی و ملی عربی، دمشق، دسامبر (۱۹۹۲)، اجلاس واشنگتن (۱۹۹۲)، که با اعضای نسبتا محدودتری برگزار شد، کنفرانس لندن، دسامبر (۲۰۰۲)، اجلاس اربیل، ژانویه (۲۰۰۳)، کنفرانس هایی هستند که از سوی گروههای

معارض و عمدتا با همکاری کشورهایی چون :آمریکا، سوریه، انگلیس، ایران ودولت خودمختار کردستان طی دو دهه اخیر تشکیل شده اند..

در بین کنفرانس های مزبور، کنگره ملی عراق که رئیس شیعی آن احمد چلبی با گرایشات دموکراتیک ،فردی تکنوکرات می باشد و طی دهه اخیر با مواضع آمریکا هماهنگ بوده است و همچنانکه پیش بینی می شد از نظر تاثیر در فرایند دولت سازی تا قبل از شکل گیری کنفرانس لندن، دارای اهمیت می باشد. درواقع باید گفت این کنگره از ابتدا با حمایت سیاسی مالی و به ابتکار آمریکا تشکیل شد که به همین دلیل، باوجود حضور اولیه اسلامی ها در آن، برخی از آنان مانند: مجلس اعلا، حزب الدعوه و سازمان عمل اسلامی عضویت خود را در آن به حالت تعلیق در آوردند.این کنگره که در ابتدا آمریکایی ها امید زیادی به کارآمدی آن جهت ایجاد هماهنگی لازم بین معارضین داشتند، به تدریج از کارآمدی و رونق افتاد.

و اما کنفراس لندن، که موثرترین کنفرانس در چند ماه قبل از سقوط نظام بعثی بود، از مهمترین موارد مزبور می باشد .دراین کنفرانس گروههای حزب دموکرات کردستان، اتحادیه میهنی کردستان، کنگره ملی عراق، مجلس اعلا ، جنبش وفاق ملی، جنبش سلطنتی مشروطه و نمایندگانی از آشوریان و ترکمن های عراق شرکت نمودند .در بین اسلامی ها از مراجع و علمای مقیم عراق یا نمایندگان آنان و احزابی چون حزب الدعوه و سازمان عمل اسلامی در آن شرکت نداشتند ،همچنین، جنبش اصلاحات ملی و جبهه ملی اسلامی نیز شرکت نکردند.

سه گروه حزب الدعوه، جنبش اصلاحات ملی و جبهه ملی عراق، عدم

توجه و اهتمام کمیته مقدماتی به دیدگاههای آنان را از دلایل شرکت نکردن خود در اجلاس لندن ذکر نمودند. از عمده ترین اختلافات در این کنفرانس مداخله بیش از حد زلمای خلیل زاد در برنامه ها، مذاکرات و ترکیب کمیته دوره انتقالی بود.(۲۸)

البته باید تاکید نمود ،از آن تاریخ تا زمان سقوط نظام بعثی و در واقع تا کنون ،مواضع، مذاکرات و هماهنگی های معارضین اسلامی در مجموع نشان داد که آنان اهمیت و الزامات دوره گذار را دست کم تا این تاریخ به نحو قابل قبولی درک کرده اند. نکته قابل توجه در این زمینه عدم شرکت حزب الدعوه و سازمان عمل اسلامی در این کنفرانس می باشد .سازمان عمل اسلامی، از دید کارشناسان آمریکایی پرونده عراق، از وزن قابل توجهی بر خوردار نمی‌باشد. اما مهم تر از آن و مسأله جالب توجه، شرکت نکردن حزب الدعوه در کنفرانس مزبور می باشد که دلیل عدم شرکت آنان مورد اشاره قرار گرفت.

از آذر ماه۱۳۸۱ که کنفرانس لندن تشکیل شد تا زمان شکل گیری شورای حکومت انتقالی در ابتدای اردیبهشت ۱۳۸۲ ،ادراک نخبگان حزب الدعوه از اهمیت شرایط و فرصت موجود و از سوی دیگر انعطاف پذیری آمریکایی ها،که نشان از شناخت کافی آنان از وزن و نفوذ احزاب معارض دارد ،موجب شد این دو به توافق برسند، که انتخاب ابراهیم جعفری عضو ارشد دفتر سیاسی حزب الدعوه به ریاست شورای انتقالی، ضمن اینکه امتیاز دادن آمریکا به حزب الدعوه تلقی شد ،جایگاه و نقش اسلامی ها را در معادله تقسیم قدرت بین احزاب و اقلیتهای مختلف بیش از پیش نمایان ساخت.

از مهمترین دستاوردهای این کنفرانس ایجاد انسجام بین گروههای مزبور

و موافقت اکثر این گروهها با خواست آمریکا مبنی بر توسل به زور علیه عراق بود. ضمناً "همزمان با این اجلاس بود که، کالین پاول استراتژی آمریکا مبنی بر مشارکت در انجام اصلاحات و تغییر در خاورمیانه را مطرح کرد و عراق نقطه آغازی شد برای تغییرات مورد نظر آمریکا در خاورمیانه.

بدین سان، روند و نتایج کنفرانس لندن، مبنایی شد برای شکل گیری شورای حکومت انتقالی و در پی آن دولت موقت از ۲۵ نفر عضو شورای حکومت انتقالی، ۱۳ نفر شیعه، نه نفر سنی و بقیه از سایر اقلیتها می باشند. اعضای برجسته شیعی این شورا اشخاصی چون: ابراهیم جعفری، احمد چلبی (رئیس کنگره ملی عراق)، عبدالعزیز حکیم (رئیس جدید مجلس اعلا)، سید محمد بحرالعلوم (مستقل و تا حدودی هماهنگ با حزب الدعوه)، موفق اربیعی (مستقل)، ابو اسراء حکیم (مستقل)، ابو یاسین (رهبر الدعوه الاسلامیه) و می باشند. سازمان عمل اسلامی، در آن شورا و ترکیب فعلی دولت انتقالی سهمی ندارد. از دیگر اعضای برجسته غیر شیعی می توان به، مسعود بارزانی، جلال طالبانی، علی بن حسین (سلطنت طلب) و اشاره کرد.

بطور کلی، نکات زیر را می توان از این کنفرانس و تحولات دولت ساز بعدی استنتاج نمود:

نشست لندن بیش از پیش عزم جدی آمریکا را در زمینه مدیریت فرایند دولت سازی از ابتدا تا برگزاری انتخابات، تثبیت دولت جدید، تدوین قانون اساسی و شکل گیری نهادهای مدنی در عراق نشان داد. پس از این کنفرانس، انتخاب جی گارنر حاکم نظامی و پل برمر و اعمال حق وتوی وی درزمینه مصوبات شورای انتقالی، شاخص مناسبی در این زمینه می باشد. ضمن اینکه

باید اشاره کرد،یکی از اصلی ترین چالش های کنونی بین معارضین و بطور مشخص، برخی از اعضای دولت موقت به ویژه اسلامی ها با آمریکا ،با توجه به روند فزاینده ترور و خشونت خارج از کنترل کنونی ، بحث تداوم یا الغای حق وتو و میزان وکیفیت واگذاری اختیارات و مسئولیت های بیشتر به دولت موقت می باشد. دولتی که احمد چلبی ، رئیس شیعی آن، از مدت ها قبل نشان از کرزای عراق داشت .

البته ، اعطای نقش درجه دوم به معارضین ، با توجه به عدم استفاده آمریکا از توان عملیاتی گروههای معارض به ویژه نیروهای دو حزب کردستان عراق و سپاه بدر مجلس اعلا از زمان حمله نیروهای آمریکا وانگلیس به عراق به خوبی مشخص بود.در این زمینه دلایل مختلفی که ارتباط معنا داری با استراتژی آمریکا در عراق دارد می توان ارایه کرد، که مهمترین آنها عبارتند از :

الف- نگرانی آمریکا از عدم توانایی احتمالی اش درکنترل نیروهای نظامی معارضین شرکت کننده در عملیات سرنگونی صدام، که باید گفت، گروههای معارض نیز تهدید ها و آسیبهای چنین رویکردی را درک نموده و شاید هم بعضا برخلاف تمایل خود، بر مشارکت نیروهایشان در آن روند اصرار نکردند ، ضمن اینکه آمریکا تهدید نمود، چنانچه این قبیل نیروها از جمله، سپاه بدر دخالت نمایند با آنان برخورد خواهد کرد همچنانکه ، این برخورد در موارد محدودی نیز صورت گرفت .

ب- مهم تر از آن که در راستای تامین منافع آمریکا می باشد ،این است که آمریکا نگران بود اگر گروههای معارض توان نظامی و نیروهای چریکی خود

را بکار گیرند ،بی تردید در ساختار نوین نظامی - امنیتی نهادینه خواهند شد ودر نتیجه قدرت مانور مدیریت آمریکا تحدید می شد. استخدام و بکارگیری نیروهای ارتشی و بعثی در ساختار امنیتی نوین، از نتایج چنین رویکردی می‌باشد. برخی کارشناسان ،انفجارهایی با توان تخریبی بالا مانند، آنچه در مقر سفارت اردن و روملیو ،نماینده فقید سازمان ملل و نیز در محل نماز جمعه نجف اتفاق افتاد را بی ارتباط با بکار گیری نیروهای مزبور نمی دانند، زیرا معتقدند ،انفجارهایی از این دست ، به توانایی تخصصی قابل توجهی نیاز دارد.

نگارنده معتقد است، انجام خشونتهایی از این دست ، نه به نفع آمریکاست و نه معارضین.آنچه که تاکنون اتفاق افتاده است را می توان به سه جریان نسبت داد: ۱- اختلافات بین اسلامیها،از جمله اختلاف بین گروه موسوم به صدریون به رهبری فعلی مقتدی صدر و گروه حکیم ،که علت اساسی این اختلافات را می توان به دوعامل نسبت داد ۱-۱- ریشه و نقطه عطف این اختلافات به سال ۱۳۷۷ باز می گردد. زمانی که سید محمد صادق صدر ،پدر مقتدی صدر، با برگزاری نمازهای جمعه در عراق، طلیعه دارخیزش نوینی بین شیعیان گردید، به گونه ای که نگرانی رژیم بعثی و از سوی دیگر سایر رقبای خود در بین علماء و حوزه ها را بر انگیخت و احتمالا سر انجام رژیم بعثی به ترور وی در تاریخ یکم بهمن ماه ۷۷ اقدام نمود ۱-۲- ایجاد ارتباط بین ریاست سابق مجلس اعلا با آمریکا ، در نیمه دهه ۷۰ شمسی در ابتدا از طریق کویت و ادامه مذاکرات دو جانبه ،منجر به اعتراض و نگرانی نیروهای اصولگرایی چون طیف صدریون شد.(۲۹)

ج- رویکرد استقلال طلبانه صدریون و انتقادآنها ازگروه حکیم ،به این معنا که آنها ، وابستگی زیاد مجلس اعلا به ایران راآفتی برای گروههای معارض اسلامی تلقی می نمودند.۲-نیروهای بازمانده طرفدار رژیم پیشین۳- برخی گروههای کوچک معارض که معتقدند،در ترکیب شورای انتقالی و دولت موقت برای آنان سهمی قایل نشده اند.

۲- در پی این کنفرانس انسجام مناسبی بین گروههای معارض ایجاد شد.

۳-ترکیب کنفرانس رضایت نسبی و قابل اتکا گروههای معارض از جمله اسلامی ها را حاصل کرد.

۴-ترکیب کنفرانس چشم انداز نوعی حکومت ائتلافی در آینده عراق را نوید داد و این رویکرد تا کنون حفظ شده است.

و اما، دولت موقت و ترکیب کابینه شامل:۱۳ شیعی ، پنج نفر کرد ، پنج نفر سنی ، یک نفرترکمن و یک نفر مسیحی می باشد.چند نکته در این زمینه قابل توجه می باشد :

اول اینکه، با توجه به فاصله زمانی نه چندان زیاد از زمان شکل گیری شورای انتقالی تاکنون(اواخر اردیبهشت تا اواسط شهریور۸۲) ،و مقاومت آمریکا در زمینه شکل گیری سریع دولت موقت، باید گفت :الف -با توجه به روند فزاینده خشونت ،آمریکا تا حدودی انعطاف پذیری نموده است ب - شکل گیری کابینه با شتابی مناسب ، مبین تعامل و انسجام نسبی بین اپوزیسیون می باشد.

دوم: ترکیب کابینه از نظر تقسیم قدرت بین گروههای مختلف با توجه به در صد جمعیتی آنان، مناسب ارزیابی می شود.

به هر حال ،مهمترین چالش کنونی روند دولت سازی در دو سطح قابل طرح می باشد : الف - سطح داخلی، مسائلی چون ، تامین ثبات و امنیت ،تامین معیشت و اشتغال برای شهروندان ،ترمیم تدریجی زیر ساخت های اقتصادی و بطور خلاصه بازسازی .ب- مسئولیت بین المللی و بحث شناسایی. .

الزامات تقارن منافع ملی عراق نوین با مصالح معارضین اسلامی

۱- ادارا ک نخبگان شیعی باید مبتنی بر درک توان هژمونیک آمریکا ، الزامات منافع ملی کشورهای منطقه وقواعد ائتلاف منصفانه بین اکراد ،سنی ها ،شیعیان ،ترکمن ها و سایر اقلیت ها باشد.

۲ - توجه به ضرورت ایجاد تعامل سازنده با روند کلی مدیریت بحران ، ضمن اینکه باید اذعان داشت گروههای معارض شیعی تا این تاریخ با روند کلی مزبور همکاری نسبتا" مناسبی داشته اند، از جمله :

۱ - مشارکت فعالانه در کنفرانس لندن ، شورای انتقالی و دولت موقت.

۲- عدم بکارگیری نخبگان ابزاری در حوزه های نظامی و امنیتی ، سابقه مبارزاتی شیعیان در زمینه جنگهای چریکی و فعالیتهای زیرزمینی قابل توجه می باشد ، اما هدایت به موقع سپاه بدر به سوی فعالیتهای غیر نظامی از سوی مجلس اعلا ،با شکل گیری شورای انتقالی و عدم به کار گیری نیروهای نظامی حزب الدعوه پس از سقوط نظام پیشین ،از شاخص های این گزاره می باشد.

-گروههای معارض اسلامی در عراق باید ضرورت تامین ثبات و امنیت را به عنوان یک اصل بدیهی قلمدادنمایند.

معارضین اسلامی باید قواعد بازی را در مثلث، اکراد ،سنی ها ، وشیعیان،

مبتنی بر حاصل جمع جبری متغیر (غیر صفر) تلقی و آن را نهادینه سازند.

نگارنده معتقد است، به لحاظ گفتمان نظری، چالش اصلی در حوزه نرم‌افزاری ، در شرایط فعلی، تحقق دموکراسی می باشد و مهم تر از آن، بخصوص از زاویه ای که مربوط به رو یکردهای شیعی می باشد ،چالش بین اسلام و دموکراسی است و تناسب دموکراسی با دین و مبانی نظری‌ای که علما و رهبران گروههای معارض در زمینه تناسب دین با دموکراسی ارایه خواهند داد . از این رو ،چالش اصلی بین دو طیف سنتی و میانه رو مراجع و علما می‌باشد.مراجع و علمایی چون :آیت الله سیستانی ،بغدادی از طیف محافظه کار و علمایی چون :محمد بحرالعلوم ،عبدالعزیز حکیم و.. از طیف میانه روها می باشند.

- در عرصه نظر و عمل ،واقعیت این است که تحقق یک دموکراسی واقعی برابر است با، تسلط اکثریت شیعی بر ساختار سیاسی عراق. اما، باید اذعان داشت، چند دهه تفوق سنی ها بر ساختار قدرت را نمی توان ، بلکه بر فرض امکان هم نباید، یک شبه و بطور بنیادی تغییر داد .

لازمه ایستارهای دموکراتیک ،حرکت تدریجی ، مشارکت شهروندان و اصلاحات است، نه خشونت ، ترور و اقدامات رادیکال . در دراز مدت می‌توان به چنین فرایندی امیدوار بود، مشروط بر اینکه نخبگان کنونی عراق و به ویژه شیعیان، حساسیت و ظرایف دوران گذار را همچنان ، درک نمایند. دموکراسی اساسا نمی تواند پدیده‌ای وارداتی باشد، به تعبیر دیگر، آمریکا نمی تواند در داخل عراق دموکراسی هدایت شده را مبتنی بر زور واجبار ایجاد نماید، بلکه می تواند به تحقق آن کمک کند. مردم عراق نیز دموکراسی

را نه بعنوان یک پدیده وارداتی، بلکه بعنوان یک محصول مشترک بشریت تایید خواهند کرد.

- بر این گزاره تاکید می نماید که ایستارهای کنونی در فرایند کنونی دولت‌سازی در عراق ، بیش از هر مسأله ای متاثر از کنش های بین نخبگان گروههای معارض در قالب شورای انتقالی و اکنون اعضای دولت موقت از یک سو واعضای این دولت با مدیریت آمریکایی بحران، از طرف دیگر می‌باشد. هر چه از زمان فروپاشی نظام بعثی می گذرد ، این کنش ها به لایه های پایین اجتماعی کشیده می شود. لذا، تصمیمات رهبران گروههای معارض به طریق اولی و در اینجا،گروههای اسلامی از حساسیت بالایی برخوردار است . برای مثال ،عبدالعزیز حکیم ،رئیس جدید مجلس اعلا- که در قیاس با پدر، دموکرات منش تر می باشد - در نخستین روزی که بر ریاست این مجلس تکیه زد، گفت :در صورتی که آمریکا نتواند امنیت را تامین نماید ، ما با بکارگیری مجدد سپاه بدر مجبوریم خودمان امنیت را تامین کنیم(۳۰) (نقل به مضمون).این موضع گرچه احتمالا بلوفی برای فشار بر آمریکا و دارای اهداف دیگر می باشد ،اما بر فرض تحقق چنین تصمیمی ،باید تاکید نمود که نمی توان برای عراق، آینده روشنی ترسیم نمود ،چرا که در آن صورت باید انتظار داشت سایر گروهها مانند دو گروه عمده سنی کرد ،حرکت اسلامی کردستان ، حزب الدعوه، سازمان عمل اسلامی و . به اقدامات مشابهی دست زنند که از نتایج بلافصل آن طولانی شدن زمان حضور نیروهای خارجی است و بطور کلی هزینه زیادی بر روند تحولات آیند عراق تحمیل خواهد نمود.

-تجربه نشان داده است شرایط بحرانی ،در وضعیتی ایجاد شده که موازنه بین نخبگان به هم خورده است ،به عبارت دیگر بخشی از نخبگان سعی در حذف رقیب کرده اند و رقابت سالم به فضای تعارض و گسست تبدیل شده است . لذا، گروههای مرجعی مانند ،مراجع ،رهبران گروههای معارض ، علما و شیوخ عشایر در شرایط کنونی باید به دنبال وحدت ملی ، ثبات و امنیت باشند .

ایجاد نوعی عقلانیت در فرایندهای سیاسی،که در آن قواعد بازی دموکراتیک مبتنی بر حداقل گرایی بین نخبگان جنبش اسلامی رعایت شود و گروههای مختلف ضمن رقابت و انجام بازی قدرت ،حرکاتشان معطوف به استراتژی باشد. در شرایط فعلی سه رکن این استراتژی می تواند ، ایجاد امنیت ، نهادینه سازی ایستارهای دموکراتیک و شکل گیری نهاد های سیاسی - اداری موقت و سپس دایم و سوم ،شتاب دادن به روند بازسازی اقتصادی باشد که برای تامین منافع ملی عراق نوین و مصالح جنبش شیعیان با چشم‌انداز دراز مدت ،اصولی اجتناب پذیرند .

از دیدگاه نظری ،چنین روندی مستلزم ساختارگرایی است ، بدین معنا که با ایجاد رابطه بین ساختار های چهارگانه سیاسی(مدیریت) ، اقتصادی، حقوقی و فرهنگی نهاد دولت نوین در عراق شکل گیرد.(۳۱)

- اگر چه ، با وارد ساختن فشار به آمریکا از طرقی مانند : تهییج احساسات ملی - مذهبی و افزایش خشونت ، آمریکا نیز در برخی از رفتارهای خود تجدید نظر می کند ، همچنانکه در زمینه مواردی چون : دادن نقش بیشتر به سازمان ملل و...، در الگوی رفتاری خود تا حدودی ، البته به صورت تاکتیکی

تعدیل نموده ، اما باید گفت که تهییج احساسات و تسری خشونت گزینه های مخالف با منافع ملی عراق در میان مدت می باشند.

در واقع ، وجود یک گذشته منفی به خودی خود می تواند نیروی محرکی برای مطرح نمودن تغییرات و تحولات مثبت باشد. ضمن اینکه، عوامل تغییر دهنده نیازمند حمایت بین المللی است، اما باید تاکید نمود ،تغییرات گسترده‌ای که مورد نیاز عراق است، تنها از داخل کشور قابل انجام است .

به هر حال ، در میان مدت ،تا اندازه زیادی ، آینده عراق ، با میزان توانایی مردم کشور برای پرداختن به مشکلات ساختاری کشور و پرداختن به معضلات موجود در یک چارچوب دموکراتیک و در قالب ائتلاف منصفانه رقم خواهد خورد.

با توجه به سطور پیشین ، می توان به چنین روندی خوشبین بود .اما،چنانچه روند کنونی در چارچوب ترکیب فعلی دولت موقت ، به احتمال ضعیف باچالش مواجه شود ،رویکرد بعدی،پیگیری یک رهیافت فدرالی خواهد بود و این رهیافت احتمالا "هیچگونه تغییری را در مرزها ایجاد نخواهد کرد.

در پایان باید گفت ، گر چه امیدهای مردم عراق در گذشته با واقعیت‌های تلخی تباه شده و این مسایل از نظر روانی آثار مخربی بر ذهن مردم و نخبگان بر جای نهاده است، همچنین ، خشونت های فزاینده طی ماههای اولیه پس از سقوط رژیم بعثی ، چشم انداز خوشایندی از آینده ارائه نکرده است ، اما نگارنده، با تحلیل شرایط کنونی مبتنی بر مفروضه فوق ،معتقد است، می توان به آینده عراق امیدوار بود.

پیوست(۱) جدول ساختار مذهبی ـ قومی عراق در۱۹۷۴(۳۴)

گروه مذهبی ـ قومی	درصد جمعیت
مسلمانان	
عربهای شیعه	۵۱/۴
عربهای سنی	۱۹/۷
کردهای سنی	۱۸/۴
ایرانی های شیعه	۱/۲
ترکمن های سنی	۱/۱
ترکمن های شیعه	۰/۹
کردهای شیعه	۰/۶
غیر مسلمانان	
مسیحیان	۳/۱
یهودیان	۲/۶
یزیدی و شبک	۰/۸
صائبین	۰/۲

دولت بعثی عراق هیچگاه آمار واقعی و رسمی اقلیت ها را منتشر نکرده است و همگی آمار قدیمی می باشد.

پیوست (۲) ، جامعه شناسی سیاسی گروههای معارض اسلامی عراق

ردیف	نام گروه	شاخص طبقاتی اعضا	سطح پیکارجویی	رهبری	نفوذ اجتماعی	محل فعالیت	وضعیت کنونی
۱	جماعه‌العلما	علما	متوسط	جمعی	متوسط	عراق و ایران	رسمیت وفعالیت ندارد
۲	حزب الدعوه	طبقه متوسط و پایین	زیاد	جمعی	زیاد	ایران، سوریه و انگلستان	فعال
۳	الدعوه الاسلامیه	طبقه پایین	متوسط	جمعی	زیاد	ایران	فعال
۴	مجلس اعلای انقلاب‌اسلامی عراق	گروه حکیم، سایر گروهها مشارکت‌ندارند، طبقه بالا	زیاد	نفرجمعی	متوسط	ایران	فعال
۵	سازمان عمل اسلامی	طبقه متوسط و پایین	زیاد	نفرجمعی	متوسط	ایران	فعال
۶	عمل اسلامی (جناح شیخ حسینی)	پایین	کم	فردی	کم	-	غیر فعال
۷	جنبش مجاهدین انقلاب‌اسلامی	پایین	زیاد	جمعی	متوسط	عراق و ایران	فعال
۸	سپاه بدر	پایین	زیاد	جمعی	متوسط	عراق	فعال
۹	اتحادیه‌اسلامی ترکمانان‌عراق	پایین	کم	جمعی	کم	عراق وایران	نیمه فعال
۱۰	جندالا مام	پایین	کم	نفرجمعی	کم	ایران و عراق	نیمه فعال
۱۱	کنگره ملی عراق (I.N.C)	بالا	متوسط	جمعی	متوسط	کردستان عراق	فعال
۱۲	اتحادیه میهنی کردستان	متوسط، پایین	زیاد	جمعی	زیاد	کردستان عراق	فعال
۱۳	حزب‌دموکرات کردستان	متوسط، پایین	زیاد	جمعی	زیاد	کردستان عراق	فعال
۱۴	حرکت‌اسلامی کردستان	متوسط، پایین	متوسط	نفرجمعی	کم	کردستان عراق	فعال

پی نوشت ها

۱- منظور از جایگاه منصفانه، این می باشدکه در نگاه اول یکی از الزامات فرآیندهای واقعی دموکراتیک این است که قطع نظراز عنوان یا چارچوب نظام سیاسـی آینده عراق ،گروه شیعیان، به لحاظ اکثریت ۵۵٪ جمعیتی از جایگاه غالبی در ساختار سیاسی آتی برخوردار گردند .اما ،نگارنده معتقد است، متغیر هایی چون :استراتژی آمریکا در عراق ،گرایشات اتحادیه اروپایی و دیدگاههای برخی کشورهای همسایه از جمله: ترکیه ، عربستان،اردن ، کویت به نوع حکومت آینده عراق و از سوی دیگر ساختار نهادینه شده داخل عراق که دست کم طی سه دهه گذشته ، سنی ها قدرت مسلط آن بوده اند ،تجارب متراکم ، بینش واقع بینانه و گرایشات برخی از رهبران میانه رو گروههای معارض شیعی و... مجموعه عواملی است که به نظر می رسد در عمل شیعیان را به چنین جایگاهی جایگاهی که در آن قدرت مسلط و غالب نخواهند بود- خواهد رساند، این در حالی است که در شرایط کنونی اکثریت عددی و کیفی (رئیس شورای حکومت انتقالی شیعی وعضو حزب الدعوه می باشد) شورای انتقالی از آن شیعیان می باشد.

۲-گی ، روشه ،تغییرات اجتماعی ،ترجمه منصور ، وثوقی ،(تهران:نشر نی ۱۳۶۸)،ص ۱۲۳.

۳-ألایدر رایسدل و جرالد. اچ و بلیک ، جغرافیای سیاسی خاور میانه و شمال آفریقا ، ترجمه ، دره ، میر حیدر ، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی ، (۱۳۶۹) ص ۲۱۳ .

۴-کندال و دیگران ، کردها ، ترجمه ، ابراهیم ، یونسی ، (تهران : روز بهان ، ۱۳۷۰)، ص ۱۷۵.

۵ - علی ، بیگدلی ،تاریخ سیاسی- اقتصادی عراق ، (تهران: میراث ملل و ۱۳۶۸) ص ۷۶.

6- Michael M.G unter. The kord of Iraq and Hope.(st martins prees New york 1992)p.7.

7- george.j. church of Mercy time ,Apr.29.1991.p.41

۸ - منو چهر ، پارسا دوست ، نقش عراق در شروع جنگ ،همراه با بررسی تاریخ عراق و اندیشه های حزب بعث، چاپ اول (تهران : شرکت سهامی انتشار ، ، پاییز ۱۳۶۹) ص ۱۰.

۹- علیرضا ، سلیمانی ،نگرش جامعه شناختی به پایگاه دولت نظامی در عراق مجله سیاست دفاعی ، شماره ۲۶-۲۷ ،(سال ۷ تهران: پژوهشکده علوم دفاعی دانشگاه امام حسین ، بهار و تابستان ۱۳۷۸)،ص ۱۰۲.

۱۰ - ساموئل ،برگر ،صدام ، ریشه تمام مشکلات عراق ، ترجمان سیاسی ، (سال پنجم ، شماره ۲۵ ،۱۳۷۹/۳/۴ به نقل از :فایننشال تایمز ، (۴ مه ۲۰۰۰) ص ۲۷.

۱۱ - سعید ، حجاریان ، ساخت اقتدار سلطانی ،آسیب پذیری ها و بدیل ها ، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی ، (تهران : انتشارات اطلاعات ، سال ۹ شماره ۷-۸، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۴) ص ۴۸ و نیز نگاه کنید به :, Bendix reinhard(1962) Max weber:A intellectual Portait Earden city N.Y.Double day and co.

۱۲- سمیر ،الخلیل ، جمهوری وحشت ،ترجمه احمد، تدین ، (تهران : طرح نو ۱۳۷۰) صص ۴۲-۳۶.

۱۳- اختلاف های درونی حزب الدعوه به دهه ۶۰ برمی گردد،ترجمان سیاسی شماره ۱۵۰ ،(دوشنبه ۱۳۷۷/۷/۲۷) ،همچنین ، مصاحبه نگارنده با ابویاسین ،(تهران: مجلس اعلای انقلاب اسلامی،(۱۳۸۰/۳/۵).

۱۴- داده های پیوست(۲) و برخی یافته ها و تحلیل های دیگر در زمینه جامعه شناختی گـروههای معـارض عراقی بر اساس تحقیقات میدانی نگارنده طی یک دهه اخیر پیرامون این جنبش می باشد.

۱۵ - روز نامه اطلاعات ، شماره ۱۶۲۷۷ ، (پنج شنبه ،۱۶ اسفند ، ۱۳۶۹).

۱۶- حسین ، سیف زاده ، شیعیان در عراق (معرفی کتاب) ، مجله سیاست خارجی ، سال دهم ، شماره ۱ ، (تهران : دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت خارجه ،بهار ۱۳۷۵) ، ص ص ۳۷۶-۳۷۱.همچنین بنگرید به: حسن، العلوی ، شیعه و حکومت در عراق ، مترجم ، محمد نبی ، ابراهیمی ، (تهران : حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی ، ۱۳۷۶) صص.۴۱-۴۰

۱۷- ماهنامه دیدگاهها و تحلیل ها،شماره ۱۶۹،دفترمطالعات سیاسی و بین المللی وزارت خارجه ،ص.۱۰

۱۸-محمود ، سریع القلم ، عراق جدید ، خاورمیانه جدید ، پی آمدهای نظری برای ایران ،فصل نامه مطالعات خاور میانه،سال نهم ، شماره ۴ ، مر کز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، زمستان ۱۳۸۱ ، ص ۲ .

۱۹- جک .سی ،پلینو و روی ،آلتون ،فرهنگ روابط بین الملل ،ترجمه ، حسن

پستا ،(تهران : انتشارات فرهنگ معاصر، ۱۳۷۵)، ص۱۸.

۲۰ - عبدالعلی، قوام ، اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل ، تهران : انتشارات سمت ، ص ص۶۲-۶۱ .

۲۱- ماهنامه دیدگاه ها و تحلیلها ،همانجا.

۲۲- سریع القلم ،پیشین ،ص ص۹-۳.

۲۳- قطعنامه(۹۸۶) ، مصوب(۱۳۷۳/۱۲/۲۳) ، شورای امنیت سازمان ملل ، روزنامه اطلاعات ، (۱۳۷۳/۱۲/۲۴) .

۲۴- دیدگاهها و تحلیل ها ،همانجا.

۲۵- سریع القلم ،همانجا .

26- Barthe, E. A. and Noel, D.L 1972 . conceptual Frameworks 5:333-4-8.

27-Horowitz,D.L.Ethnic Group in conflict, Berkeley: University of California press.. p.82.

۲۸- تد رابرت ،گار ، برخوردهای فرقه ای وامنیت جهان ،اطلاعات سیاسی و اقتصادی ،سال ۱۱ ، شماره ۷-۸ ،(فروردین و اردیبهشت ، ۱۳۷۶)، ص ص ۵۹-۵۷.

29-http:/WWW.CNN.com.Sep.6.2003.

۳۰- برای اطلاع بیشتر رجوع شودبه:علی ،قاسمی ،گردهمایی معارضین عراقی درلندن ،تحولات جهان ۱۰ ،موسسه فرهنگی مطالعات وتحقیقات بین المللی تهران ،چاپ اول (دی ،۱۳۸۱)، ص ص ۸۲-۷۵ .

۳۱- مصاحبه نگارنده با ابو ابراهیم حمودی ،عضو شورای مرکزی مجلس

اعلا ، (تهران۱۳۷۹/۳/۱۶) : و عبدالعزیز، حکیم ،(تهران۱۳۸۱/۱۲/۱۲) : همچنین برای اطلاع بیشتر از چالشهای بین گروههای مجلس اعلا وصدریون رجوع شود به :هفته نامه الجمعه ،شماره های بهار و تابستان۱۳۷۸ ،(محل انتشار:قم).

32-http:/WWW.BBC.com.sep.9.2003.

۳۳- غلامعباس ، توسلی ، نظریه های جامعه شناسی ، چاپ پنجم ، (تهران ، انتشارات سمت ،۱۳۷۴) ص۱۷۶ .

34-Helen Chapin Metzed (Iraq - A Country Study u.s Federal Research Division Library congress, Forth Edition 1990)p.Xiv.

ملت سازی، آینده عراق و سیاست خارجی ایالات متحده

هادی اعلمی فریمان*

مقدمه:

بحث اصلی این مقاله نگاه به عراق از منظر ملت سازی است و در این بررسی با استفاده از تئوری وابستگی متقابل و فرایند جهانی شدن و تئوری ملت سازی، و تاثیرات آن بر اقتصادو سیاست عراق بحث خواهد شد. مفروضه اساسی این است که ایالات متحده آمریکا برای پیگیری منافع مختلف و چند جانبه خود در منطقه خاورمیانه، تلاش دارد تئوری ثبات برتری جویانه(hegemonic stability thesis) را تعقیب نماید و عنصر ثبات و انسجام به هر شکل ممکن این منافع را برآورده خواهد ساخت. بررسی و شناخت سیاست ها و راهبرد های ایالات متحده به شکل چند جانبه و با بررسی همه ابعاد منطقه ای جهانی قابل پیگیری است و از این منظر

* هادی اعلمی فریمان ، فارغ التحصیل کارشناسی ارشد روابط بین الملل از دانشگاه علامه طباطبایی است.

کشور عراق به لحاظ نقش استراتژیک خود عنصر کلیدی درمنافع آینده ایالات متحده خواهد داشت. راهبرد آمریکا در عراق را در رابطه با خود و رقبای جهانی می توان تحت عنوان استراتژی مداخله گرایی گسترش یابنده و در قالب یک جانبه گرایی عمل گرایانه - یا چند جانبه گرایانه نمادین- ارزیابی کرد.

بخش۱

الف: نگرشی اجمالی به پیشینه تاریخی و قومیتی عراق

با پایان جنگ جهانی اول، متفقین معاهده «سور» را در اوت ۱۹۲۰م به عثمانی تحمیل نمودند که طی آن بخش عمده ای از متصرفات آسیایی- اروپایی از این کشور جدا گردید و عراق با اعطای بخشی از امتیاز نفت موصل به فرانسه به سرزمین های تحت قیمومیت انگلیس پیوست.(۱) بدین ترتیب با توجه به مصالح و منافع قدرت های بزرگ استعماری، کشورهای جدیدی در مناطق عربی خاورمیانه شکل گرفت که بعضاً هیچگونه پیوند جغرافیایی و مذهبی یا قومی در آن وجود نداشت و عراق یکی از آن نمونه هاست. بنابراین در سال ۱۹۲۰ م بود که کشور عراق پا به عرصه سیاست بین المللی نهاد و تحت سلطه مستقیم انگلیس قرار گرفت.

از آن زمان حیات سیاسی عراق را می توان به۵ دوره مشخص تقسیم کرد:

۱ - عصر پادشاهی۱۹۲۱ -۱۹۵۸ م(۱۳۰۰ ۱۳۳۷ شمسی)

۲- جمهوری اول۱۹۵۸-۱۹۶۳ م(۱۳۳۷-۱۳۴۲ شمسی)

۳ - جمهوی دوم۱۹۶۳ - ۱۹۶۸ م(۱۳۴۲ ۱۳۴۷ شمسی)

۴ -جمهوری سوم۱۹۶۸ ۲۰۰۳ م(۱۳۴۷ -۱۳۸۲ شمسی)

۵-اشغال نظامی توسط ایالات متحده تاکنون۲۰۰۳ م تاکنون(۱۳۸۲ شمسی)

عصر پادشاهی در عراق بازتابی از اهداف استراتژیک دولت انگلیس و نیز خواست و سلیقه های شخصی ماموران وزارت مستعمرات و وزارت خارجه این کشور بود. در این دوره به ترتیب ملک فیصل، ملک غازی و فیصل دوم به پادشاهی رسیدند؛ و در ۱۹۵۸ میلادی عبدالکریم قاسم با یک کودتای خونین به قدرت رسید و تا ۱۹۶۸ این کشور فراز و نشیب زیادی در عرصه سیاست داخلی و خارجی طی کرد. یکی از ویژگی های مشترک در عصر پادشاهی، جمهوری اول و دوم، ناامنی گسترده داخلی، رقابت های شدید نخبگان حاکم با یکدیگر و مداخله قدرت های خارجی رقیب در منازعه داخلی عراق می باشد. مجموعه این تنش ها و بحران ها نهایتا از ۱۹۶۸ ، نظام حکومتی عراق را به سوی نظامی بسته و توتالیتر سوق داد. از ۱۹۶۸ به تدریج با قدرت گرفتن حزب بعث و شخص صدام، عراق کشور واجد ویژگی های نظام دیکتاتوری گشت. صدام با ایجاد نظامی انحصارگرا در قدرت و اقتصاد متمرکز در نیروهای مسلح همراه با شبکه حمایتی از خود و خاندانش به تدریج عراقی یکپارچه را در دست گرفت. در دوره حکومت بعث، فضای سیاسی بشدت متمرکز و بسته، پایه مشروعیت ضعیف و طیف مخالفان بسیار گسترده بود و رژیم بعث براحتی و در ادوار مختلف به سرکوب مبادرت می نمود.

در سال ۲۰۰۳ م نیروهای ایالات متحده آمریکا و انگلیس با پشتیبانی قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد، عراق را اشغال و به حکومت صدام پایان دادند. علاوه بر پیشینه تاریخی، وضعیت قومیتی عراق نیز قابل بررسی می باشد. جمعیت شیعیان با بیش از ۶۰ درصد، اهل سنت غیرکرد و ۱۱ درصد و سنی کرد ۲۵ درصد باغیرمسلمانان حدود ۴ درصد(۲) ساختار قومیتی کاملا

نامتجانسی را در درون مرزهای این منطقه به وجود آورده است که یکی از مؤلفه های دایمی کشمکش در عراق است. در هر ارزیابی که از وضعیت عراق صورت می پذیرد، مؤلفه قومیتی، نقش اساسی در بازی بازیگران و سیاست های منطقه ای ایفا می کند، زیرا تاریخ سیاسی عراق مملو از منازعه قومیتی بوده است.

ب: نگاهی به روابط ایالات متحده آمریکا و عراق تا قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی

از اواخر جنگ جهانی دوم بود که روابط ایالات متحده و عراق آغاز شد. در ۱۹۴۲م، دولت عراق مشمول مقررات دریافت وام از آمریکا گردید و همین رابطه منجر به روابط دیپلماتیک گردید. پس از قدرت یابی بعثی ها و شکست اعراب در جنگ ۱۹۶۷ م، عراق مناسبات خود را با آمریکا قطع کرد(۳). در آغاز جنگ عراق با ایران و بدنبال شکست نسبی عراق در جبهه های جنگ، واشنگتن استراتژی خود را ایجاد تعادل بین عراق و ایران اعلام کرد و به حمایت های گسترده اقتصادی، سیاسی و نظامی از بغداد پرداخت. آمریکا و عراق در نوامبر ۱۹۸۴ م، روابط دیپلماتیک خود را پس از ۱۷۰ سال قطع روابط، رسماً از سر گرفتند. متعاقباً در دوم اوت ۱۹۹۰ م، عراق کشور همسایه خود، کویت را به اشغال درآورد. مهمترین علل اشغال کویت را می توان مسایل زیر عنوان نمود:

۱- ادعاهای دیرینه ارضی و مرزی که عمدتاً متوجه دو جزیره بوبیان و وربه می باشد که به موقعیت جغرافیایی عراق نیز مربوط است(۴).

۲- منافع طبیعی به ویژه نفت کویت با توجه به ذخایر ٪۱۰ شناخته شده نفت جهان و جهت ترمیم ورشکستگی مالی و بدهی خارجی در آن مقطع(۵).

۳- ایدئولوژی حزب بعث مبتنی بر محور وحدت، آزادی و سوسیالیسم.

۴- قدرت طلبی شخصی صدام.

۵- تلقی بحران عراق از مساعد بودن شرایط بین المللی.

۶ - برون افکنی مشکلات ناشی از داخل عراق در بحران سازی به خارج.

۷ - افزایش فزاینده قدرت نظامی عراق.

پس از اشغال کویت بوش و مشاوران وی، راهبرد آمریکا را بر چهار اصل زیر بنا نهادند:

۱ -عقب نشینی کامل و بی قید و شرط عراق ازکویت.

۲- اعاده حکومت مشروع کویت.

۳- پایبندی به امنیت و ثبات خلیج فارس.

۴- جلوگیری از حمله به عربستان و سایر شیخ نشین ها(۶).

در پی آن شورای امنیت ۱۲ قطعنامه علیه عراق تصویب کرد که آخرین آن مربوط به شماره ۶۷۸ بود که استفاده از کلیه وسایل لازم علیه عراق را در صورت عدم خروج از کویت تا ۱۵ ژانویه ۱۹۹۱ م مجاز می شمارد و در نیمه شب ۱۶ ژانویه ۱۹۹۱ م، جنگ علیه عراق با حضور ۲۸ کشور عضو ائتلاف آغاز گشت و در ۲۷ فوریه ۱۹۹۲ م، بعد از ۶ هفته عملیات شهر کویت آغاز شد و قطعنامه ۶۷۸ زمینه را برای ائتلافی فراهم کرد که باعث شد آمریکا هدایت عملیات جنگی را مدیریت و کنترل کند و مداخله مستقیم نماید.(۷)

سپس در دوره بیل کلینتون با اجرای سیاست چهارده گانه (Duel Containment) اوپک چهارزمینه اجرایی مهم را در قبال عراق پیگیری کرد:

۱ - رژیم بازرسی هیات بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل موسوم به

آنسکام (Uns Com).

۲- اعمال تحریم اقتصادی توسط سازمان ملل متحد.

۳- ایجاد مناطق ممنوع پروازی در شمال و جنوب عراق.

۴- تهدید به اعمال زور و یا انجام حمله نظامی.

سیاستگذاران آمریکا وضعیت مهار عراق را صندوق راهبردی نام نهادند. اجرای سیاست کنترل و نظارت از سوی سازمان ملل متحد به دو شکل نظارت بر تحریم‌های اقتصادی و تحریم تسلیحاتی در دوره ۸ ساله ریاست جمهوری بیل کلینتون استمرار داشته است که از منظر کارکردی، خط مشی زیرا را در بر داشته است:

۱- جلوگیری از پیدایش قدرت فایقه از طریق خط موازنه قدرت بین بازیگران اصلی (عربستان، عراق و ایران)

۲- خودداری از مداخله مستقیم در عراق، با هدف حفظ عراق تحت حکومتی ضعیف، ولی قادر به حفظ ثبات و تمامیت ارضی این کشور.

اما اهداف واشنگتن در دوره ۸ ساله بیل کلینتون در عراق به شرح زیر بوده است:

- حمایت از وحدت و یکپارچگی سرزمین عراق به طور اعلانی و اعمال سیاست های تشدیدگرایانه بحران قومیتی.

- خودداری از ایجاد بی ثباتی های سیاسی حاد که منجر به گسیختگی مدیریت بحران گردد.

- جلوگیری از پیدایش یک حکومت مرکزی مقتدر به رهبری حزب بعث.

- خودداری از تضعیف بیشتر عراق به نحوی که موازنه قدرت موجود به نفع ایران دگرگون نشود.

- امتناع از درگیرشدن نیروهای نظامی در نبرد در خاک عراق.

- توزیع هزینه های حضور نظامی در منطقه بین کشورهای دیگر و در نهایت حفظ منافع آمریکا با پایین ترین هزینه اقتصادی و انسانی.

با انتخاب جرج بوش به ریاست جمهوری آمریکا از سال ۲۰۰۰ م تا ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م، کماکان سیاست تحریم ها و نظارت، استمرار داشته است. اما از ۱۱ سپتامبر شرایط جدیدی در جهان و منطقه حاکم گردید.

ج: از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م تا حمله و اشغال عراق

درباره حادثه ۱۱ سپتامبر مطالب بی شماری نوشته شده است و هر یک از تحلیل گران سیاسی، اقتصادی و امنیتی آن را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار داده اند. آنچه واضح است، این حادثه «روزنه آسیب پذیری(۸)» این کشور را آشکار ساخت و تاثیرات فراوانی در بخش های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و امنیتی آمریکا و جهان گذاشت. از منظر اقتصادی نتیجه حادثه به طور مستقیم وغیرمستقیم ۵۰ میلیارد دلار خسارت درپی داشت که با احتساب زیان ها و ورشکستگی اقتصادی شرکت ها به صدها میلیارد دلار رسید. حمله به ساختمان تجارت جهانی در واقع تهاجم به قلب پولی و مالی و حمله به پنتاگون حمله به اوج قدرت نظامی آمریکا محسوب می شد. به واقع حملات فوق هویت ایالات متحده را هدف قرار دادند. مهمترین اثری که این رویداد در سیاست خارجی برجای گذاشت، خطوط نگران کننده ای از شکل گیری یک نظام تک قطبی خشن در جهان ترسیم می کند که مقررات تعادل آفرین بین المللی در آن، جای خود را به گونه ای از دیکتاتوری جهانی می دهد. جرج بوش که

دولتش را براساس فلسفه راست گرایانه افراطی متکی بر مفاهیم مسیحی قرون وسطایی تشکیل داده بود، وزارت خارجه و سایر نقاط کلیدی را به معتقدان این مفاهیم سپرد.(۹) به طور خلاصه می توان تاثیرات کلان ۱۱ سپتامبر بر سیاست خارجی آمریکا را مسایل زیر برشمرد:

۱- مهمترین تاثیر آن آگاهی جدید از هم پیوستگی امنیت ملی و امنیت جهانی است. این شوک وارده نشان داد که امنیت کشورها بیش از هر زمان دیگر یک امنیت منطقه ای و جهانی است و امنیت همه کشورها با هم تعریف می شود.

۲- حرکت به سوی جهان تک قطبی با یک جانبه گرایی عمل گرایانه - چند جانبه گرایی نمادین - از دیگر تاثیرات است.

۳- پدیده تهدید نامتقارن در جهان عمده شده است.

۴- استفاده آمریکا از حرکت ۱۱ سپتامبر در فرصت های حاصله برای منافع ملی خود، همراهی و همسویی از طرف قدرت های بزرگ و کشورهای منطقه که با انگیزه های گوناگون همانند ترس و پاداش یا مخلوطی از انگیزه های اخلاقی و مادی انجام می شود که ممکن است تبدیل به ساختار ممتد با سلطه طلبی آمریکا شود.

۵ - اهمیت استراتژیک جنگ های اطلاعاتی در سه سطح ملی، منطقه ای یا جهانی همراه با اجرای عملیات نظامی

۶- امنیتی شدن هویت

۷- ورود شبه دولت های استراتژیک به جمع بازیگران نظام بین الملل، همانند گروه القاعده، نکته قابل تامل، قدرت این گروه هاست.

۸- انقلاب نرم افزاری و سخت افزاری در مسائل امنیتی(۱۰).

پس از حادثه، طرفداران دکترین رهبری جهانی ایالات متحده آمریکا به عملیاتی کردن راهکارهایی در عرصه داخلی و بین المللی پرداختند. جرج بوش در نخستین سخنرانی سالانه خود معروف به نطق وضعیت کشور در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ در کنگره، عراق، ایران و کره شمالی را محورهای شیطانی دانست و آغاز جنگ علیه ترور و حکومت های محور شیطانی را اعلام کرد. واژه به کار رفته امپراتوری شیطانی (Evil empire به اشتباه شرارت ترجمه شده است) بود. این سخنان ریشه دار در مفاهیم مسیحی قرون وسطایی، اساس رویکردی میلیتاریستی را بنانهاد و موجب شد دنیا در تقسیم بندی اعضای هیات حاکم آمریکا به دو بخش موافق و مخالف تقسیم بندی شود(۱۱). و اظهارات مهم بوش پیامدهای زیر را داشته است:

- خروج یکجانبه از پیمان ABM .(Anti Ballistic Missile)
- ایجاد گسستگی در اجماع بین المللی.
- حاکمیت نظامی، سیاسی و اقتصادی آمریکا به صورت یکجانبه و به حاشیه راندن اروپا و روسیه.
- تحولات در قیمت نفت جهان.
- استفاده از قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل متحد در صورت لزوم.
- حمله به سه کشور موصوف در زمان های مقتضی(۱۷).

پس از این وضعیت، تمرکز آمریکا بر عراق شدت یافت. سابقه قبلی به آخرین بحران در روابط عراق و سازمان ملل متحد باز می گردد. با مخالفت عراق، بازرسی ها از دسامبر ۱۹۹۸ عملاً به بن بست رسید و از این تاریخ همزمان با بمباران محدود عراق هیچ بازرسی در عراق حضور نیافت و روابط سازمان و عراق پایان یافته تلقی شد.(۱۳) ابتدا آمریکا به افغانستان حمله کرد و سپس با

پوشش تبلیغاتی و عملیاتی، اقداماتی را علیه عراق آغاز کرد.

مهمترین اهدافی که ایالات متحده از حمله به عراق برشمرده را می توان مسایل زیر عنوان کرد:

۱- از نظر مفهومی آمریکا استدلال کرد که بدلیل تجمیع سلاح های کشتار جمعی و حمایت از تروریسم، تغییر رژیم عراق یک ضرورت استراتژیک است. این هدف بر مبنای استدلال های:

- «سرنگون کردن رژیم عراق به مثابه دفاع از تمدن است»- جرج بوش.

- «گامی به پیش در حمله نهایی برای کسی که سلاح کشتار جمعی در اختیار دارد» - هنری کیسینجر.

۲- نظام عراق تعداد زیادی از اعضای القاعده را که نماد تروریسم است، پناه داده است.

۳- تحلیل گران شبه توافقی بر این مبنا دارند که رییس جمهور برای خروج از بحران های موجود در جامعه ای که قدرت در آن مقدس است وبرای تحکیم هژمونی و اعتبار از دست رفته ناشی از حمله۱۱ سپتامبر، باید عراق را مورد تهاجم قرار دهد.(۱۴)

۴- خصومت شخص خاندان بوش با صدام(۱۵)

۵- ایجاد حاشیه امن برای اسراییل با۳ هدف:

الف: اینکه ایالات متحده پس از اشغال عراق در منطقه خاورمیانه بی واسطه عمل می کند، لذا نیازی به نماینده برای عمل از جانب این کشور ندارد.

ب: حذف کشور عراق از مبادلات استراتژیک در منازعه اعراب و اسراییل برای ایجاد برتری به نفع اسرائیل(۱۶).

۶- تجزیه عراق به بخش های کوچکتر یا تغییر شکل در جغرافیای سطح منطقه.

۷- براندازی صدام و حزب بعث(۱۷).

۸ -کاهش ظرفیت های بنیادگرایی اسلامی و رادیکال از طریق ایجاد منطقه آزاد تجاری و منطقه ارتباطاتی.

اما از میان این اهداف، مهمترین هدف اعلان وجود تسلیحات کشتار جمعی بود و همه موارد موجب شد تا ایالات متحده باهمراهی نیروهای انگلیسی در عرض سه هفته عراق را اشغال و سپس عدم یافتن سلاح های کشتار جمعی، تبدیل به بحران مشروعیتی برای دو کشور اشغال گر گردد.

بخش دوم

الف: وابستگی متقابل، جهانی شدن در پروژه عراق با هدف ثبات‌سازی

در این بخش تلاش می شود تا با طرح ۳ تئوری وابستگی متقابل، ملت سازی و جهانی شدن، پروژه عراق در منطقه خاورمیانه تحلیل شود. مدلی که ایالات متحده آمریکا درقبال عراق در پیش گرفته است، همخوانی بسیار زیادی با مدل اشغال آلمان هیتلری و بازسازی این کشور و مدل اشغال افغانستان و براندازی حکومت طالبان دارد و بسیاری از الگوهای آن در قضیه عراق تکرار گشته است. در هر مورد ایالات متحده آمریکا بدنبال ایجاد ثبات(Stability) بوده است. راهبرد اتخاذ شده آمریکا در قبال عراق بازدارندگی از تروریسم با اشکال تسلیحات کشتار جمعی بوده است. استراتژی بازدارندگی آمریکا در قبال بحران عراق مبتنی بر این گزاره بوده است که اگر قرار است بازدارندگی موثر واقع شود، باید

چالشگران امنیتی آگاه باشند که نه تنها خسارت ناشی از اقدام به عمل ممنوعه (خشونت و ترور) می تواند بر مزایا و دستاوردهای حاصله از آن پیشی گیرد، که در صورت ارتکاب آن کشور بازدارنده به اعمال چنین خساراتی اقدام خواهد کرد و سپس این تقابل شکل جدی به خود می گیرد.

تئوری وابستگی متقابل، معطوف به جنگ و تجارت است که بیشتر برای توجیه وضعیت اروپا از سال های ۱۹۳۰ م به بعد مطرح شده است. طبق آن برای بهبود وضعیت ملی کشورها دو راه متفاوت وجود دارد:

۱- کشورگشایی از طریق کاربرد نیروی نظامی

۲- توسعه اقتصادی با حمایت تجارت خارجی

تاریخ غرب و جهان، مملو از روش اول بوده است و برای توجیه وضعیت فعلی نیز به نظر می رسد نیازی به همانگویی ها نیست، بلکه اتخاذ یک تئوری مانند وابستگی مطابق می تواند به حل معما کمک کند. انتخاب یکی از دو روش به مقایسه سود و زیان جنگ با سود و زیان تجارت بستگی دارد. حداقل ۴ متغیر فرعی در سود و زیان کشورها مؤثرند.

۱- کم و کیف وابستگی متقابل و آزادی، گرچه احتمالاً حمله نظامی منابع کشور مورد تهاجم را از میان می برد اما ملاحظات بعدی باید لحاظ شود

۲- تغییر ارزش صلح بر اساس منافعی که از توسل به جنگ انتظار می رود

۳- شرایط فنی و نظامی و اجتناب ناپذیری جنگ عمده

۴- میزان یادگیری اجتماعی و تاثیر آن بر متغیرهای مذکور (۱۸)

با این شرایط بوده است که کشورهای قدرتمند همواره کشورگشایی از طریق کاربرد نیروی نظامی را پیگیری کرده اند. در این تئوری مهمترین مولفه،

نفت عراق است. عراق بعنوان دومین کشور نفت خیر پس از عربستان با۱۱۲ میلیارد بشکه ذخایر اثبات شده و ذخایر احتمالی تا۲۲۰ میلیاردبشکه برآورد می شود. مجنون، بزرگترین میدان نفتی کشف شده در عراق است که ذخایر اثبات شده آن،۳۰ میلیارد بشکه برآورد می شود. ۷۰درصد ذخایر گاز طبیعی عراق به صورت گاز همراه نفت و ۲۰ درصد مربوط به میدان های گازی مستقل است. ذخایر اثبات شده گاز طبیعی در زمان حاضر ۱۱۰ تریلیون فوت مکعب برآورد می شود و علاوه بر آن ذخایر شناخته نشده و احتمالی گاز این کشور حدودا ۱۵۰ تریلیون فوت مکعب تخمین زده می شود(۱۹).

نفت و گاز بعنوان ذخایر زیربنایی عراق یکی از عناصر کلیدی در برنامه ریزی استراتژیک ایالات متحده است تا زمینه تهاجم به این کشور را در کنار دیگرعوامل پیگیری کند. امید به بازگشت سرمایه و هزینه های انجام شده به ایالات متحده در صورت ایجاد ثبات اقتصادی یکی از اهداف سیاسی آمریکا در آینده است. مسلم است که اقدام به هزینه ۱۰۰ میلیارد دلاری برای اشغال عراق تنها برای کمک به مردم عراق یا بهبود وضعیت حقوق بشر یا دموکراسی سازی در عراق نیست. این مولفه های زیربنایی عامل ایجاد ثبات سیاسی و نهایتاً بهره برداری اقتصادی می گردد. قدرت های خارجی همواره از جنگ برای تجارت گسترده تر سود جسته اند. اما با وجود این استدلال، بازسازی عراق چالش ها و مخاطراتی را در پی دارد که بدون در نظر گرفتن چالش های امنیتی و سیاسی و با توجه به اینکه تئوری وابستگی متقابل به تجارت بعنوان مولفه ای مهم نظر دارد، لذا تنها چالش های اقتصادی را ذکر می کنیم.

در سال ۱۹۸۰ م عراق با۱۲۸ میلیارد دلار تولید ناخالص ملی،۳۶ میلیارد دلار

ذخایر ارزی و درآمد سرانه ای بالغ بر ۴۰۰۰ دلار وضعیتی کاملاً مطلوب داشت، اما در آستانه قرن۲۱ قبل از جنگ مارس ۲۰۰۳ تولیدناخالص ملی به یک سوم سقوط کرد و بدهی خارجی از مرز ۳۸۰ میلیارد دلار گذشت. برای رسیدن به سطح سال ۱۹۹۰ ، مستلزم سه سال وقت و ۶۰ میلیارد دلار هزینه است و برای رسیدن به افزایش تولیدناخالص ملی به میانگین متوسط ۱۰ سال زمان و ۶۰۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری نیاز دارد.

بخشی از چالش ها بصورت فهرست وار در این بخش عبارتند از:

۱- مطالبات و بدهی های خارجی عراق

۲- تخریب بخش هایی از تاسیسات نفتی

۳- نامشخص بودن وضعیت قراردادهای موجود

۴- نامشخص بودن صادرات وحضور در اوپک

۵- تعهدات ناشی از برنامه های نظامی در ادغام باپروژه های نفتی و مشکلات موجود در نحوه پرداخت

۶- مشکلات ناشی از نحوه راه اندازی تاسیسات نفتی

۷ - مشکلات ناشی از اصلاح امور اقتصادی در بخش تثبیت ارز ، اصلاح سیستم بانکی و بازار بورس، اصلاح سیستم مالیاتی و تثبیت قیمت ها وکاهش یارانه ها(۲۰)

درخاتمه لازم به توضیح است نزول نسبی و غیرقابل انکار برتری اقتصادی ایالات متحده با توجه به بهبود اوضاع اقتصادی اروپای غربی و ژاپن که بار آن بر عهده آمریکا بود، برخی را به این باور رسانده است که وضعیت فعلی ایالات متحده شبیه بریتانیای کبیر در اوایل قرن۲۰ است و حتی مهمتر اینکه آمریکا

محکوم به تکرار تجربه سایر قدرت های امپراتوری است و فرایند انحطاط و تباهی آمریکا چندی است که آغاز شده است(۲۱).

گرچه ممکن است استدلال شود اندیشه افول قدرت فراگیر آمریکا نابجا و عجولانه است، اما بحث درباره آن است که توانسته است مباحث و تفکراتی درباره روش های جلوگیری از انحطاط و چگونگی احیای قدرت جهانی آمریکا ایجاد کند و سیستم حقوقی آمریکا مدام بر نوسازی در شیوه ها دست زند. با این حال با استفاده از تئوری وابستگی متقابل بر مبنای جنگ و تجارت می توان بخشی از پروژه اشغال گری عراق را تحلیل نمود. مساله امنیت در کشورهای توسعه نیافته با توجه به نیازهای مختلف آنان در مقاطع مختلف و حسب مقتضیات تعریف می شود. مدرنیته وپست مدرنیسم، مولفه های حاکمیت را تضعیف کرده است. زیرا در دیدگاه پست مدرنیسم دولت به عنوان نماد هویت ملی و دولت متمرکز مدرن، حزب و اعمال سیاسی آنها به عنوان کانال های یگانگی و تصورات جهانی، نفی می گردد(۲۲).

این تحولات در حالی در غرب روی می دهد که کشورهای جهان سوم هنوز تجربه دولت متمرکز ومدرن را به درستی تجربه نکرده و ساختارها و کارکردها به سوی تکمیل حاکمیت دولت- کشور اهتمام دارد. این تناقض موجب شده است کشورهای در حال توسعه موضوعات اصلی بازی قدرت در سیاست بین الملل شوند و به همین جهت تماماً درگیر جنگ های ویرانگر منطقه ای می شوند. از سوی دیگر امنیت کشورهای توسعه نیافته به طور اجتناب ناپذیری با فرایند دولت سازی پیوند خورده است. کشورهای توسعه نیافته بسیار دیر وارد این فرایند شده و از سوی دیگر این فرایند را به طور ناقص طی کرده اند.

درنتیجه تعریف ماهیت امنیت را کشورهای توسعه نیافته بنا به شرایط موجود تعریف می کنند. از این نظر گرایش ها و نگرش های امنیت غرب به طور عمده بسوی منبع ناامنی درخارج از مرزها و عمدتاً در سیستم منطقه ای و بین المللی است، ولی برای کشورهای توسعه نیافته مساله امنیت و ناامنی درارتباط با آسیب پذیری های درون مرزی و برون مرزی که دولت را مورد تهدید قرار می دهند، مورد بررسی و ارزیابی قرار می گیرند.(۲۳)

این وضعیت ناقص در کشورهای منطقه از جمله عراق نیز وجود دارد که مشمول طیف توسعه نیافته هاست. با این نظریه می توان علل منازعات متعدد عراق را در پروژه ناتمام دولت سازی و فقدان امنیت جست و جو کرد. فرایند ناقص چارچوب دولت - ملت در عراق از ابتدای تاسیس کشور، موجب رقابت ها و منازعه گسترده در میان نخبگان شده است. ویژگی های قومیتی در داخل عراق و فقدان الگوی مناسب برای سهیم شدن اقوام در قدرت موجب شد تا دیکتاتوری پدر سالارانه ای در عراق شکل گیرد که طبق آن ۱- امر سیاست شخصی شود ۲- تقرب و غیررسمی بودن وستیز متوازن، ویژگی دایم آن باشد و لیاقت نظامی گری و توجه دینی از سایر صبغه ها باشد.(۲۴)

این رژیم ها از جمله عراق به طورعمومی غیرمشارکتی بوده است و اکنون با سقوط حزب بعث و صدام، نیروهای انگلیسی و آمریکایی وارث سرزمینی شده اند که فاقد زیرساخت های دموکراتیک است و نهادها و سیستم اداری ناقص کماکان در آن حاکم است. تشکیل هر نوع سیستم حکومتی مستلزم تعریف های اساسی و پیکره بندی مناسب خواهد بود. فرایند دولت سازی در درجه اول نیازمند تعریف و نوع حکومت با توجه به بافت جمعیتی و قومی

منطقه است. محصول اولیه دولت سازی، ایجاد امنیت نسبی و متعارف است. در حال حاضر با توجه به شرایط حاکم بر عراق و ناامنی موجود، گزینه های زیادی در حال پیگیری است. تلاش ایالات متحده آمریکا در جهت سهیم کردن سایر کشورها(۳۰ کشور) یا سازمان ملل متحد در عملیات حفظ صلح از این منظر قابل بررسی است.

برهم زنندگان امنیت، در پی تغییر وضع موجود هستند تا بازیگران درگیر در عرصه عراق افزایش یابند، اما تعداد بازیگران مانعی جدی برای ثبات سازی خواهد بود.

دولت سازی فعالیتی چند جانبه است که محصول اولین آن ثبات سیاسی و به تبع امنیتی و سپس ساماندهی امور اقتصادی است. با این حال دولت سازی در عراق نیازمند فعالیت گسترده است. از زمان اشغال کامل و إعلام تغییر حکومت به طور رسمی فعالیت های ایالات متحده حول این قضیه بوده است. ریچارد مایرز رئیس ستاد مشترک ارتش آمریکا گزینه خروج از عراق را زمانی مناسب می داند که:

۱- شورای حکومتی تاسیس گردد.

۲ - قانون اساسی جدید تدوین شود.

۳- خدمات زیربنایی به سامان برسد.

۴- اوضاع اقتصادی مردم بهبود یابد(۲۵)

در این باره مباحث زیادی حتی درباره تحویل عراق به سازمان ملل متحد وجود دارد. استدلال کنندگان این نظریه ابراز می دارند که تشکیلات سازمان ملل بیش از آمریکا قادر به ایجاد صلح و ثبات در عراق است و به دلیل رشد

احساسات ضد آمریکایی، این تحویل به نفع آمریکاست، زیرا مالیات دهندگان آمریکایی از پرداخت ۸۵ درصد هزینه های اشغال، ناراضی هستند.(۲۶)

با این حال بنظر نمی رسد که ایالات متحده تمایلی به تحویل کامل عراق به سازمان ملل داشته باشد.

در حال حاضر طرح فدراتیو عراق مطرح است. در نظام فدرالی دو گرایش متضاد با هم آشتی داده می شوند: اول علاقه به خودمختاری و دوم کشش به سوی تشکیل یک جامعه کل که همه جماعات عضو را دربر گیرد، لذا فدرالیسم باید ارضا کننده حس استقلال طلبی ملت های کوچک در قالب ضرورت به توسعه کمی و کیفی باشد.

در تحقق دولت - کشور فدرال سه قانون پیشنهاد شده است که شامل قانون فرا داشت (لزوم تحقق نهادهای مشترک با صلاحیت و اختیارات فراگیر کلیه اعضای دولت فدرال)، قانون خودمختاری (هر منطقه یا ایالت دارای صلاحیت سیاسی و سازمانی ویژه باشد) و قانون مشارکت (استقلال نسبی در عین سپردن حاکمیت به دولت مرکزی) می باشد(۲۷) البته تشکیل فدرالیسم نیازمند فرهنگ مشارکت جویانه گسترده و عنصر همکاری در سطح عالی است. در شرایط کنونی عراق و با توجه به بافت قومیتی و عشیره ای و میزان تعصب عشیره ای و سهم خواهی گسترده هر یک از اقوام بعید به نظر می رسد این فرهنگ را بتوان به عراق القا کرد. طبق اطلاعات موجود، ساختار فدراتیو عراق از ۴ ایالت شمالی ، مرکزی، فرات اوسط و جنوبی تشکیل می گردد و سازوکارهای ریاستی آن بر مبنای انتخابات خواهد بود. وزارتخانه های مهم و استراتژیک مانند وزارت خارجه، نفت و دفاع، انحصاراً در اختیار دولت مرکزی است. یک نکته مهم در

طرح فدرالیسم، برابری ایالت ها به طور کامل با یکدیگر است. با توجه به اینکه ساختار قومیتی عراق از تعادل یکسانی برخوردار نیست و از ۶۰ درصد (شیعه) تا ۴ درصد (سایر اقلیت ها) را در بر می گیرد، لذا در آینده این برابری دچار مشکل خواهد شد. تجربه سیاسی در عراق نشان داده است که شیعیان در عراق با هدف دستیابی به حقوق و شناسایی سیاسی، خود را بسیج می کنند و هیچ ادعای جدایی طلبی در قالب خرده کشور ندارند، اما اکراد بیشتر گرایش به خودمختاری کامل (یا تشکیل کشور مستقل) داشته و ماهیت فعالیت آنها ناسیونالیسم قومی است و سایر اقلیت ها از وزن و اعتبار چندانی برخوردار نیستند. با این حال چه نسخه ای را می توان برای عراق آینده تجویز کرد؟

ب: مدل دموکراسی انجمنی

بدون شک افراطی ترین مسیر برای حل منازعه موجود میان اقوام عراقی و نیروهای اشغالگر، بازسازی نظام حاکم به گونه ای است که مرزهای سرزمین آن تطابق بیشتری با مرزهای اجتماعی و فرهنگ موجود میان مردم داشته باشد و راه آن از مسیر جنگ های داخلی ویرانگر می گذرد که همانا تجزیه و تبدیل عراق به خرده کشور است.

«الیز بولدینگ» معتقد است که شریک کردن گروه های قومی در قدرت به حل مسایل ساختاری اساسی دولت های معاصر کمک خواهد کرد.(۲۸) گرچه صدام در دوره های مختلف سعی در ایجاد نظامی مشارکت جو داشت و بخشی از مقامات را از اکراد یا شیعیان یا مسیحیان در کابینه انتخاب می کرد، اما به دلیل اینکه حرکت ها فوق صوری و نمادین بود از کارایی و اعتماد لازم برخوردار

نبوده است. شاید یکی از بهترین مدل های موجود استفاده از دموکراسی انجمنی (Constitutional Demo Cracy) باشد. دموکراسی انجمنی مختص جوامع غیرمتجانس و چند فرهنگی است و گرچه ویژه کشورهایی چون هلند و سوئیس است اما اقتباس یک مدل جزیی تر و کاهش انتظارات بیش از اندازه، می تواند عراق را به این نوع مدل هدایت کند. دموکراسی انجمنی در قالب اجزای ۴ گانه زیر قابل ترسیم است:

۱- کوشش آگاهانه و مجدانه رهبران و نخبگان جامعه برای یافتن راه حل باثبات از طریق مقابله با عوامل فرهنگی تفرقه ساز

۲- کوشش نخبگان برای از بین بردن سیاست های رقابت آمیز از جمله انتخابات بر مبنای اکثریت و اقلیت

۳- ایجاد کارتلی از رهبران گروه ها و فرقه های مختلف

۴ -کاربرد اصل نمایندگی تناسبی به جای اصل حکومت اکثریت با اهرم ها و وسایلی نظیر

- ائتلاف بزرگ

- حق وتوی متقابل برای همه گروه های عمده

- حق نمایندگی تناسبی

- خودمختاری هر بخش (۲۹)

درعراق آینده، هدف باید ایجاد همکاری بین گروه ها از طریق نهادینه کردن تکثرگرایی در قالب دموکراسی انجمنی باشد. تنها نقدی که به این نظام وارد است اینکه حکومت نخبه سالاری شکل می گیرد و احتمال تشدید مخاصمات وجود دارد. بسیاری از تحلیل گران معتقدند جامعه عراق با وجود اقدام متعدد،

به ندرت قادر به ایجاد و تحمل نظامی دموکراتیک یا فدراتیو خواهد بود، اما باید با فاکتوری مهم در عرصه جهانی توجه شود، که همانا جهان گرایی است.

جهانی شدن به فرایندی اطلاق می شود که طی آن جریان آزاد اندیشه، انسان، کالا، خدمات و سرمایه در سراسردنیا میسر شده و موجبات رفاه و سعادت بیشتر شرکت کنندگان فراهم می شود. علاوه بر هم پیوندی بیشتر جامعه جهانی، انتشار سهل تر اطلاعات و افزایش حق انتخاب نیز گسترش یافته است. تا قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ چهار چالش عمده درباره جهانی شدن مطرح بود: ابتدا کمک به کشورهای فقیری که سیاست های تعدیل و اصلاحات ساختاری را دنبال می کنند. دوم تقویت ثبات بازارهای بین المللی، سوم کمک به کشورهای کمتر توسعه یافته برای دسترسی بهتر به بازارها و سپس ایجاد ثبات در سیاستگذاری ها کلان اقتصادی جهان(۳۰).

جالب توجه است که تا قبل از ۱۱ سپتامبر، مردم جهان به مضرات آن پرداخته و به مخالفت های جدی با جهانی شدن مبادرت می کردند، اما پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حوادث بعدی فضای مخالفت گسترده (نظیر آنچه در سیاتل، جنوا، کبک، و...) تبدیل به همگانی کردن مزایا و کاستن مضرات آن گردید. جهانی شدن امیدهای فراوانی برای جهانیان ایجاد کرده است اما تحقق این امیدها در گرو مدیریت صحیح فرایند جهانی شدن است.

با این شرایط، ایالات متحده آمریکا سعی دارد عراق را به مرکزی استراتژیک و تاثیرگذار بر منطقه تبدیل نماید که از آن به صدورفناوری ارتباطات، جریان آزاد سرمایه و کالا و فرهنگ سازی طبق الگوهای غرب نماید. اعلام ایجاد منطقه تجاری، گسترش ارتباطات اینترنتی در عراق، ورود فرهنگ آمریکایی و

ترویج بازار آزاد اقتصادی و نظام لیبرال- دموکراسی الگوی آینده ای است که آمریکا درصدد اجرا و تثبیت آن در منطقه است.

یکی از مهمترین اهداف آمریکا تاثیر گذاری بر کشورهای منطقه است. رویدادهای عراق از منظر ایالات متحده در درجه اول باید تاثیر سیاسی و سپس اقتصادی داشته باشد. ایجاد یک دموکراسی پایدار، اصلاح طلبان را در سراسر منطقه تقویت خواهد کرد و آزاد سازی (لیبرالیزاسیون) سیاسی بیشتری را نوید می دهد. اما چنانچه برقراری دموکراسی بروز کشمکش میان کردها، اهل تسنن واکثریت شیعه را سبب شود و یا این روند به دین سالاری شیعه جدید منتهی شود، کل منطقه از اصلاحات رویگردان می شوند. صدام برای رفع و رجوع مشکل قومیتی از سیاست اعمال فشار از بالا، حمایت کرد و درصورتی که رهبران تازه عراق بتوانند این مسایل را به شیوه ای دموکراتیک از میان بردارند، نه تنها نتایج پایدارتری به دست خواهند آورد، بلکه نمونه کارشان طرفداران انطباق و سازگاری قومی- مذهبی در کشورهای دیگر را دلگرم خواهد ساخت.(۳۱)

مدل پیاده شده در عراق در صورت موفقیت در ایجاد پلورالیسم در مراکز مهم شیعه در عراق (نجف و کربلا) همین فرهنگ را به سایر جریانات رادیکال منتقل می کند و سبب تاثیرگذاری و یا تضعیف آنهاخواهد بود و در صورت شکست یا ناتوانی حتی در داخل عراق، جریانات رادیکال تقویت خواهند شد. بنابراین کاهش پتانسیل بنیادگرایی، یکی از مهمترین اهداف آمریکا در ایجاد یک الگوی ملت سازی در عراق خواهد بود

ج: نتیجه گیری: فرایند ملت سازی (Nation-Buiding) در عراق

ملت سازی واژه ای پیچیده و چند جانبه است. برای اولین بار واژه ملت سازی در پیوند با استعمارگران در قاره آمریکا مطرح شده است و اکنون پس از جنگ سرد مجدداً در ارتباط با کشورهایی چون بوسنی، سومالی، کوزوو، آفریقای جنوبی و افغانستان و اکنون عراق مطرح شده است. فرایند ملت سازی زمانی فعال می گردد که دولت ها ناتوان شوند یا شکست بخورند و یا زمانی که در یک منطقه جغرافیایی، اجتماعاتی نامتجانس و ناهمگون و چند قومی با ساختارهای ناقص در نتیجه نظام‌قبیله‌ای، قومی یا عشیره ای وجود داشته باشد که نتیجه این محیط منجر به هرج و مرج گردد. در واقع گام نهادن از مرزهای قبیله، قوم، فئودالیسم به حکومت شخصی و به سوی دولت جدید و مدرن، فرایندی محلی منطقه ای و بین المللی را طلب می کند که تحت عنوان ملت سازی نام برده می‌شود و هدف متمرکز کردن محیط با بوروکراسی منطق و عقلایی است.

برای این امر، تجمیع گروه ها و اجتماعات یا ملل مختلف در درون هویت های سیاسی، هدف قرار می گیرد. تئوری مدرن سازی اشاره به حرکت از جماعات ابتدایی، ماقبل مدرن و عشیره ای به سوی ثبات سیاسی است. برای ملت سازی چند پروسه وجود دارد، ابتدا ایجاد ایدئولوژی یا مکتب ائتلافی و مورد پذیرش نظیر مذهب مشترک، زبان مشترک، گروه قومی، نژاد خاص و یا تحت هر هویت موجود و قابل دسترس.

در درجه دوم، ایجاد جامعه ای ائتلافی برای اقدام در سطوح اجرایی و سوم ایجاد ساختارهای مربوطه به لوازم دولت. روند ملت سازی می تواند تحت کمک بازیگران خارجی یا داخلی صورت گیرد و این پدیده پیچیده ای است که

درجه خطر آن بالاست، زیرا بازیگران، منافع، استراتژی ها و سایر پتانسیل ها را دربر می گیرد، و در صورت شکست به جنگ یا هرج و مرج منتهی می گردد(۳۲)

امروزه ملت سازی باچالش های اساسی از جمله جهانی شدن که هویت زدایی و دولت-ملت زدایی از ویژگی های آن است در تضاد می باشد. زیرا نظام جهانی شدن و ارتباطات، موجب محدویت قدرت عملکرد دولت هاست و موجب درهم شکستن یا حداقل محدودیت مرزها می گردد.

بااین اوصاف پروژه عراق به احتمال زیاد دربحث ملت سازی موردنظر ایالات متحده با مشکلات جدی مواجه خواهد شد. زیرا مهمترین معضلات مربوط به ایجاد هویت واحد است. تجربه سیاسی در عراق ثابت کرده است اقوام موجود قادر به ائتلاف حول محور مشترک یا هویتی عام نخواهند بود. ناسیونالیسم و دوگانگی های منطقه، قبیله گرایی سنی غیرکرد، سنی کرد، شیعیان محافظه کار، شیعیان رادیکال، اقوام تحت تاثیر همسایگان همگی نیروهای گریز از مرکزی را بوجود آورده اند که فراهم کردن چتر هویتی برای آنان تقریبا غیرممکن است.

ملت سازی یک سرمایه گذاری مشترک است که همه نخبگان و بازیگران اصلی و فرعی باید آن را به انجام برسانند و کسب اجماع آرا در این باره در پروژه عراق بسیار دشوار است. یکی از راه های رسیدن به ملت سازی کمک نیروهای خارجی بسان آنچه درقاره آفریقا و در عصر استعمار گذشت، می باشد، اما ورود بازیگر اصلی خارجی منجر به ورود سایر بازیگران منطقه ای می گردد که فاقد منافع مشترک با بازیگر اصلی هستند و هر یک منافع خاصی را پیگیری می کنند که ممکن است مربوط به قلمروهای مذهبی، اقتصادی، سیاسی یا امنیتی

باشد. بنابراین برپایه تئوری ملت سازی، تجمیع منافع منطقه ای دشوار خواهد بود. بخش هایی از این منافع شامل بدهی های معوقه، علایق کشورهای حوزه خلیج فارس و همسایگان عراق می باشد.(۳۳)

سئوال اساسی درباره عراق این است که آیا اساساً ملت سازی و فرایند آن با تمام ویژگی هایی که محصول تجربه غرب و براساس دولت های شکل گرفته در غرب می باشد، قابلیت تسری به کشوری با بنیادهای قومی مذهبی عراق را دارد. این پرسش در دهه ۸۰ و ۹۰ در ارتباط با تسری ملت سازی در اروپای شرقی بعنوان مصادیق کمونیسم و جوامع غیرغربی طبق واقعیات موجود آن کشورها مطرح شد. پاسخ ها متفاوت است. برخی از محققان اظهار داشته اند گرچه دولت های ملی در نقاط مختلف شکل گرفته اند، اما عدم تجانس قومی و گرایشات گریز از مرکز علیرغم همه تلاش ها ناکام مانده است. زیرا زیرساخت های اجرایی و اداری را تاسیس کرده است اما از ایجاد ایدئولوژی هویتی برپایه معیاری خاص مانند نژاد، قبیله، قوم، زبان ناتوان مانده است. این ناتوانی به آتش زیرخاکستر تعبیر می گردد که همواره احتمال بروز منازعه خواهد بود. با این حال اجرای مدل های موجود منسوخ ملت سازی از دهه ۴۰ یا ۵۰ میلادی برای کشوری مانند عراق، با تفاوت های متعدد و ویژگی های خاص و مذهب شیعه یا سنی چگونه قابل اجرا خواهد بود؟

راجرز بروبیکر (Rogers Brubaker) برای جایگزینی مدل سازی سه مدل متفاوت در اروپای جدید پیشنهاد کرده است:

۱- مدل دولت مدنی، دولت و شهروندان بدون توجه به قومیت.

۲-مدل دولت دو یا چندملیتی، دولتی با دو ملت بعنوان هسته مرکزی و یا دو

فرهنگی.

۳-مدلی دوگانه از حقوق اقلیت ها در زمانی که دولت بعنوان یک واحد ملی درک شود اما فاقد ویژگی ملی گرایانه باشد.(۳۴)

اما همه این مدل ها بستگی به وضعیت محیط و منطقه دارد و اجرای آن نیازمند فرهنگ توافق است. در حال حاضر ایالات متحده آمریکا بعنوان نیرویی که عراق را اشغال کرده است با پارادوکس های مختلفی مواجه است که مهمترین آنها وفاق بین شیعیان، سنی ها و اکراد با یکدیگر است، مضاف اینکه هر یک از این اقوام از حامیان منطقه ای قوی در منطقه برخوردارند، لذا تجمیع منافع همگان و روند جهت گیری اقتصادی عراق با توجه به استراتژی های اقتصادی، وضعیتی مبهم و نامشخص را بوجود آورده است. کشور عراق هیچگونه تشابهی با کشورهای اروپای شرقی، بالکان یا آفریقایی ندارد. مذاهب و بویژه شیعیان مهمترین مولفه ای هستند که در استحاله ملت سازی شاید تاثیر کمتری را بپذیرند. لذا تجمیع منافع متضادی که این کشور را سال ها دستخوش کشمکش و منازعه ساخته است، با پروژه ملت سازی که به نظر می رسد از منظر اجرایی نیز روند آن صادقانه و به نفع مردم عراق نیست، به سهولت امکان پذیر نباشد.

پی نوشت‌ها

1-Hisham.B.shanoli. government and politics of middle east in the twentieth century (prisenton. D. ram. Nostrad 1962) pp 256-257.

2-helen chapin metz . iraq - A county study .U.S.A Federal research Division Library Of congress . Forth Edition 1990. P.xiv

۳- محمدعلی امامی «بررسی سیاست های ایالات متحده آمریکا پیرامون عراق» مجله سیاست خارجی، تهران: دفتر مطالعات وزارت امور خارجه، زمستان ۱۳۷۷ ، شماره ۱۲

۴-«بررسی استراتژی جنگ خلیج فارس» اطلاعات سیاسی و اقتصادی ، سال ۶۹ ، شماره ۶ و ۵ بهمن ۱۳۷۰ ، ص ۲۵

۵- سعید خالوزاده، مواضع شورای امنیت درقبال جنگ عراق، کویت و تهران- دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، چاپ اول ،۱۳۷۵، ص ۱۵.

6-norman schwarzkopt . if Dosnot take a hero (New york: Banton Book .inc 1997)

۷- سعید خالوزاده پیشین، ص ۵۴

8-http://WWW.CNN.com/2001/US/09/11/chronology.attack

۹-«جهان سیاسی در سالی که گذشت» اطلاعات سیاسی، اقتصادی، شماره ۱۷۵- ۱۷۶ ، اردیبهشت ۸۱

۱۰- دیدگاه ها و تحلیل ها، ماهنامه دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، شماره۱۵۸، فروردین و اردیبهشت۱۳۸۱.

۱۱- خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران. تلکس ویژه ایرنا. به نقل از خبرگزاری فرانسه۸۰/۱۱/۱

۱۲- دیدگاهها و تحلیل ها، همان، شماره۱۵۸.

13- Guardian, August 2002.

۱۴- الشرق الاوسط، ۱۲ اوت۲۰۰۲.

۱۵- دیدگاه ها و تحلیل ها، ماهنامه دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی. وزارت امور خارجه شماره - ۱۶۰ تیر ۱۳۸۱.

۱۶- روزنامه اطلاعات ۱۳۸۲/۵/۲۲، (تحولات پس از جنگ عراق) نوشته ماجد کیالی.

۱۷- تهران، خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، تلکس مطبوعاتی۲۹ /۸۱/۳

18- Richard Rosecrance, War Frade and interdeperdence, in jams N. Rosenau. and Hylke tromp, eds. interdendence and conflict in world politics (Brook field : cower publishing company 1989)

۱۹- « تهدیدات آمریکا و امنیت ملی، تهدیدات آمریکا علیه عراق» خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، شماره۱۱، شهریور۱۳۸۱.

20- http: WWW.mellimazhabi.org/news/iraq

۲۱- زبیگنیو برژینسکی، در جست وجوی امنیت ملی، ترجمه ابراهیم خلیلی نجف آبادی، تهران، نشر سفید،۱۳۶۹، صص ۶۹-۷۰ و۸۹-۹۰.

۲۲ - حمید مولانا، تحول ارتباط جهانی، پایان تنوع؟، ترجمه دفتر سیاست خارجی و امنیت ملی ، مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی ،۱۳۷۸ ، ص ۱۵۸ .

۲۳ - داریوش اخوان زنجانی ، درس امنیت و سازمان ملل متحد، جزوه درسی مقطع دکترای روابط بین الملل (تهران- دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی ۷۹-۱۳۷۸)

۲۴ -سعید حجاریان «ساخت اقتدار سلطانی، آسیب پذیریها و بدیل ها، ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی (تهران: انتشارات اطلاعات سال ۹ ، شماره ۷ و ۸ فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۴) ص ۴۸ و نیز رجوع شود به:

Bendix Reinhard (1962)maxweber: A intellectual Portait, Earden city .N Y .Doubleday and co.

۲۵- انتخاب ۱۳۸۲/۵/۱۵

26 - Asia Times. 26 August 2003.

۲۷- ابوالفضل قاضی . حقوق اساسی و نهادهای سیاسی ، جلد اول مبانی و کلیات، انتشارات دانشگاه تهران، اسفند ۱۳۶۸ ، ص ۲۶۱ .

۲۸ - تد رابرت گار ، «برخوردهای فرقه ای و امنیت جهان» اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال ۱۱ ، شماره ۷ و ۸ ، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۷ ، ص ۵۷.

۲۹ - سیدحسین سیف زاده، نظریه های مختلف درباره راه های گوناگون نوسازی و دگرگونی سیاسی، تهران. نشر قومس، چاپ سوم، ۱۳۷۵ ، صص ۱۹۰- ۱۹۱

۳۰- «رویارویی با چالش های جهانی شدن» همشهری ۱۳۸۲/۵/۱۵

31-Foriegn Policy.Sune- August 2003.

32-http://WWW.jochen-hippler. de/Aufsatze/National- Building 9/13/2003

33- csis . iraq after saddam - nation building and opposition movements. Anthony H . card esman. november 1998.

34-http//folk.uio.no / Nation- building and social integration theory. and social integration heory.

شورای حکومت انتقالی عراق و نقش آمریکا

بهرام امیر احمدیان*

مقدمه:

رویدادها و جنگ های یک دهه گذشته موجب تغییر جغرافیای سیاسی جهان شده است و نکته حایز اهمیت اینکه در تمامی این رویدادها حضور یا حداقل رد پای آمریکا به وضوح نمایان است. پس از فروکش کردن جنگهای بوسنی و امضای توافقنامه صلح دیتون در سال ۱۹۹۵ میلادی، نیروهای آمریکایی تحت عنوان حفظ ثبات و صلح در این کشور مستقر شدند و شخصی نیز به عنوان نماینده جامعه بین الملل، اداره امور این کشور را بر عهده گرفت. نماینده جامعه بین الملل مافوق تمامی مقامات و شخصیتهای سیاسی، اجرایی و قانونگذاری در این کشور است و می تواند تمامی تصمیمات و مصوبات آن را ملغی کند(۱).

* دکتر بهرام امیر احمدیان، مدرس دانشگاه و عضو هیأت مدیره انجمن ژئوپلیتیک ایران است .

در پی پایان بحران کوزوو در سال ۱۹۹۹ میلادی، نیروهای آمریکایی به استعداد ۳۰ هزار نظامی در این منطقه مستقر شدند و نماینده سازمان ملل عنوان رئیس هیات غیرنظامی سازمان ملل، اداره امور این استان را در دست گرفت.

نکته حایز اهمیت اینکه، آمریکا و ناتو بدون مجوز سازمان ملل وارد «کوزوو» شدند و اداره امور آن را بدست گرفتند.

دستگاه سیاست خارجی و نظامی آمریکا پس از آن متوجه افغانستان شد و به گونه ای این کشور را به تصرف خود درآورد و نیروهای آمریکایی همچنان در این کشور حضور دارند. اینک آمریکا با حدود ۱۵۰ هزار نیروی نظامی، در عراق حضور دارد.

ایالات متحده پس از انجام موفقیت آمیز تحمیل خواسته های خود به جامعه جهانی در عملیات بوسنی و هرزگوین و موافقتنامه صلح دیتون و بعد حمله به یوگسلاوی در سال ۱۹۹۹ و روند شکل گیری سیاست جهانی و روابط بین الملل پس از پایان جنگ و درخواست تمایل کشورهایی نظیر هندوستان، آلمان و برزیل برای عضویت دائم در شورای امنیت و داشتن حق وتو، همانند و مساوی حقوقی که برای پنج عضو دائمی شورا مترتب است، خواستار تغییر سازمان ملل بود و عدم پرداخت بدهی های چند میلیارد دلاری خود به سازمان را در راستای عدم کارایی سازمان ملل در حل بحرانها جهانی از جمله در آفریقا (شکست در سومالی)، آسیای مرکزی و قفقاز (به ویژه چچن، آبخازیا و قره باغ)، ارزیابی می کند. پس از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که مراکز مهم اقتصادی و امنیتی ایالات متحده مورد تهدید قرار گرفته و به وجهه ابرقدرتی آمریکا در جهان لطمه بزرگی وارد کرد، برای پاسخ به افکار عمومی مالیات

دهندگان آمریکایی و بدست آوردن وجهه جهانی و آبروی از دست رفته خود، ناگزیر به ابراز قدرت مطلقه نظامی خود به هر شکل ممکن شده بود. به بهانه مبارزه با تروریسم جهانی و طالبان و القاعده که متهم به دست داشتن در حمله به مرکز تجارت جهانی نیویورک و پنتاگون شده بودند، با اعمال تحریم‌هایی که از قبل بر افغانستان اعمال شده بود، با کسب موافقت نسبی و تلویحی شورای امنیت سازمان ملل متحد و با زیرپاگذاشتن ضوابط حقوق بین الملل، به افغانستان حمله ور شد. این حمله با آنکه هزینه های بسیاری برای آمریکا در پی داشت، نه تنها به اقتدار آمریکا نیافزود، بلکه از اهمیت وابهت آن نیز کاست.

عدم موفقیت در دستگیری بن لادن، رهبر سازمان القاعده و ملا عمر رهبر طالبان، از وجهه ملی و بین المللی ابرقدرتی آمریکا کاسته و این کشور را به سطح یک متجاوز بین المللی و تروریست تمام عیار تنزل داده است. افکار عمومی مردم آمریکا به این نتیجه رسیدند که چگونه کشور ضعیف و عقب افتاده ای مانند افغانستان در فاصله ای هزاران کیلومتری از خاک آمریکا می تواند امنیت ابرقدرت برتر جهان یعنی ایالات متحده آمریکا را به چالش بکشد. از سویی پیروزی بر افغانستان و نابودی این کشور نیز برای آمریکا افتخاری نبود.

پس از سرنگونی حکومت طالبان نوبت به عراق رسید، کشوری که با فشار آمریکا از سوی سازمان ملل تحریم شده و در بدترین شرایط اداره حکومتی بسر می برد. دو منطقه پرواز ممنوع در شمال و جنوب عراق که با تأکید آمریکا وانگلیس پس از شکست حکومت عراق در جنگ خلیج فارس

در ۱۹۹۱ ایجاد شده بود، دو جریان گرایش گریز از مرکز را در جنوب شیعه و شمال کرد به وجود آورده بود. حدود یک دهه تحریمهای سازمان ملل، حکومت عراق را ناتوان کرده، موجب کشته شدن ده‌ها هزار مردم محروم عراق به ویژه کودکان شده بود. حمله به عراق سناریوی از پیش تهیه شده برای انتقام جورج بوش پسر از عراق در قبال عملیات ناتمام جورج بوش پدر در سال ۱۹۹۱ بود.

ایالات متحده با زیرپاگذاشتن کلیه قوانین و حقوق بین المللی و ضوابط و رویه های مورد قبول سازمان ملل متحد و بدون کسب موافقتهای لازم از سوی شورای امنیت، با وجود مخالفتهای چین، فرانسه و روسیه، سه عضو صاحب حق وتو در شورای امنیت و نیز آلمان قدرت برتر اقتصادی اروپا، به عراق لشکر کشید و حکومت بعثی عراق را به نابودی کشیده و ساقط کرد.

اقدامات نیروهای مهاجم پس از اشغال عراق و سقوط صدام

نیروهای اشغالگر آمریکایی و انگلیسی پس از اشغال عراق و سقوط بغداد اقدامات زیر را انجام دادند:

-از بین بردن کلیه سلاح ها و مهمات روسی و فرانسوی، که امکان بازگشت مجدد فرانسه و روسیه را به صحنه تسلیحات نظامی و بازار آن بی مورد سازند. از این طریق ایالات متحده درصدد وابسته کردن تسلیحاتی و امنیتی عراق به ترتیبات امنیتی و نظامی موردنظر خود است. بدین ترتیب تأمین تسلیحات از دیگر منابع به جهت نبود زیرساختهای وابسته بدان (که توسط ایالات متحده در اوایل اشغال از بین برده شده است)، امکان حضور روسیه و

فرانسه را به حداقل رسانده و با انحلال ارتش وابسته به تسلیحات فرانسوی و روسی و برکناری افسران عالی رتبه و کادر متخصص مربوط به ساختار قبلی، به اهداف خود خواهد رسید.

- کلیه مدارک و اسناد سازمان برنامه ریزی عراق را به آتش کشیدند که سابقه ای برای اداره برنامه ریزی در چارچوبها و الزامات یک برنامه ریزی براساس واقعیتهای موجود نداشته باشند. بدین ترتیب ایالات متحده در صدد بازسازی عراق بر مبنای الگوی از پیش تعیین شده خود است تا بتواند اراده و خواسته های خود را جهت وابستگی عراق به غرب بر این کشور اعمال کند.

- کتابخانه بزرگ و معتبر بغداد را به آتش کشیدند تا هویت فرهنگی و تاریخی ملت عراق را از بین ببرند و ارتباط آن را با گذاشته به حداقل برسانند.

- موزه ملی عراق را که یکی از غنی ترین موزه های جهان از نظر دارا بودن اشیاء باستانی و تاریخی بود، برای از بین بردن هویت تاریخی ملت عراق، تخریب کرده و به غارت بردند.

- در نهم آوریل ۲۰۰۳ و پس از سرنگونی صدام، نوعی خلأ قدرت در عراق به وجود آمد. از آنجا که رژیم بعثی حاکم برعراق نیز یکی از مستبدترین و پلیسی ترین حکومتهای منطقه خاورمیانه، حدود بیش از ۳۰ سال با استبداد تمام حکومت می راند و اجازه فعالیتهای سیاسی به احزاب نمی داد، ساختاری که بتواند پس از سقوط صدام کنترل اوضاع را بدست گیرد وجود نداشت. عمده احزاب سیاسی مخالف، درتبعید و در خارج از کشور فعالیت می کردند. رهبری مذهبی و حوزه های دینی شیعه نیز در امور سیاسی دخالتی نداشتند

(از جمله مرحوم آیت الله خویی مخالف دخالت حوزه در امور سیاسی بود) و روحانیون خواستار مشارکت در امور سیاسی نیز در خارج از عراق و از همه مهمتر در ایران فعالیت داشتنداز جمله «مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق» که گزینه ای برای صدام در مقابل استقرار مجاهدین خلق در عراق بود. به همین سبب پس از سقوط صدام، ارتش و ساختارهای سازمانهای امنیتی مخوف عراق از هم پاشید و به علت عدم مشروعیت حکومت صدام و ساختارهای سیاسی و نظامی - امنیتی آن، امنیت جامعه عراق پس از جنگ، بشدت آسیب دیده از هم پاشید.

نیروهای مهاجم و اشغالگر نیز به سبب عدم آشنایی با جامعه عراق و بیگانگی بیش از حد آنان با مردم عراق از نظر دینی و فرهنگی و بویژه ندانستن زبان عربی، برای ارتباط مستقیم با مردم، به برقراری امنیتی که از پیش برقراری آن را آسان ارزیابی کرده بودند،موفق نشده و نتوانستند امنیت را برقرار سازند.

از سوی دیگر عدم مشروعیت بین المللی نیروهای مهاجم و عدم پشتیبانی سازمان ملل و کشورهای دیگر جهان و مهمتر از همه دیگر اعضای دائم دارای حق وتوی شورای امنیت (فرانسه و روسیه و چین) براعمال غیرقانونی نیروهای اشغالگر، موجب به خطرافتادن امنیت جامعه و افزایش جرم و جنایت و تسویه حسابهای شخصی و سیاسی و قتل و غارت و دزدی شد. به همین سبب ایالات متحده و هم پیمان اصلی او انگلیس، بر آن شدند تا برخی امور رابه مردم واگذار کنند که در این راستا تشکیل شورای انتصابی «شورای حکومت انتقالی عراق» جزو این الزامات بود.

یک اشغال موفق توسط آمریکا می توانست نظم، ثبات و خدمات اساسی به بار آورد، اما با شرایطی که برعراق حاکم بود و با در نظر گرفتن ساختار اجتماعی و سیاسی مذهبی مردم عراق، ملی گرایی نیز به همراه آورد و بروز این ملی گرایی احتمالاً در مخالفت با ایالات متحده و حضورش در این کشور خواهد بود. همانند اشغال الجزایر توسط فرانسه، که منجر به رشد ملی گرایی و مبارزه با اشغالگران و اخراج آنان از الجزایر شد.

دولت آمریکا با تأکید بر اقتدار خود، به شکل بسیار سبک در هر دو صحنه نظامی و سیاسی، اشتباهی حیاتی مرتکب شد. در حالی که نیروهای آمریکایی و بریتانیا بعثی ها را دنبال می کنند و می کشند، عراقی های عادی را نیز به وحشت می اندازند.

تصمیمات ایالات متحده در عراق پس از اشغال

فوکویاما عقیده دارد که آمریکایی ها، هنگامی که موضوع اصلی، دخالت نظامی است، خیلی سریع عمل می کنند، اما هنگامی که ملتزم به برقراری نظم و بازسازی می شوند، درعمل کندهستند. به نظر او آمریکایی ها جهانگیرند و در جهانداری موفق نیستند(۲) . نمونه‌های بارز آن را می توان در بوسنی،کوزوو و نیز افغانستان و عراق مشاهده کرد. به نظر فوکویاما آنچه بوش انجام می دهد تردید آمیز است. او می گوید که استفاده از نیروی نظامی برای پیشرفت به جلو مانند چرخیدن یک تاس نتیجه اش نامعلوم است. برای چنین موانعی، فرهنگی وجود دارد که احتمالاً ما نمی توانیم بر آنها پیروز شویم.

اظهارات ضد و نقیض مقامات سیاسی و نظامی دایر بر ماندن نیروهای مهاجم در سال های مختلف از ۲ سال تا ۲۰ سال و عدم ثبات لازم بین مسئولان و فرماندهان آمریکایی به رشد مبارزات مردمی نامنظم و شورش های مردم و کشتار اشغالگران منجر شد.

انتصاب ژنرال بازنشسته جی گارنر به عنوان حاکم نظامی آمریکا در بغداد، سبب تحقیر احساسات وطن دوستی ملت عراق شده، به ناامنی ها دامن زده و رشد اعتراضات مردمی را به دنبال می آورد. فقدان امنیت، رشد قتل و غارت و دزدی و نبود درآمد برای شاغلان و حقوق بگیران دولتی و بخش عمومی، سبب نارضایتی هر چه بیشتر مردم و در نهایت کنار گذاشته شدن گارنر و روی کار آمدن پل برمر حاکم غیرنظامی گردید.

در ابتدا خواست آمریکا تشکیل شورای قانونگذاری عراق با عضویت کارشناسان حقوقی عراق، بااکثریت اعضای شیعه (بدون دادن نقشی برای دولت ائتلافی) بود.

بابروز بحران امنیتی درعراق و عدم توانایی نظامیان آمریکایی در برقراری امنیت، طبیعی بود که نیروهای اشغالگر ناگزیر بودند که براساس معاهده ۱۹۴۵ ژنو و همچنین معاهده ۱۹۰۷ لاهه در مورد وظایف «قدرتهای اشغالگر» در زمینه های گوناگون از تأمین امنیت تا جمع آوری مالیات ها در سرزمینهای اشغالی، خود را متعهد احساس و بدان عمل کنند. این مورد از درخواستهای کوفی انان دبیر کل سازمان ملل بود که در آغاز اردیبهشت ۸۲ یعنی ۲۵ آوریل واکنش تند نماینده آمریکا در نشست کمیسیون حقوق بشرسازمان ملل در ژنو را بدنبال داشت.

با در نظر گرفتن شرایط موجود و همکاری برخی اعراب عراقی به ویژه حزب دموکرات کردستان عراق و اتحادیه میهنی کردستان و دیگر احزاب، ایالات متحده به فکر تشکیل شورایی مرکب از شخصیتهای داخلی ملی و تبعیدی های حکومت صدام، (پیش از آن آیت الله محمدباقر حکیم، از سازمان ملل برای مشارکت در مذاکرات سیاسی عراق جهت گفت وگوی میان نیروهای ائتلاف از یک سو و احزاب سیاسی «شورای هفتگانه به عنوان نماینده گروه های بازگشته از تبعید از سوی دیگر » را درخواست کرده بود) افتاد.

مهمتر این که انحلال نهادهای حکومتی از جمله مجلس، ریاست جمهوری، ارتش، پلیس، محاکم قضایی و وزارتخانه های اجرایی، ضرورت تأسیس نهادی جایگزین را ایجاب می کرد.

سرانجام ایالات متحده برای گریز از گردابی که در سر راه اشغال عراق ایجاد کرده و هزینه های سنگینی را بدون کمک قابل توجه سازمانهای بین المللی و کشورهای جهان می پردازد، این کشور را ناگزیر به مشارکت دادن مردم در اداره امور کرد. حاکم آمریکایی عراق در۱۳ جولای۲۰۰۳ شورایی به نام «شورای حکومت انتقالی عراق» را تشکیل داد.

شورای حکومت انتقالی عراق اولین نهاد اجرایی عراق پس از صدام، در تاریخ۱۳ جولای و با حضور۲۵ نماینده از سازمان ها و گروههای عراقی در محل وزارت صنایع نظامی سابق در بغداد، تشکیل شد. جلال طالبانی رهبر اتحادیه میهنی کردستان عراق و هیات همراه وی، اولین گروهی بود که در این نشست حاضر شد.(۳)

دکتر «عبداللحود بالعزیز» دبیر کل سازمان کنفرانس اسلامی از نخستین

شخصیتها و سازمانهای بین المللی بود که از تشکیل این شورا ابراز امیدواری کرد. در این پیام که در ۱۴ جولای در مقر سازمان ملل در نیویورک منتشر شد، وی تشکیل گردهمایی شورای حکومتی عراق را نخستین گام به سوی حاکمیت و استقلال ملی عراق، براساس قطعنامه شماره ۱۴۸۳ شورای امنیت دانست. (۴)

درنخستین جلسه این شورا تصمیم گرفته شد که هیأتی از این شورا برای تحکیم نقش خود و مشروعیت دادن به حکومت انتقالی، به شورای امنیت سازمان ملل اعزام کند.

سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا از شورای امنیت سازمان ملل خواست تا شورای حکومت انتقالی عراق را به رسمیت بشناسد.

شورای حکومت انتقالی

شورای حکومت انتقالی که پل برمر آن را شورای طایفه ای می داند، نخستین گام در راستای بازسازی عراق محسوب می شود.

وظایف این شورا عبارت است از:

- تعیین و ترسیم خط مشی های مربوط به انتخابات، عزل و نصب وزیران و دیپلماتها، تصویب بودجه و انتخاب کمیته تدوین پیش نویس قانون اساسی عراق است.

- بازگرداندن ترتیب اوضاع نابسامان داخلی به ویژه اوضاع اقتصادی به حالت مطلوب.

- امنیت جامعه هم به عهده نیروهای اشغالگر است.

ترکیب اعضای شورای انتقالی

تعداد اعضا۲۵ نفر شامل۳ زن و۲۲ مرد

- شیعیان با۱۳ عضو از جمله دکتر احمد چلبی با داشتن رابطه نزدیک با رامسفلد وزیر دفاع ایالات متحده آمریکا و عبدالعزیز حکیم

- سنی های عرب با۵ عضو از جمله عدنان پاچه چی وزیر خارجه اسبق عراق و رئیس تجمع دموکراتهای مستقل

- کردها با پنج عضو از جمله مسعود بارزانی رهبر حزب دموکرات شمال غربی عراق و جلال طالبانی رهبراتحادیه میهنی کردستان جنوب شرقی

- یک عضومسیحی به نام یونادم یوسف کنو مهندس ۵۰ ساله

- یک عضو از بین ترکمانهای عراق به نام خانم شنگول شاپوک۳۵ ساله

- هیات سه نفره ای مرکب از نماینده سنی ها، نماینده ای از شیعیان و نماینده جنبش لیبرالی شورا را اداره خواهد کرد و یک نفر رئیس نیز انتخاب خواهدشد.»

«هوشیار زیباری» سخنگوی حزب دموکرات کردستان عراق در۲۹ جولای اعلام داشت شورای حکومت انتقالی عراق۹ نفر را برای تصدی ریاست دوره ای این شورا انتخاب کرد. خبرگزاری فرانسه از بغداد، به نقل از زیباری اعلام کرد که این۹ نفر متشکل از۵ شیعه،۲ سنی، و۲ کرد از اعضای شورای انتقالی می باشند. هر یک از اعضا، ریاست دوره ای شورای حکومت انتقالی را برای مدت یک ماه به عهده خواهند گرفت. (۵)

ابراهیم الجعفری، اولین رئیس دوره‌ای شورای حکومت انتقالی عراق بود که از آغاز آگوست تا اول سپتامبر۲۰۰۳ ریاست شورا را در دست داشت. این دوره مصادف باناامنی وانفجارهای بزرگ و کشته‌شدن دو شخصیت بزرگ سرجیو دوملو

دیپلمات برجسته سازمان ملل و نماینده ویژه دبیر کل سازمان ملل در عراق و دیگری آیت الله سیدمحمد باقر حکیم رئیس مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق بود.

احمد چلبی رئیس حزب «الموتمرالوطنی العراقی» از اعضای برجسته شورای انتقالی عراق بعد از پایان ریاست الجعفری، ریاست این شورا را به مدت یک ماه از اول ماه سپتامبر به عهده گرفت.(۶)

موانع پیش رو در مقابل شورای انتقالی

۱- وزن بیشتر شیعیان در مقابل سنی ها (کردها و اعراب سنی با ۱۰ عضو در مقابل ۱۳ عضو شیعیان) می تواند به احساسات سنی های عراق که همیشه حکومت را در عراق در اختیار داشته اند، دامن بزند. احتمال می رود که این ترکیب دامنه منازعات مذهبی و قومی را درعراق گسترش دهد. اکنون نیز نشانه هایی پنهانی از این مبارزات به چشم می خورد.

۲- اسلامگرایان افراطی که از خارج وارد عراق شده اند، در موفقیت شورا خلل وارد می کنند.

۳- عناصری از القاعده وانصارالاسلام می توانند آرامش مورد انتظار را برهم بزنند. مهمتر آنکه شورا را یک نهاد انتصابی ازسوی دولت اشغالگر می دانند. همانطور که در ترورها و انفجارهای اخیر دیده شده، این عناصر دست داشته اند و ساکت نخواهند نشست. به نظر می رسد زمینه رشد تنازعات قومی- مذهبی و جریانهای سیاسی هیچگاه فراهم نبوده است. برای نمونه می توان به منازعات طولانی مدت بین کردها و اختلافات گروههای مختلف کرد اشاره کرد که درنهایت فرسایش نیروی آنان و تسلط ترکیه و عراق برآنان شده است.

۴- فداییان صدام، از جمله نیروهایی هستند که دارای توان بالقوه ای هستند و می توانند با وجهه ای که در میان قبایل خود دارند، ترتیبات امنیتی و نظامی را در عراق برهم بزنند. شهید قلمداد شدن پسران صدام نشان می دهد که با وجود جنایتهای صدام هنوز هم تعداد زیادی از قبایل وفادار به او در عراق وجود دارند که ضمن پناه دادن به او در کار شورا و پیشبرد امور اخلال ایجاد می کنند. از طرف دیگر انحلال ارتش وسازمانهای اطلاعاتی امنیتی و نیز نهادهای سیاسی و دولتی عراق که منجر به بیکاری تعداد زیادی از اقشار مختلف مردم شده است، زمینه ای برای نارضایتی فراهم آورده است که آن را نتیجه به روی کار آمدن شورای انتقالی می دانند. بنابراین از هر طریق ممکن می خواهند در کار شورا مشکل ایجاد کنند.

از طرفی دیگر جنبش ملی برای آزادی عراق، از مردم عراق خواسته است که شورا را به رسمیت نشناسند. حتی در صورتی که این مورد بازی سیاسی ایالات متحده هم نباشد، مسایل و مشکلات اقتصادی که در یک دهه به ملت مظلوم عراق تحمیل شده و توسعه همه جانبه را به عقب انداخته، مطالبات مردم آن قدر زیاد است که از عهده شورای انتقالی برنخواهد آمد. هر نوع مشکلات بر سر راه را مردم متوجه شورا خواهند کرد.

ادامه ناآرامیها و شکل گیری تشکلها و سازمانهای سیاسی و حتی نظامی و گسترش ناسیونالیسم می تواند به آینده شورا لطمه بزند.

مهمترین اولویت شورا:

- ایجاد امنیت و ثبات

- فعال کردن اقتصاد عراق در چارچوب یک نظام فدرال

آینده شورا

- نهادهای عراقی با غیرنظامیان آمریکایی همکاری نخواهند کرد. آنها همچنین بی علاقگی و عداوت نسبت به حضور آمریکا در کشورشان را نشان خواهند داد.

- دولت بوش برای کنترل و متقاعد کردن شیعیان باید به اشتباه خود درعدم حمایت ازشورش سال۱۹۹۱ اعتراف نمایند.

- نظامیان درگیر در نوسازی عراق نیاز دارند که با شیعیان مذهبی میانه رو و رهبران قبایل جدای از روحانیون رادیکال وارد مذاکره شوند و طبقه متوسط روشنفکر را احیاء کنند.

بازیگران اصلی و فرعی در آینده عراق

بازیگران اصلی:

- ایالات متحده آمریکا که اکنون از هر همسایه ای به ایران نزدیکتر شده و در هر چهار جهت کشور ما حضور دارد، اصلی ترین بازیگر صحنه سیاسی عراق است.

- بریتانیا که دنباله روی سیاستهای ایالات متحده است، و به قول ژنرال دوگل، بریتانیا اسب تروای ایالات متحده در اروپاست، از دیگر بازیگران اصلی است. در دوره یازده ساله تحریم عراق از ۱۹۹۱ تا فروپاشی حکومت صدام در۲۰۰۳ ، در کنار ایالات متحده دومنطقه غیرقانونی تحریم هوایی

عراق در دو منطقه پرواز ممنوع را درشمال و جنوب عراق محافظت می کرد.

بازیگران فرعی:

ایران، سوریه و ترکیه، که هرسه بازیگر دارای قلمروهای قابل توجه کردنشین هستند. ایران باسابقه دیرینه همسایگی باعراق ودارای قلمرو نفوذ فرهنگی ایرانی به ویژه در میان شیعیان می‌باشد،می تواند در آینده عراق نقشی مهم داشته باشد که در این ارتباط با روی کار آمدن هر نوع حکومت با گرایش به سوی غرب به ویژه آمریکا، توازن منطقه برهم خواهد خورد. زیرا در آن صورت از برقراری ارتباط مردم ایران و دسترسی شیعیان به عتبات عالیات جلوگیری خواهد شد.

ترکیه نقش منفی در اذهان مردم عراق به ویژه بین کردها دارد. از طرفی حملات متعدد و نقض حاکمیت عراق و اردوکشی به شمال عراق برای مبارزه با فعالان کرد، در بین مردم کرد چهره ای متجاوز دارد.

عربستان ، کویت و اردن که هر سه عضو جامعه عرب و مدافع سرسخت حقوق اعراب سنی مذهب هستند، از دیگر بازیگران صحنه عراق بشمار می روند. عربستان با مخالفت با دادن پایگاه به آمریکا برای حمله به عراق توانسته است نقش مثبتی در افکار عمومی مردم عراق از خود بجا گذارد و خاطره همکاری با نیروهای ائتلاف در جنگ اول خلیج فارس را تا حدودی بزداید.

مصر با وجودی که در قاره آفریقا قرار دارد ولی می تواند در آینده عراق اثرگذار باشد زیرا به‌لحاظ سیاسی، مصر خواهان داشتن نقش بیشتر در جامعه

اعراب و به ویژه در عراق است. از طرفی دیگر به لحاظ مذهبی نیز مصر با داشتن الازهر نقش مهمی در بین سنی های عراق دارد.

اردن نیز به عنوان کشور دوست و همسایه با قرابت با مردم عراق و حمایت از آنان، درصحنه سیاسی ، اقتصادی وفرهنگی عراق دارای نقشی مثبت است.

ترکیه

تا زمان فروپاشی و تجزیه امپراتوری عثمانی، عراق و ترکیه جزیی از امپراتوری عثمانی بودند. بدنبال فروپاشی عثمانی، ترکیه که وارث و مرکز امپراتوری بود، در سال ۱۹۱۹ در کنگره ملی، طرحی را در ارتباط با حدود مرزی به تصویب رساند. در این طرح، «موصل» بخشی از خاک ترکیه به حساب می آمد. علاوه بر آن ترکها، مناطق کردنشین را ترک می دانستند، ولی به موجب قرارداد «سایکس - پیکو» که در سال ۱۹۱۶ به امضا رسیده بود، شهر موصل زیر سلطه و نفوذ فرانسه شناخته شده بود. در سال ۱۹۱۸ فرانسه این منطقه را در برابر اخذ امتیازاتی در ساحل چپ رود راین و دریافت سهمی از نفت موصل، به انگلیس واگذار کرد.(۷)

بدنبال مشاجرات و مذاکرات ترکیه و فرانسه پیرامون شهرموصل، قضیه به جامعه ملل ارجاع داده شدو در تاریخ ۱۶ دسامبر ۱۹۲۵ جامعه ملل رای خود را مبنی بر الحاق رسمی موصل به کشور عراق صادر کرد. ترکیه هر چند در ابتدا ناخرسند از جدایی موصل بود، ولی درسال ۱۹۲۶ طی قراردادی که بین ترکیه و بریتانیا منعقد گردید، با «خط بروکسل» به عنوان مرز بین ترکیه و

عراق، موافقت کرد. روابط ترکیه و عراق تا۲۰ سال بعد، یعنی زمان به قدرت رسیدن عبدالکریم قاسم، حسنه بود. از این زمان به بعد ترکیه ادعای ارضی خود را نسبت به موصل مطرح کرد. ترکیه برای رسیدن به اهداف خود به بهانه هایی چون سرکوب کردهای مخالف، بارها تا عمق چندین کیلومتر، وارد خاک عراق شده است.

در جریان جنگ عراق و ایران و نیز جنگ عراق و کویت، ترکیه به بهانه های فوق به خاک عراق تجاوز نموده که این اقدام با مخالفت بسیاری از کشورها و بخصوص همسایگان ترکیه روبه رو شده است.

با این حال به نظر می رسد عراق، بخاطر موقعیتی که از نظر ژئوپلیتیک دارد، همواره سیاست محافظه کارانه ای در مقابل ترکیه داشته و خواهد داشت.

استراتژی محافظه کارانه عراق در مقابل ترکیه، از یک طرف به خاطر ادعای ارضی ترکیه نسبت به خاک عراق (موصل) است و از سوی دیگر عراق برای صدور نفت خود، سالهاست که با ترکیه موافقتنامه هایی را امضا نموده و به همین خاطر به ترکیه نیازمند است. علاوه بر آن ترکیه به عنوان یک کشور بزرگ منطقه، با توانایی هایی بالقوه اقتصادی و نظامی، می تواند در مقابل زیاده خواهی های عراق به خوبی ایستادگی نماید. مضافاً این که ترکیه از اعضای ناتو می باشد و در صورت تجاوز عراق به این کشور تنها با ترکیه مواجه نخواهد شد و اعضای پیمان ناتو واکنش نشان خواهند داد.

اهرم دیگری که ترکیه می تواند بوسیله آن به عراق فشار آورد، کردهای مخالف عراق است یکی از دلایل پذیرش و قبول عهدنامه۱۹۷۵ الجزایر بین

ایران و عراق، همین مساله کردهاست که وقتی ایران با حمایت مالی فراوان خود، کردها را تقویت نمود، کردها توانستند بارها نظامیان عراق راشکست دهند و به همین دلیل بود که عراق تن به امضای عهدنامه۱۹۷۵ الجزیره داد.

بنابراین ترکیه در صورت لازم می تواند از این اهرم بخوبی استفاده کند. با توجه به مطالب فوق می توان گفت موقعیت جغرافیایی عراق در برابر ترکیه همواره اقتضا دارد که عراق برخلاف سیاست تهاجمی خود نسبت به کشورهای همجوار در جنوب، استراتژی محافظه کارانه و تدافعی در برابر ترکیه درشمال اتخاذ نماید.

با توجه به اینکه ترکیه به منافع نفتی کرکوک چشم طمع دارد و آن را جزیی از کشور خود می داند، در رسانه های خود تعداد ترکمنهای عراق را بیش از آنچه می تواند باشد زیاد معرفی می کند. ترکها از آغاز بحران عراق اعلام کرده اند که در مورد ترکمنها نگرانند و خواهان به رسمیت شناخته شدن حقوق از دست رفته آنان هستند. مقامات ترک تعداد ترکمنها را بیش از دو میلیون نفر ذکر می کنند در حالی که منافع مستقل تعداد آنها را چندین مرتبه کمتر از آن اعلام می کنند. بنابراین با انتخاب یک نماینده برای ترکمنها در ترکیب شورای حکومت انتقالی بشدت مخالف است. به طوری که «حسین دیری اوز» سخنگوی وزارت امور خارجه ترکیه در گفت و گوی هفتگی خود با خبرنگاران در جولای۲۰۰۳ گفته بود که شورای حکومت انتقالی عراق شروع یک روند سیاسی جدید در این کشور است و ترکمنها نیز باید همانند دیگر گروه ها و اقلیتهای عراقی در این روند نقش داشته باشند. از دید ترکیه یک نماینده از ترکمنها در این شورا کافی نیست.(۸)

ایران

اعزام یک هیات از اتاق بازرگانی ایران به عراق و مذاکره با شورای انتقالی در آغاز فعالیت این شورا، بازتاب بسیار گسترده ای در منطقه داشته است. حتی در دوره تحریمهای اقتصادی عراق ازسوی شورای امنیت سازمان ملل، روابط تجاری ایران و عراق بسیار گسترده بود. طبیعی است که دو کشور با وجود جنگ هشت ساله ای که توان هر دو را تضعیف کرد، هیچگاه روابط مردمی دوسوی مرز کاهش نیافت. مهمتر اینکه در همسایگی ایران در مناطق مرزی، شیعیان و کردها ساکنند که هر دو قوم با ایران دارای روابط حسن همجواری هستند. به همین سبب حاکم آمریکایی عراق هم با وجود مخالفت واشنگتن با گسترش روابط ایران و عراق و اتهام به نقش داشتن ایران در ناآرامیهای عراق، نمی تواند از نزدیکی عراق به ایران جلوگیری کند.

علیرضا حقیقیان کاردار سفارت ایران در عراق تصریح کرد که نظر اولیه ما نسبت به شورا مثبت است، چرا که این شورا به آن سو پیش می رود که بتواند سرنوشت خود را دردست بگیرد. وی به تایید شدن این شورا از سوی سازمان ملل اشاره کرد و افزود: محوریت ما در عراق سازمان ملل است. کاردار ایران در عراق وضعیت امنیتی و اجتماعی در آن کشور را نابسامان توصیف کرد و درباره احتمال از سرگیری پروازها از ایران به عراق گفت که در حال حاضر کارکنان هوایی عراق سرکار نمی روند و افق روشنی نیز برای از سرگیری این پروازها دیده نمی شود. حقیقیان همچنین از تلاشهای جمهوری اسلامی ایران برای تسهیل در امر مسافرت زوار ایرانی به شهرهای مقدس عراق خبر داد.(۹)

در محافل خبری گفته می شود که آمریکایی ها از این که روابط ایران با شورای حکومت انتقالی عراق روز به روز گسترش می یابد، خرسندند. آمریکایی ها امیدوارند از طریق همکاری ایران با دولت آینده عراق این اطمینان را برای ایران ایجاد کنند که درصدد براندازی نظام اسلامی نیستند. تاکنون ایران مثبت ترین برخورد را با شورای حکومت انتقالی عراق داشته است. کشورهای عربی این شورا را نامشروع می دانند، حال آنکه ایران گفته است که اگر چه این شورا از آنجا که انتخابی نیست، نماینده مردم عراق نمی داند، اما آن را گامی به سوی تشکیل دولت مشروع می داند.

«هوشیاری زیباری» سخنگوی شورای حکومت انتقالی عراق اعلام کرد که دکتر ابراهیم جعفری رئیس [وقت] این شورا دعوتنامه هایی برای دیدار از ایران و یمن دریافت کرده است.

شورای حکومت انتقالی عراق، قانون نظام سابق حاکم در این کشور مبنی بر اخراج برخی از شهروندان عراقی به بهانه داشتن تابعیت ایرانی را لغو کرد.

به گزارش روزنامه الرای العام چاپ کویت، شورای حکومت انتقالی عراق در نشست خود با تعیین شرطهایی برای اعطای تابعیت عراق، تمام قوانین نظام سابق حاکم در عراق را در این زمینه لغو اعلام کرد.(۱۰)

نقش نفت در تحولات عراق

حضور در منطقه خلیج فارس و به وجود آمدن دولتهای گوش به فرمان به جای دولتهای سرکش، جریان انتقال نفت را آسوده تر خواهد کرد. عراق با داشتن حدود۱۲۰ میلیارد بشکه ذخیره نفت در رده کشورهای مهم دارای

منافع انرژی در جهان است. اکنون که به زعم آمریکا عراق مهار شده است، جریان انتقال نفت آن از طریق خطوط لوله انتقال نفت به شرق مدیترانه با آرامش و ثبات بیشتری ادامه یافته و به اسرائیل هم تحویل خواهد شد و از طرفی نفت دریای خزر که قرار است از باکو به جیحان در جنوب ترکیه به بازار عرضه شود، اهمیت خود را تا حدودی از دست خواهد داد و در نهایت از قدرت ژئوپلیتیکی ترکیه در قفقاز خواهد کاست. می توان گفت که در کنار دیگر مقاصد ایالات متحده در نظم خاورمیانه جدید، نفت عراق هم جای مهمی را اشغال می کند، هر چند مقامات آمریکایی آن را تایید نمی کنند.

نظرات مخالفان و موافقان درباره شورای حکومت انتقالی

شیخ «دیاب یونس الارسلان» معاون رئیس شورای سران عشایر «فلوجه» تشکیل شورای حکومت انتقالی عراق را نخستین گام ها برای تقسیم عراق توصیف کرد. شیخ الارسلان خواستار تشکیل حکومت ملی شد که نماینده مردم عراق باشد و در جهت وحدت و تمامیت ارضی گام بردارد. شورای سران عشایر فلوجه پیش از این در نشست خود، شورای حکومت انتقالی عراق رامحکوم کرده و اظهار داشته بود که: شورای حکومت انتقالی مرده بدنیا آمد، زیرا این شورا نماینده مردم عراق نیست بلکه براساس تقسیمات طایفه ای و مذهبی تشکیل شده است و تشکیل این شورا به نوبه خود با هدف تقسیم مردم وکشور عراق بوده است، از همین رو این شورا از سوی مردم عراق و شورای سران عشایر فلوجه مورد قبول نیست.

شبکه تلویزیونی «العربیه» فیلمی پخش کرد که در آن عده ای مردم مسلح

و نقابدار تهدید کردند که اعضای شورای حکومت انتقالی عراق و افراد طرف همکاری با آنان را خواهد کشت. این مردان خود را نمایندگان جنبش جهاد اسلامی، سازمان جوانان مسلمان و سازمان آزادیبخش عراق معرفی کردند. افراد یاد شده فریاد می زدند «مرگ برجاسوسان و خیانتکاران» ما آنها را خواهیم کشت قبل از آنکه آمریکاییها را بکشیم.

حوزه خلیج فارس

کشورهای امارات متحده عربی، قطر و عمان از تشکیل حکومت انتقالی عراق استقبال و آن را به رسمیت شناختند. این در حالی است که دبیرکل اتحادیه عرب اعلام کرده بود این اتحادیه، شورای حکومت انتقالی عراق را به رسمیت نمی شناسد.(۱۱) این در حالی است که سیاستمداران عراقی این شورا را کم اهمیت توصیف کرده و تاکید کرده اند که باید قبل از اینکه کشورهای عربی در به رسمیت شناختن و نشناختن آن اظهار نظر کنند، ملت عراق آن را به رسمیت بشناسند.(۱۲)

عربستان سعوی

هیات نمایندگی شورای حکومت انتقالی عراق در جریان سفر خود به کشورهای حاشیه خلیج فارس برای جلب حمایت سیاسی آنها با مقامات دولت عربستان سعودی دیدار کرد. این هیات مورد استقبال گرم مقامات عربستان قرار گرفت. ابراهیم الجعفری، رئیس[وقت]شورای حکومت انتقالی عراق گفت که این شورا در نظر دارد به عربستان سعودی نقش شورا را روشن

و لزوم حمایت جامعه عرب را گوشزد می کند.

گفتنی است که اعراب درباره جنگ تحت رهبری آمریکا که موجب سرنگونی صدام شد، دچار اختلاف شدند و اکنون نیز درباره کارشورا و همکاری با اشغالگران برای اداره عراق بعد از صدام با هم اختلاف نظر دارند. البته اتحادیه عرب اعلام کرد که این اتحادیه در حال آمادگی برای برگزاری نشست نمایندگان جناح های مختلف سیاسی عراق است که به منظور تدوین قانون اساسی تازه این کشور انجام خواهد گرفت.

مصر

صبحی مجاهد و اعلاء ابوالعین از علمای الازهر مصر در فتوایی با اعلام اینکه شورا نامشروع و با حمایت آمریکا تشکیل شده است، کشورهای عرب را از شناسایی و همکاری با شورای انتقالی عراق منع کردند.

«شورا فاقد مشروعیت دینی و عمومی است. زیرا که در شرایط اشغال و ستم بر ملت عراق تشکیل شده و براساس و مبانی اصول شورایی در اسلام شکل نگرفته است. این فتوا در (۲۸ مرداد۱۳۸۲)است که کشورهای اسلامی و عرب از شورایی پشتیبانی نکنند، که نیروهای اشغالگر آمریکایی۲۵ عضو آن را منصوب کرده اند. در این فتوا گفته شده است که در عراق باید حکومتی مشروع که اعضای آن توسط مردم عراق انتخاب شده اند، بر سر کار بیاید.(۱۳)

در عین حال دکتر سید محمد طنطاوی صدور فتوا مبنی بر تحریم به رسمیت شناختن شورای انتقالی حکومت در عراق را رد کرد. وی گفت: «فتوایی که از سوی یکی از اعضای کمیته الازهر صادر شده، نمایانگر نظر

الازهر نیست. هر روحانی مصری حق ندارد درباره امور کشورهای دیگر نظر بدهد». وی افزود: «من شیخ الازهر مصر هستم و درست نیست که ما در مورد روحانیون عراق فتوایی را صادر کنیم یا باری اضافی را بر دوش آنها بگذاریم. بهتراست روحانیون عراقی خود در این باره نظر بدهند، چون آنها نسبت به این مسایل از ما داناترند». وی ادامه داد: «حتی اگر عراقی ها در مورد شورای انتقالی و شرعی بودن آن از من پرسیدند به آنها می گفتم از روحانیون عراق بپرسید.» شیخ محمد حسین رئیس کمیته فتوا و شیخ نبوی محمد العطش عضو این کمیته به موجب فتوایی، شورای انتقالی حکومت در عراق را نیز شرعی معرفی کرده بودند.(۱۴)

شورای انتقالی بااعزام نمایندگان خود به کشورهای منطقه سعی در جلب موافقت آنان با به رسمیت شناختن شورا و ادامه همکاری در برقراری و عادی سازی روابط و مشارکت در بازسازی عراق دارد.

این شورا همچنین هیاتی برای تدوین قانون اساسی تازه تشکیل داده است. گفتنی است که اتحادیه عرب هرگز شورای حکومت انتقالی عراق را که آمریکایی ها تشکیل داده اند، به رسمیت نشناخته و درخواست آمریکا از دولتهای عرب برای اعزام نیرو به عراق را رد کرده است. علت این امر را می توان در ساختار سیاسی اجتماعی کشورهای عربی دانست، زیرا اغلب آنان حکومتهای عشیره ای و قبیله ای و دیکتاتوری دارند و از این می ترسند که الگوی عراق درباره آنان پیاده شود. پس بهتر آن است که شورایی که ایالات متحده برای آنان تدارک خواهد دید، الگو نشود.

کردها و شورای حکومت انتقالی عراق

یک مقام مسئول در اتحادیه میهنی کردستان عراق از یک توافق و معامله سیاسی درباره حکومت آینده این کشور میان مسعود بارزانی رئیس حزب دموکرات کردستان عراق و جلال طالبانی رهبر اتحادیه میهنی کردستان عراق خبرداد. بر اساس این توافق قرارشدکه یکی از این دو نفر، در حکومت مرکزی عراق که سال آینده تشکیل خواهد شد، مسئولیتی را بپذیرد و دیگری درمنطقه کردستان درشمال عراق قبول مسئولیت کند.(۱۵)

ساکنان شهر فلوجه عراق با رد جایگزینی نیروهای ترکیه به جای نیروهای آمریکایی در این شهر، تاکید کردند که فلوجه، جهنمی برای نیروهای ترکیه خواهد بود. طه بدوی فرماندار فلوجه، در پایان کنفرانسی که با حضور نمایندگان نیروهای سیاسی و روحانیون اهل تسنن این شهر برگزارشد، گفت که ما به اتفاق آرا تصمیم به استقرار نیروهای ترکیه در فلوجه را محکوم می کنیم. بدوی گفت نیروهای ترکیه، گذشته را زنده خواهند کرد. کینه ای قدیمی از آنان در مناطق سنی نشین وجود دارد و اگر مردم در استان الانبار حضور آنان را رد کنند، نیروهای ترکیه با جهنمی روبرو خواهند شد.

مسعود بارزانی رئیس حزب دموکرات کردستان عراق تاکید کرده است که پرچم عراق که به وسیله حزب بعث بنا شده، شایسته مردم مبارز کردستان نیست و من تا زنده هستم اجازه نمی دهم این پرچم برفراز کردستان در شمال عراق برافراشته شود. بارزانی در جمع طرفداران وافراد ارتش۱۰۱ که به همیاری آمریکایی ها در شمال عراق مستقر هستند گفت: نظام جدید عراق می بایست به شکل دو دولت فدرال کرد و عرب اداره شود و هر فدرال پرچم

خاص خود را داشته باشد. این در حالی است که در شمال کردستان عراق، نظامیان و سیاستمداران ترکیه مخالف جدی هرگونه استقلال طلبی کردهای عراقی حتی در قالب ظاهری هستند. به عقیده مقامات ترک با جامه عمل پوشیدن به ادعاها و خواسته های اکراد شمال عراق، امنیت ملی ترکیه به دلیل جمعیت زیاد کردهای این کشور به خطر می افتد. جلال طالبانی از دیگر رهبران کرد چندی پیش موضوع استقلال کردستان عراق را منتفی دانسته بود. (۱۶)

کردهای عراق گفته اند پرچم آینده این کشور لزوما باید دارای نماد مشترک عربی- کردی باشد و آنها پرچمی را که صرفا عربی باشد نخواهند پذیرفت.

افشای طرح فدراتیو عراق - محتوای گفت وگوی محرمانه «جان ابوزید» با هیات رئیسه ۹ نفره شورای حکومت انتقالی عراق فاش شد. در این جلسه مقرر شد عراق به چهار ایالت تقسیم شود و کشور اتحادیه فدراتیو عراق نام گیرد.

این طرح شامل مفاد زیراست:

۱ - قانون اساسی عراق ساختار این کشور را فدراتیو اعلام می کند که از چهار ایالت تشکیل می شود:

- ایالت شمالی: شامل استانهای موصل، کرکوک، سلیمانیه، اربیل، دهوک و صلاح الدین، به مرکزیت موصل.

- ایالت مرکزی: شامل استانهای بغداد، رمادی، کوت و دیالی که مرکز آن بغداد است. بغداد پایتخت اتحادیه فدراتیو عراق اعلام می شود.

- ایالت اوسط: شامل استانهای حله، دیوانیه، نجف و کربلا که با مرکزیت کربلا شکل می گیرد.

- ایالت جنوبی: شامل استانهای بصره، العماره، ناصریه و سماوه است و مرکز آن نیز شهر بصره است.

۲- در هر ایالت به طور جداگانه انتخابات پارلمانی برگزار می شود.

۳- در همان حال انتخابات پارلمان سراسری اتحادیه فدراتیو عراق هم صورت می پذیرد.

۴- کلیه درآمدهای اتحادیه فدراتیو عراق از جمله نفت و صنایع استراتژیک در میان تمام اعضای دولتهای فدرال توزیع می شود.

۵- وزارتخانه های مهم و استراتژیک مثل وزارت امور خارجه، نفت، دفاع و کشور انحصاراً برای دولت مرکزی یعنی حکومت اتحادیه فدراتیو عراق است. ایالتهای چهارگانه می توانند بجای این وزارتخانه، هیاتهای مشابهی در این زمینه تشکیل دهند و حق تشکیل وزارتخانه هایی را با این نام و این وظایف نخواهند داشت.

در ادامه این جلسه، نخستین اعتراض از سوی مسعود بارزانی و جلال طالبانی بود که مخالف نامگذاری ایالت شمالی ومرکزی بودند. آنان ابراز عقیده کردند که این ایالت باید کردستان نام گرفته و مرکز آن شهر اربیل باشد، اما جان ابوزید در پاسخ گفت: این مساله می تواند ما را به طرح سابق برگرداند که آنکارا شدیداً با آن مخالف است. موصل هم به دلیل پیشینه تاریخی خود باید مرکز ایالت باشد. به این ترتیب اعتراض بارزانی و طالبانی مردود شناخته شد.

دومین اعتراض مربوط به نجف بود که برخی خواهان تغییرمرکزیت اوسط به شهر «حله» به عنوان یکی از قدیمی ترین شهرهای عراق شدند.

اما دست آخر با توجه به جایگاه دینی نجف، این شهر به عنوان مرکز ایالت فرات اوسط پذیرفته شد. جان ابوزید در پایان جلسه از اعضای شورا خواست که هر چه سریعتر قانون اساسی عراق را تدوین وحداکثر تا۹ آوریل آینده (روز سقوط بغداد) آن را به همه پرسی بگذارند. آخری موعد برگزاری انتخابات پارلمانی ایالتهای چهارگانه هم۱۵ ژوئن آینده تعیین شده و قرار است انتخابات پارلمانی سراسری اتحادیه فدراتیو عراق هم در آن تاریخ برگزار شود.(۱۷)

نتیجه گیری

شورای حکومت انتقالی عراق که منتصب آمریکا یا همان نیروی اشغالگر است، عمدتاً از افرادی تشکیل شده که در دوره حکومت رژیم سابق یا در تبعید بوده یا در ساختار حکومت عراق حضور نداشته اند. اگر چه بسیاری از آنان دارای ویژگی های لازم برای احراز سمتهای واگذاری به آنان هستند، ولی افکار عمومی عراق آنان را دست نشانده آمریکا بشمار می آورند. اعضای کابینه جدید نیز همین شرایط را دارند. کشورهای منطقه، به ویژه کشورهای عرب، شورا و به تبع آن کابینه جدید را نمی پذیرند واگر به ظاهر از ترس ایالات متحده با این شورا می خواهند همکاری کنند، ولی در باطن می دانند که این نوع ساختارها می تواند بدعتی برای آنان در آینده باشد.

کشورهای اروپایی از جمله فرانسه و آلمان نیز که جامعه آنان خواستار

برخورداری از استقلال بیشتر در جامعه بین المللی از نظر سیاسی، نظامی و اقتصادی هستند، مخالفت با شورا و ترکیب کنونی آن را به همان دلایل قبول ندارند و خواستار مشارکت و رهبری سازمان ملل در همه ترتیبات عراق هستند و تا عملی نشدن رهبری سازمان ملل، نمی خواهند در صحنه عراق و بازسازی آن کمک کرده و در آن سرمایه گذاری کنند. روسیه و چین نیز نمی خواهند و تمایلی ندارند که ایالات متحده را به عنوان تنها ابرقدرت بلامنازع جهان بپذیرند. به همین سبب بازسازی عراق مادامی که این ساختار به فرماندهی آمریکا وجود داشته باشد، امکان موفقیت کمتری خواهد داشت.

بادر نظر گرفتن ملاحظات فوق و نیز هزینه های سنگین نگهداری نیروهای نظامی که هزینه های زیادی بر بودجه آمریکا تحمیل می کند، ایالات متحده را ناگزیر به تمکین از سازمان ملل خواهد کرد که در آتیه ای نزدیک ناگزیر به پذیرش فرماندهی واحد سازمان ملل خواهد بود که با مشارکت دیگر کشورها در چارچوب مناسبات حقوقی سازمان ملل شکل خواهد گرفت. در این صورت با تشکیل نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد، تاسیس ساختارهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی جدید عراق تحت نظارت مستقیم سازمان ملل صورت خواهد گرفت که به احتمال زیادسبب گردن نهادن کلیه نیروها و مردم عراق و کشورهای دیگر به تصمیمات سازمان ملل خواهد گردید و شورا از مشروعیت قانونی برخوردار خواهد شد.

پی نوشت‌ها

۱- تصرف عراق و چالشهای جهانی آینده آمریکا، گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، بلگراد، اطلاعات، ۲۴ خرداد۱۳۸۲.

۲- چرا از دنیای نو بیمناکم؟ مروری بر دیدگاه های فوکویاما در مورد سیاستهای بوش، ترجمه علی محمد طباطبایی، یاس نو ،۱۴ تیر ۱۳۸۲.

۳- اطلاعات، ۲۳ تیر ۱۳۸۲.

۴ - اطلاعات، ۲۴ تیر ۱۳۸۲.

۵- همشهری،۸ شهریور ۱۳۸۲.

۶- اطلاعات ۱۱/۶/۱۳۸۲.

۷- جعفری ولدانی، اصغر- ماهنامه اطلاعات اقتصادی سیاسی، شماره ۹۵-۹۶.

۸- یاس نو، ۲۸ تیر ۱۳۸۲.

۹- نسیم صبا، ۳۰ مرداد۱۳۸۲.

۱۰- همشهری،یازدهم شماره ۳۱۵۲ ،شنبه ۸ شهریور ۱۳۸۲.

۱۱- آفتاب یزد، ۲۷ مرداد۱۳۸۲.

۱۲- آفتاب یزد، ۴ شهریور ۱۳۸۲.

13- Islam On line.net , tuseday,August 26.2003

۱۴- شرق، شماره ۶، شنبه ۸ شهریور ۱۳۸۲.

۱۵- آفتاب یزد،دوشنبه ۲۷ مرداد۱۳۸۲.

۱۶- نسیم صبا، شماره ۱۲۶ ، شنبه ۳۰ مرداد۱۳۸۲.

۱۷-همان .

راهبردهای امنیتی آمریکا در عراق

احمد فراهانی*

چکیده:

بعد از ورود نظامیان آمریکایی و انگلیسی به عراق، رژیم «صدام» طی ۲۱ روز فرو پاشید، در پی این فروپاشی سریع، این کشور بطور کامل به اشغال نیروهای آمریکایی و انگلیسی در آمد.

حضور نیروهای اشغالگر در عراق، با واکنش منفی بسیاری از کشورهای مخالف جنگ و هم چنین افکار عمومی جهان روبرو گردید. حضور این نظامیان در عراق، ضمن ایجاد نگرانی برای تمامی کشورهای منطقه، برای خود آمریکا و انگلیس نیز با محذوراتی همراه گردید.

اشغال یک کشور با گوناگونی های جغرافیایی، قومی و مذهبی فراوان، برای دولت «جرج بوش» کار ساده ای نبود، اما ترغیب طیف تندرو کابینه

* احمد فراهانی، فارغ التحصیل کارشناسی ارشد رشته مطالعات منطقه ای از دانشگاه تهران است

وی (نو محافظه کاران) به تهاجم نظامی به عراق و اشغال این کشور، در نهایت باعث شد که نظامیان آمریکا با بیش از ۱۴۰ هزارتن و هزینه ای بالغ بر ۴ میلیارد دلار (در هرماه) در این کشور مستقر شوند.

تجاوز نیروهای آمریکا به عراق و اشغال نظامی این کشور، در چارچوب برنامه های بلندمدت کاخ سفید در خاورمیانه قرار می گیرد، اما مشکلات غیر قابل پیش بینی در عراق باعث شد، آمریکا برای رهایی از موانع بوجود آمده در این کشور عربی، به اتخاذ سیاست های امنیتی خاص (بصورت تدریجی) روی آورد. نوشته ای که در پی می آید تلاش می کند خطوط اصلی سیاست های امنیتی کاخ سفید را در عراق با عنایت به تحولات بعد از جنگ در دوسطح داخلی و بین المللی، مورد کنکاش و بررسی دقیق قرار دهد.

ایده اصلی مقاله این است که برنامه های ایالات متحده برای حفظ ثبات و امنیت عراق، معطوف به دوسطح داخلی و بین المللی بوده است. در سطح داخلی، آمریکا برنامه های امنیتی خود را با اتکا بر نیروهای نظامی خود تنظیم کرده است و در سطح بین المللی کاخ سفید تلاش می کند به تدریج ایجاد امنیت فیزیکی . ونه نرم افزاری- شهرهای عراق را در اختیار نیروهای بین المللی -اعم از کشورهای اسلامی و غیر اسلامی - تحت نظارت سازمان ملل قرار دهد.

امنیت عراق در پرتو استقرار نظامیان آمریکایی

ایالات متحده آمریکا، قبل از ورود به عراق، با توجه به دانسته های سازمان های امنیتی خود، تصور می کرد که تهاجم نظامی به عراق با توجه به

فقدان پایگاه مردمی رژیم بعثی و هم چنین اطمینان به اطلاعات گروه های معارض مخالف رژیم صدام، خیلی کار سختی نخواهد بود،اما پایان جنگ و مقاومت های پراکنده - چه از سوی فداییان صدام و چه از طرف مردم عادی - به دولت «جرج بوش»نشان داد نه تنها اشغال این کشور کار آسانی نبوده است بلکه باید نظامیان خود را آماده روزهای سختی در این کشور عربی نماید.

اولین اقدام کاخ سفید بعد از ورود به عراق برای سر و سامان دادن به امور غیرنظامی این کشور، انتصاب «جی گارنر» به عنوان حاکم غیر نظامی بود.(۱)

آمریکا امیدوار بود که «گارنر» بتواند وضعیت عراق بعد از جنگ را سرو سامان دهد،اما با مشکلاتی که در این راه به وجود آمد، وی نتوانست رضایت خاطر آمریکا یی ها را بدست آورد.

دولت آمریکا برای ایجاد ثبات در عراق تلاش نمود،به شیوه ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم که در آن ژنرال «داگلاس مک آرتور»را به عنوان حکمران ژاپن برای بازسازی این کشور در راستای صنعتی شدن و دموکراسی منصوب کرد و یا اروپای غربی بعد از جنگ جهانی دوم را که براساس طرح ژنرال جرج مارشال بازسازی صنعتی و دموکراتیک نمود، عمل نماید و با این نیت عراق را هم به ژنرال «جی گارنر» سپرد.

اما ظاهرا" ژنرال گارنر،که در جریان جنگ دوم خلیج فارس (۱۹۹۱) و به هنگام ارسال کمک های بشر دوستانه به کردهای شمال عراق از خود لیاقت و شایستگی کم نظیری نشان داده بود،از همان روزهای نخست ماموریت خود نتوانسته بود در عراق پس از جنگ کاری از پیش برد،در نتیجه دولت آمریکا

جای او را به«پل برمر»مامور امنیتی برای مقابله با تروریسم سپرد.

درگیری میان باندهای غارتگر در شهر بغداد و فقدان امنیت کافی برای بازسازی این کشور عربی و از همه مهمترمسلح بودن بسیاری از گروه های سیاسی،حملات پی در پی به نیروهای ائتلاف مستقر درعراق و هم چنین ناامنی موجود در این کشور،سایه وحشت و ترس را در سرتا سر شهرهای این کشور مستولی کرده بود و به کاخ سفید نشان می داد که اوضاع امنیتی و سیاسی در عراق - با توجه به پراکندگی قومیت ها،مذاهب و ..... مختلف نمی تواند توسط «گارنر» تحت کنترل قرار بگیرد.

در اصل، بازنگری مشکلات پیش آمده در عراق به آمریکایی ها نشان می داد که برنامه های از پیش طراحی شده برای کنترل و هدایت اوضاع سیاسی در این کشور پس از سقوط «صدام»کافی نبوده است و لذا می بایست نسبت به امور امنیتی عراق ،با حساسیت بیشتری برخورد نمایند.

ضرورت تجدید نظر در سیاست های امنیتی آمریکا منجر به برکناری «جی گارنر»از کار زمامداری در عراق شد و این امر نشان داد که دولت واشنگتن نیز شکست این ژنرال بازنشسته را در انجام وظایف خود پذیرفته است.

در خصوص دلایل بر کناری «جی گارنر »،دیدگا های متفاوتی وجود داشت، امابسیاری از تحلیل گران مسائل عراق اعتقاد داشتند که دولت آمریکا با در نظر گرفتن ملاحظات شیعیان جنوب عراق و مناطق دیگر از این کشور و هم چنین ناتوانی گارنردر اداره عراق، وی را برکنار نموده است.

در این خصوص - دلایل تغییر حاکم غیرنظامی عراق توسط کاخ سفید-

روزنامه «ال پاییس»اسپانیا در سرمقاله روز سه شنبه (۲۳ اردیبهشت /۱۳ مه) خود نوشت که برکناری «جی گارنر»حاکم غیر نظامی آمریکایی عراق، بیانگر آشفتگی اوضاع در این کشور در دوران پس از جنگ است.

هم چنین روزنامه«الجزیره»چاپ عربستان روز دوشنبه(۲۲اردیبهشت/۱۲مه) با ناموفق خواندن ماموریت«جی گارنر»در عراق تاکید کرد:برخی رسانه‌های آمریکا بر شکست ماموریت «گارنر» که همان ایجاد ثبات،خدمات رسانی به مردم و ایجاد بستر مناسب برای تشکیل دولت انتقالی در عراق بود ، اعتراف کرده اند. (۲)

با برکناری گارنر ،«پل برمر» روز سه شنبه(۲۳ اردیبهشت /۱۳ مه) بطور رسمی از سوی «جرج بوش» به فرمانداری «امور غیرنظامی و اداره امور بازسازی و کمک رسانی» در عراق منصوب شد.

با منصوب شدن برمر به عنوان حاکم غیرنظامی ، عملا اداره سیاسی عراق به طور مشخص در دست وی قرار گرفت و او مامور شد تا وظایفی را که کاخ سفید به وی محول کرده بود به طور کامل به انجام برساند.با جایگزینی «برمر» به عنوان حاکم غیرنظامی به جای «گارنر»، وضعیت نیروهای آمریکا و انگلیس نیز در عراق بهبود یافت.

اجرای پروژه های بعثی زدایی،کنترل شیعیان و سیاسی کردن بزرگترین تشکل شیعی در این کشور(تغییر کارکرد نظامی سپاه بدر به سیاسی)، خلع سلاح گروه های معارض سابق و از همه مهم تر دستگیری بسیاری از سران رژیم سابق عراق،همگی نشان داد آمریکا اگر چه بدون توجه به تبعات اشغال عراق وارد این کشور شده است، اما تلاش می کند با اجرای برنامه های

منسجم امنیتی،کنترل خود را بر کل عراق اعمال نماید.

از اهم وظایف «پل برمر»، برقراری امنیت کامل در عراق و رفع هرج و مرج در تمامی شهرهای مهم این کشور،تشکیل یک دولت موقت و کنترل اوضاع سیاسی و اقتصادی بود،اما آنچه که برمر را در ابتدای فعالیتش به خود مشغول می داشت ،معضلات امنیتی بود که وی حل آنها را در اولویت برنامه های خود قرار داد.

از جنبه سیاسی ،کاخ سفید در پایان جنگ توانسته بود علاوه بر حل موضوع لغو تحریم ها و قانونی جلوه دادن اشغال این کشور (از طریق قطعنامه ۱۴۸۳)، با بسیاری از شخصیت ها و سران گروه های سیاسی مانند مجلس اعلای انقلاب اسلامی ، کنگره ملی عراق و .... به رایزنی پرداخته و محیط های امنیتی این گروهها را بطور غیر مستقیم تحت کنترل درآورد.

اما موضوع مهم برای مقامات آمریکا در مقطع پس از جنگ، مشکلات امنیتی بود که روز به روز در نقاط مختلف عراق به آن افزوده می شد و ناامنی به شکلی بی سابقه گسترش می یافت.

اقدامات « پل برمر »

بعد از انتصاب «پل برمر» به عنوان حاکم غیرنظامی آمریکا در عراق وی تمام تلاش خود را به کاربست تا وضعیت عراق را از هرج و مرج خارج نموده و حداقل امنیت و ثبات را در این کشور عربی برقرار سازد.وی براساس وظایفی که از طرف کاخ سفید در خصوص تامین امنیت به وی محول شده بود دست به تغییراتی در سطوح سیاسی،نظامی و امنیتی عراق زد. این تغییرات

و اقدامات عمدتاً به دو سطح معطوف بود:

۱ـ بعثی زدایی از طریق انحلال ارتش و سازمان های دفاعی و امنیتی عراق

«پل برمر» روز جمعه (۲ خرداد /۲۳ مه) اعلام نمود که ارتش سابق رژیم صدام و تمامی سازمان های دفاعی و امنیتی این رژیم منحل اعلام می شود، ضمن آنکه تمامی شهروندان عراقی و گروه های سیاسی را ملزم کرد تا ۳ ماه آینده سلاح های خود را تحویل دهند.(۳)

براساس بخشنامه صادره از طرف «برمر»،افرادی که اسلحه غیرمجاز نگهداری می کردند درصورت شناسایی بلافاصله برای تحمل کیفر به زندان - برای مدت یک سال - انتقال داده می شوند.

وی درباره انحلال ارتش،وزارت دفاع و سازمان های امنیتی عراق اعلام نمود که این اقدام با هدف نشان دادن این موضوع است که صدام برای همیشه رفته است.

این اولین اقدام دومین گماشته آمریکا در عراق بود که با هدف چینش جدید در ساختار نظامی- امنیتی این کشور و حذف ساختارهای قبلی صورت گرفت.

البته این بدان معنا نبود که آمریکائی ها بخواهند بدون برنامه از پیش طراحی شده، سازمان های امنیتی و نظامی این کشور عربی را حذف کنند.

به نظر می رسید که تحولات بعد از جنگ در عراق، آمریکا را به این نتیجه رسانده بود که حذف اشکال قدرت رژیم سابق و ایجاد هر نوع فضایی برای بازگشت نیروهای امنیتی و نظامی بغثی به صحنه سیاسی می تواند مشکلات خاصی را برای خود فراهم نماید.

آمریکا برای حضور بلند مدت خود در عراق نیازمند یک برنامه بلند مدت امنیتی در عراق بود و لذا تمایل داشت این ساختار و فضای امنیتی مورد نظر توسط عناصر مطمئن و قابل اعتماد شکل بگیرد.

بر این اساس «پل برمر» در ابتدای کار خود به عنوان حاکم غیر نظامی عراق، عناصری از نیروهای امنیتی سابق عراق را که همکاری های خوبی با نیروهای آمریکایی در قبل از جنگ داشتند، فراخواند و تیم هایی از نیروهای زبده را جهت کمک به استقرار امنیت در عراق تشکیل داد.(۴)

۲- خلع سلاح گروه های معارض سابق عراقی

حاکم نظامی عراق بعد از اعلام انحلال ارتش، طی دستوری به تمام نیروهای سیاسی اعلام نمود که ظرف سه ماه سلاح های سبک و سنگین خود را تحویل دهند.

به طور مشخص نیروهای شبه نظامی، بیشترین دغدغه برای آمریکا محسوب می شد که بعد از پایان جنگ، نقش برجسته ای در داخل عراق و حوزه های نفوذ خود پیدا کرده بودند و با نیروهای شبه نظامی خود توانسته بودند به بخش هایی از این کشور به صورت پراکنده مسلط شوند.

نیروهای شبه نظامی کنگره ملی عراق به رهبری احمد چلبی و سپاه بدر تحت فرمان مجلس اعلای انقلاب اسلامی از جمله نیروهایی بودند که با پایان یافتن جنگ، وارد عراق شدند. بنابراین طبیعی بود که حضور این نیروها در شهرهای عراق، نیروهای نظامی و سیاسی آمریکا را جهت برقراری و تنظیم یکپارچه دچار معضل اساسی کنند.

بسیاری از نیروهای عراقی در مقطع پس از جنگ به ایفای نقش اساسی

در مرحله انتقالی یا در عراق پس از سقوط نظام گذشته دل بسته بودند، بنابراین این گروها و نیروهای شبه نظامی تحت امر آنها بعد از سقوط صدام به تدریج وارد عراق شده و امنیت حوزه های نفوذ خود را برعهده گرفتند.(۵)

بعد از پایان جنگ، بسیاری از گروه های سیاسی در حوزه های نفوذ خود کنترل مناطق را برعهده گرفته بودند مثلاً" شیعیان در نجف، کربلا و کنگره ملی عراق در بغداد.

ورود جی گارنر به عراق و غارت سلاح های سبک و سنگین توسط برخی مردم عراق و گروه های ناشناخته، باعث شد که فضای ناامنی بر شهرهای این کشور مستولی گردد، ضمن آنکه افزایش میزان تلفات نیروهای نظامی آمریکا (به میزان ۲۰۰ نفر) باعث پیچیدگی مسائل امنیتی در عراق شد.(۶)

«جی گارنر» نتوانسته بود در مدت حضور خود در عراق، با گروه های سیاسی ارتباط مناسبی پیدا کند، ضمن آنکه ناتوانی وی در برقراری امنیت، به عنوان اولویت اول نیروهای اشغالگر، باعث شد که «پل برمر» بعد از ورود دست به اقدامات شدیدتری بزند و مقررات سخت تری را در عراق وضع کند.

این اقدامات با واکنش نیروهای شبه نظامی تحت امر گروه های سیاسی معارض (سابق) روبرو شد، آنها احساس می کردند که در حال حذف تدریجی توسط نیروهای امنیتی برمر می باشند، لذا ترس از حذف باعث شد این نیروها برای تقویت مواضع خود، دست به مانورها و حرکت هایی در داخل عراق بزنند. مانورها و حرکت های برخی از این شبه نظامیان در نقاطی از عراق،

مقامات آمریکایی را به این نتیجه رساند که نباید این شکل از نیروهای شبه نظامی در آینده به مثابه یک نیروی فشار، نقش پررنگی را در ترتیبات سیاسی امنیتی عراق ایفا نمایند.

از سویی دیگر کنترل رفتار گروههای مختلف سیاسی مانند مجلس اعلا و کنگره ملی عراق، از جمله دغدغه های فکری مقامات آمریکایی بود؛حوادثی مانند ترور سید مجید خویی و حملات پراکنده علیه نیروهای نظامی آمریکایی دلیل مناسبی برای نیروهای تحت امر برمر بود که اقدام به خلع سلاح گروه های سیاسی بکنند؛ این اقدام «پل برمر»با چند هدف صورت گرفت :

الف - در خصوص شاخه نظامی مجلس اعلا باید گفت تحرکاتی که از سوی این نیرو در اربعین (۲۳ آوریل) صورت گرفت آمریکاییها را به این جمع بندی رساند که کنترل آن، لازمه تثبیت اوضاع در عراق است!(۷) استقلال این نیرو و حرکت های نظامی و جابه جایی های گسترده این شائبه را برای آمریکا ایجاد کرده بود که سپاه بدر تلاش دارد در استقرار امنیت در عراق اختلال ایجاد کند.

اما موضوع حساس تر دیگری که به نظر می رسید در خلع سلاح سپاه بدر تاثیر داشت، اتهاماتی بود که به طور غیرمستقیم از سوی آمریکا به سپاه بدر زده می شد،اتهامی که تلویحا و گاهی به طور مستقیم سپاه بدر را دست نشانده کشورهای همسایه معرفی می کرد.

در این خصوص «پل برمر» ۱۱ ژوئن اعلام نمود که فعالیت‌هایی علیه نیروهای ائتلاف صورت می گیرد که عمدتا از سوی کسانی است که عناصری

از دولتهای همسایه را نمایندگی می کنند و فعالانه در تلاشند که در روند برقراری دموکراسی و بازسازی ساختارهای زیربنایی در عراق خرابکاری کنند.(۸) اتهام روشن آمریکا این بود که سپاه بدر به عنوان شاخه نظامی تشکیلات مجلس اعلا، در تلاش است که مدلی از حکومت مذهبی را در عراق ایجاد کند.

این فضا و فشارهای بسیار شدید علیه تشکیلات مجلس اعلا در نهایت باعث شد که این مجلس برای ایجاد یک فضای تنفس، اعلام کند که سپاه بدر سلاح های خود را تحویل خواهد داد و از این به بعد دارای کارکرد سیاسی خواهد شد.

محمد باقر حکیم و سایر اعضای مجلس اعلا به رغم نفوذ قابل توجه در میان شیعیان عراقی با مشاهده فضای حاکم در عراق نمی توانستند غیر از این،تصمیمی اتخاذ کنند چرا که فعالیت سیاسی مجلس اعلا با مساعدت مقامات آمریکایی و انگلیسی صورت گرفت و مقاومت در این زمینه به طور قطع می توانست پیامدهای منفی برای این تشکیلات در برداشته باشد.

خلع سلاح گروه های سیاسی عراقی هر چند با واکنش های منفی روبه رو شد ، اما نشان دادکه آمریکا مایل نیست، کنترل اوضاع امنیتی عراق را به این گروهها واگذار نماید. این موضوع زمانی بیشتر برجسته می شود که متوجه این موضوع شویم که این گروه ها تلاش می کنند نقش های پررنگی را در ساختار سیاسی امنیتی عراق به عهده بگیرند، خاصه آن هم کنگره ملی عراق و هم مجلس اعلا (به عنوان دو گروه مصمم ، پرطرفدارو دارای شاخه نظامی)شیعه هستند و لذا کاخ سفید به هیچ وجه قصد ندارد آنها بطور مستقل

در ساختار آینده عراق و بدون نظارت کاخ سفید به ایفای نقش بپردازد.

بن بست امنیتی آمریکا در عراق

ایالات متحده آمریکا، بجز اقداماتی که در خصوص استقرار امنیت از طریق نیروهای نظامی خود در عراق انجام می داد ، در ماه جولای وضعیت امنیتی نیروهای ائتلاف در شرایطی قرار گرفته بود که وضعیت عراق از جهت امنیتی برای آمریکا و انگلیس وارد مراحل بسیار پیچیده،بغرنج و خطرناک شده بود.

تحولات عراق - خاصه مسائل امنیتی آن - در ماه جولای - به سمتی حرکت کرده بود که بسیاری از تحلیل گران مسائل این کشورو سیاست خارجی آمریکا به این نتیجه رسیده بودند که شرایط موجود در عراق برای آمریکا و انگلیس به گونه ای نیست که بتوانند در میان مدت و بلندمدت در این کشور باقی بمانند و باید برای حفظ موقعیت جهانی خود،این کشور عربی را ترک نمایند.

بنابراین دغدغه های امنیتی آمریکا و انگلیس در عراق،مقامات سیاسی و نظامی این دو کشور را به این نتیجه رسانده بود که باید بتوانند با اقداماتی از فشارهای وارده بکاهند ، اقداماتی که می توانست نگرانی های آنها را در خصوص اوضاع امنیتی - سیاسی در این کشور، رفع نماید.

این فشارها بطور عمده معطوف به حوزه مسائل داخلی عراق بود - والبته مشکلات بین المللی آمریکا و انگلیس را هم می توان اضافه نمود- که تا قبل از کشته شدن عدی و قصی ، بخش های عمده دستگاه های سیاسی - امنیتی آمریکا و انگلیس را بخود مشغول کرده بود. مسائل و مشکلات نظامیان

نیروهای ائتلاف در داخل عراق از جمله فاکتورهای مهمی بود که مقامات لندن و واشنگتن،اهتمام بسیار جدی را برای حل آنها بکار گرفتند.

در صحنه داخلی عراق، سه دسته از معضلات ، ذهن بسیاری از مقامات ارشد کاخ سفید را به خود مشغول کرده بود:(۹)

۱- تلفات بیش از انتظار نیروهای نظامی آمریکا و تا حدودی نظامیان انگلیس در نقاط حساس عراق. این تلفات بطور عمده در مناطق سنی نشین از شمال و غرب بغداد تا مرکز عراق یا به اصطلاح «مثلث سنی »(بطور عمده مناطق اسکان اعضای حزب بعث) رخ می داد که افزایش آن ، تا حدودی ایجاد نارضایتی از وضع موجود را در میان نظامیان آمریکایی گسترش داده بود.(۱۰) یک جنگ چریکی سازمان یافته قرار گرفته بودند ،از سوی دیگر تلاش این کشور برای جلب مشارکت نیروهای نظامی دیگر کشورها نیز - برای برون رفت از وضع فعلی و کاهش تلفات نظامیان ، نتوانست در آن مقطع موفق باشد .

۲ - بروز مشکلات عدیده اجتماعی و اقتصادی برای مردم عراق.

این مشکلات از نگاه مردم عراق بطور عمده متوجه نیروهای اشغالگر بود .

کاهش ارزش پول این کشور (دینار) و بروز بیکاری گسترده - ناشی از اخراج و تسویه نظامیان و کادرهای غیرنظامی عضو حزب بعث از ساختارهای نظامی - امنیتی و سیاسی از جمله مسائلی بود که در جامعه عراق به یکباره نمود جدی پیدا کرد. (۱۱)

حل هر کدام از این مسائل برای مقامات آمریکایی و حتی انگلیسی - که

مردم عراق آنها را متولی و مسئول حل مسائل و مشکلات خود حداقل در کوتاه مدت می دانند - کار بسیار پرهزینه و سنگینی بوده است که البته بعید است در کوتاه مدت هر کدام از مشکلات ذکر شده از سوی آمریکا و انگلیس حل گردد.

۳ - مشکلات سیاسی آمریکا در عراق پس از صدام، بطور عمده متوجه اقداماتی بود که کاخ سفید در جهت جذب نخبگان محلی و نیروهای سیاسی داخلی انجام داده بود.

عدم شرکت گروهها و شخصیت های مهم سیاسی در نشست ناصریه و هم چنین سهم خواهی از شورای حکو متی انتقالی و فشار افکار عمومی داخل عراق جهت واگذاری سریع قدرت به مردم،از جمله معضلات سیاسی کاخ سفید بود.

از سوی دیگر عدم اقناع افکار عمومی جهانی در خصوص دلایل تهاجم نظامی آمریکا و هم چنین عدم کشف تسلیحات کشتار جمعی در عراق فشارهای وارده به واشنگتن و لندن را دو چندان کرده بود، اما با قتل عدی و قصی این فشار بطور موقت کاهش پیدا کرد و مقامات این دو کشور توانستند، برای مدت کوتاهی از یک فرصت مناسب برای اجرای سیاستهای خود که در سطور بعدی به آنها اشاره خواهد شد، بهرمند شوند.(۱۲)

ناامنی در عراق ، توجیهی برای حضور نیروهای نظامی آمریکا

حملات پراکنده به نیروهای ائتلاف - که از اواخر ژوئن شدت پیدا کرد- از سوی مقامات انگلیسی و آمریکایی طبیعی تلقی می شد، خاصه این که

پنتاگون در پاسخ به منتقدین خود ، مدعی شد که نیروهای ائتلاف به هیچ وجه ناتوان نیستند و دچارجنگ چریکی نیز نشده اند.

این موضوع حتی از سوی « تونی بلر»، نخست وزیر انگلیس و «دونالد رامسفلد» وزیر دفاع آمریکا مطرح شد(۱۳) و حتی برخی به صراحت اعلام نمودند که این حملات از سوی باقیمانده اعضای دولت صدام و تروریست های خارجی صورت می گیرد.

بنابراین جدای از حملات پراکنده به نیروهای نظامی ائتلاف در عراق - که گفته می شود بطور عمده از سوی بقایای نیروهای طرفدار صدام و یا بخشی از مردم عادی مخالف حضور نیروهای بیگانه (و البته با انگیزه های متفاوت) انجام می گیرد ،می توان گفت که آمریکا و انگلیس،با توجه به امکانات بسیار، قادرند امنیت نسبی را در عراق مستقر کنند.اما اینکه چرا ، تلاشی از سوی نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا برای از بین بردن ناامنی در عراق صورت نگرفته است:

الف- ضرورت حضور در عراق

ناامنی در عراق می تواند این توجیه را برای آمریکا و انگلیس به همراه داشته باشد که امنیت کامل و بازسازی عراق مستلزم حضور نیروهای ائتلاف در این کشور است و این نیروهای ائتلاف هستند که می توانند اولا به بازسازی عراق مبادرت نمایند ، ثانیا نیروهای ائتلاف به عنوان « نیروهای آزادیبخش» وارد عراق شده اند،(۱۴) بنابراین وجود ناامنی در این کشور مساوی است با حضور مستمر این نیروها، این موضوع بارها توسط « پل برمر» حاکم غیرنظامی عراق و دیگر مقامات آمریکایی عنوان شد.

ب ـ محذورات منطقه‌ای و بین المللی

مقامات آمریکایی (به عنوان مسئول اصلی پروژه عراق) و انگلیس، بعد از پایان جنگ در عراق از طریق قطعنامه ۱۴۸۳ توانستند قانونی بودن - و نه مشروعیت - اشغال کشور عراق را توجیه کنند. اما این قطعنامه به طور کامل نتوانست مشکلات بین المللی آمریکا در عراق را حل نماید و به کاهش فشارها منجر شود.

آمریکا با لغو تحریم های خود علیه عراق و سپس تحریم های سازمان ملل توانست یک گام به اهدف خود نزدیک شود، اما اعتبارهای تخصیص یافته از سوی آمریکا برای بازسازی عراق، بار سنگینی بوده که به هر حال متوجه نظام مالی آمریکا است.(۱۵) اما ناامنی، عراق به رهبری آمریکا - و البته بر اساس قطعنامه سازمان ملل - مستلزم پرداخت هزینه های زیادی است که جامعه بین المللی باید بخشی از آن را تقبل نماید.

از سویی دیگر فشار کشورهای منطقه برای خروج از عراق، باعث شده است تا آمریکا و انگلیس به شرایط کنونی عراق - مانند بی ثباتی موجود در این کشور و بازسازی آن که می تواند به ثبات و پیشرفت کل منطقه کمک نماید - اشاره کنند.

ج- پررنگ کردن مداخله نیروهای خارجی در عراق

بعد از پایان جنگ در عراق، حوادث تروریستی بیشتر متوجه نیروهای خارجی مانند القاعده و انصار الاسلام و ..... بوده است. مقامات آمریکایی و حتی انگلیسی، بطور مکرر همسایگان عراق را متهم به مداخله در امور عراق نموده اند،(۱۶) که بنظر می رسد این اقدام بیشتر با هدف فرافکنی و کمرنگ

کردن بسیاری از مسائل و مشکلات موجود در عراق صورت گرفته باشد و بطور کلی علل ناآرامی، معطوف به بیرون باشد.

امنیت عراق در پرتو حضور نیروهای بین المللی

رویکرد بین المللی آمریکا در خصوص مسائل عراق، بطور کلی به دو بخش تقسیم می شود:

۱) عدم توجه به سازمان ملل برای برخورد با عراق (قبل از جنگ)

دولت ایالات متحده آمریکا قبل از آغاز جنگ علیه عراق، تلاش بسیاری نمود تا از طریق سازمان ملل ، مجوز تهاجم نظامی به این کشور را بگیرد، اما با مخالفت های برخی دولت های عضو شورای امنیت، مانند فرانسه، روسیه و آلمان روبرو شد.

البته با تصویب قطعنامه ۱۴۴۱ د ر تاریخ ۸ نوامبر ۲۰۰۲، عراق تهدید به «درد شدید» گردید، اما به هیچ وجه شورای امنیت این مجوز را (حق توسل به زور) در اختیار آمریکا قرار نداد.(۱۷)

اما تصویب این قطعنامه با ۱۵ رای مثبت، نشان از منطق قدرت در روابط بین‌الملل و شرایط و معادلات حاکم بر جامعه بین المللی را داشت.

این در حالی بود که کشورهایی چون فرانسه و آلمان به شدت با تهاجم نظامی به عراق - با توجه به منافع عالیه خود در خاورمیانه - مخالف بودند، اما «جرج بوش» و تونی بلر، بدون توجه به دیدگاه مخالفین، اواسط ماه مارس ۲۰۰۳، حمله یکجانبه خود را به رغم مخالفت سازمان ملل ، به عراق آغاز کردند.

با آغاز جنگ و عدم رجوع آمریکا به سازمان ملل (به عنوان منبع مشروع صدور مجوز توسل به زور)، این شائبه پیش آمد که واشنگتن برای سازمان ملل اهمیتی قائل نیست. اظهارات برخی مقامات پنتاگون در خصوص کمرنگ نمودن نقش سازمان ملل، این شائبه را بیشتر تقویت می کرد. در مقابل، جناح میانه رو در دولت بوش - که پاول آن را نمایندگی می کند - از تفویض نقش پررنگ تر به سازمان ملل حمایت کرد، اما جناح تندرو تلاش داشت تا نقش سازمان ملل را محدود نماید.(۱۸)

۲) توجه به سازمان ملل برای بازسازی عراق

اشغال عراق توسط نیروهای ائتلاف، با مخالفت های بیشتر کشورهای جهان روبرو شد، و آنها خواستار خروج سریع نیروهای اشغال گر از این کشور عربی شدند، اما آمریکا و انگلیس بدون توجه به این خواست جامعه جهانی، حضور خود را به عنوان نیروهای آزادیبخش تلقی کردند و از سازمان ملل هم درخواست کردند تا با تصویب یک قطعنامه به اشغال عراق، جنبه قانونی بدهد.

این مرحله از سیاست های آمریکا که بطور عمده معطوف به استقرار ثبات و امنیت در عراق بود، از ابتدای اشغال عراق در سه فاز در حوزه سازمان ملل دنبال گردیده است:

الف) لغو تحریم های عراق و قانونی جلوه دادن اشغال این کشور (قطعنامه ۱۴۸۳)

ب) تایید شورای انتقالی عراق و کسب مشروعیت برای نهاد های تاسیسی خود در عراق (قطعنامه ۱۵۰۰)

ج) تلاش برای وارد کردن نیروهای چند ملیتی سازمان ملل به عراق با هدف کسب مشروعیت و حقانیت خود در اشغال عراق.

این فاز از اقدام آمریکا که به قول «کاندولیزا رایس» از ابتدای جنگ در صدر برنامه های آمریکا قرار گرفته بوده است، با افزایش غیر قابل کنترل هرج و مرج و وقوع چهار حمله تروریستی در ماه آگوست، همچنین ناتوانی این کشور در اجرای برنامه های بازسازی و تامین نیازهای اولیه مردم عراق، قابلیت های اجرایی بیشتری پیدا کرد.

در این خصوص اشاره مجله اشپیگل به این موضوع قابل توجه است. این مجله در اواسط ماه آگوست در گزارشی با عنوان « بوش باید از سازمان ملل درخواست کمک کند » نوشت :« رئیس جمهوری آمریکا با توجه به حملات روزانه علیه نیروهای این کشور در عراق و هزینه های رو به افزایش حضور در این کشور ، به دنبال یک استراتژی جدید در عراق است....ارائه یک قطعنامه جدید به سازمان ملل پیرامون عراق و استقرار یک ارتش بین المللی در این کشور تحت فرماندهی آمریکا ، یک روند سیاسی جدید است... این امر مساوی با یکی از مهمترین تحولات و تغییرات در استراتژی آمریکا از مرحله پایانی جنگ اصلی در عراق است ... چنانچه سازمان ملل از یک نقش محوری در بازسازی عراق برخوردار شود ، حمایت از این تلاش‌های آمریکا، سهل تر خواهد شد».(۱۹)

نظر این مجله درست بود. چرا که دولت بوش بعد از تصویب قطعنامه ۱۵۰۰ در شورای امنیت، کالین پاول را مامور کرد که زمینه های ارائه یک قطعنامه به شورای امنیت را جهت استفاده از ظرفیت سازمان ملل در بازسازی

و مشارکت در امنیت عراق، فراهم نماید. البته این روند بعد از حملات تروریستی به اماکن مهم عراق، از جمله مقر سازمان ملل، شدت بیشتری پیدا کرد و مقامات کاخ سفید به صراحت از حضور نیروهای بین المللی در عراق سخن به میان آوردند.

دولت آمریکا امیدوار بود که حمله انتحاری به مقر سازمان ملل در بغداد به تلاش های (تاکنون) کم نتیجه اش در ترغیب کشورهای دیگر به اعزام نیرو برای تامین امنیت در عراق اشغالی، کمک کند، که البته این موضوع به تدریج در حال تحقق است.

«ریچارد بوچر» سخنگوی وزارت خارجه آمریکا بعد از حادثه انفجار در سازمان ملل در بغداد گفت: «واشنگتن امیدوار است نتیجه بمب گذاری در دفتر سازمان ملل در بغداد به برخی از کشورها نشان دهد که مردم عراق به امنیت بیشتر نیاز دارند»(۲۰)

«کالین پاول»وزیر خارجه آمریکا نیز در بیانیه کوتاهی که در محکومیت این حمله منتشر کرده بود، عنوان نمود: «جامعه بین المللی باید برای همکاری بیشتر با مردم عراق به منظور ایجاد یک کشور آزاد و با ثبات تجدید عهد کنند»(۲۱)

اظهارات مقامات آمریکایی نشان می داد که آنها رغبت بیشتری نسبت به گذشته برای حضور نیروهای بین المللی از خود نشان می دهند، چرا که اجماع شورای امنیت، در مورد توجه جدی به امنیت عراق و به تبع آن اعزام نیروهای بین المللی به این کشور عربی، می تواند دو نتیجه مهم برای آمریکا داشته باشد:

الف) خروج بخش عمده ای از نیروهای نظامی آمریکا از عراق و کاهش فشار افکار عمومی روی دولت بوش - که به خاطر تلفات بیش از انتظار ایجاد شده بود - ، بعد از جایگزینی نیروهای بین المللی.

ب) مشروعیت یافتن اقدام نیروهای ائتلاف (موضوع قانونی بودن آن در قطعنامه ۱۴۸۳ حل شده بود)

با حضور نیروهای بین المللی در عراق، آمریکا می تواند مدعی باشد که «اشغالگر» نیست، بلکه به عنوان «یک نیروی آزادیبخش» عمل کرده است و اکنون نیز امور این کشور را بر عهده نیروهای بین المللی تحت نظر سازمان ملل قرار می دهد.

به نظر می رسد با حادثه انفجار مقر سازمان ملل، فرصت برای دولتمردان آمریکا در خصوص ترغیب سایر کشورها برای حضور و مشارکت در تامین امنیت عراق فراهم شده باشد، همان نتیجه ای که آمریکا مایل است در فاز بعدی استراتژی خود در عراق، تحقق پیدا نماید. حضور نیروهای بین المللی ، آنهم با ترکیبی اسلامی، به تبع برای آمریکا خوشایند تر است و می تواند، فرصت بیشتری را در اختیار تیم فعلی دولت بوش برای برنامه های آتی خود قرار دهد.

ناتو و چشم انداز حضور در عراق

بنظر می رسد در استراتژی امنیتی بلند مدت ایالات متحده آمریکا در عراق، ناتو جایگاه ویژه ای خواهد داشت. با توجه به چالش های نظامی پیش رو در سایر مناطق و هم چنین فشار افکار عمومی و تحولات دیگر، کاخ سفید ، بنظر نمی رسد بخش عمده ای از نیروهای خود را در عراق نگه دارد، هرچند

بعید است که آمریکا نیروهای خود را به سرعت از عراق خارج کند،چرا که با وجود خلاء سیاسی کنونی احتمال درگیری قومی ، قتل و غارت و دخالت خارجی در عراق بسیار زیاد است.

حضور ناتو در عراق پس از جنگ در عین حال می تواند به فرآیند بازسازی عراق مشروعیت بین المللی بخشیده و راه را برای کمک‌های اتحادیه اروپایی و مشارکتش در بازسازی عراق باز کند.(۲۲)

واشنگتن با آغازجنگ و بدون اجازه سازمان ملل و در مخالفت با اداره جهانی ، شک و تردید جهانیان را نسبت به خود افزایش داد و اعتماد کمی را به جای گذاشت، بر همین مبنا قراردادن مسئولیت حفظ امنیت عراق، یافتن تسلیحات کشتار جمعی و بازسازی ارتش عراق، توسط پنتاگون این شک و تردید را افزایش خواهد داد .

به نظر بسیاری از تحلیلگران، دادن نقشی به ناتو در عراق، ثابت خواهد کرد که عراق کشور تحت الحمایه آمریکا نبوده و می تواند این اعتماد را عینیت ببخشد که امنیت عراق حفظ خواهد شد.

از سویی دیگر حضور ناتو در ترتیبات امنیتی عراق پس از جنگ،می تواند روابط آمریکا و اروپا رابهبود بخشد، البته هیچ تضمینی هم وجود ندارد که با حضور ناتو در عراق، آمریکا به موفقیت دست یابد.

در این رابطه فرانسه با توجه به نقش برجسته واشنگتن در ائتلاف جهانی و اولویت پاریس برای سازمان ملل و اتحادیه اروپایی، همواره مخالف اعطای نقش جهانی به ناتو بوده است،ولی جالب اینجاست که وقتی کالین پاول موضوع حضور ناتو در عراق را در مقر ناتو عنوان می کرد هیچ مخالفتی از

سوی کشورهای عضو و حتی فرانسه صورت نگرفت.(۲۳)

نتیجه گیری

ایالات متحده آمریکا نیاز دارد تا متحدانش و هم چنین سازمان ملل و ناتو در تقبل مسئولیت های نظامی و مالی، بازسازی عراق و کسب مشروعیت مشارکت کرده و آن را یاری دهند.

دولت بوش از هم اکنون به دنبال نقش گسترده تری برای سازمان ملل می باشد. سازمان ملل می تواند در اموری مانند تدوین قانون اساسی، برگزاری انتخابات و کسب حمایت صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به عراق پس از صدام کمک نماید. سیاست های آمریکا در مقابل عراق باید در یک چارچوب منطقه ای قرار گیرد، این سیاست ها نمی تواند کشمکش اسرائیل و فلسطین،نگرانی های ترکیه در مورد شمال عراق، اختلافات مرزی عراق و کویت و روابط ایران با عراق و ایالات متحده را نادیده نگیرد.

ایالات متحده با همکاری سازمان ملل و متحدان منطقه ای خود باید فرصت به دست آمده را برای طراحی یک رهیافت جامع در مورد امنیت منطقه ای خاورمیانه به بهترین نحو مورد استفاده قرار دهد.

به نظر می رسد با توجه به شمار کشمکش های کنونی و آتی، آمریکا در نظر دارد کشورهای خاورمیانه را تشویق نماید تا از مناطق دیگر که سازوکارهای امنیتی خاصی را ایجاد کرده اند، پیروی کنند - همانند سازمان امنیت و همکاری در اروپا و یا آسه آن در منطقه آسیا - پاسیفیک، چنین مدل هایی سبب کاهش تنش شده و ایجاد اعتماد می کند.(۲۴)

ایالات متحده دارای منافع مستقیمی در تشویق توسعه چنین سازوکار امنیت منطقه ای در خاورمیانه می باشد، که بخشی از راهبرد بلند مدت آن برای حفظ پیروزی خود درعراق و تغییرکل منطقه می باشد، یک عراق با ثبات و دموکراتیک می تواند مدلی باشد برای تغییردموکراتیک در خاورمیانه.

ایالات متحده نمی تواند با این چالش به تنهایی روبرو شود؛ تنها راهبرد پایدار، آن خواهد بود که آمریکا در همکاری با عراقی ها برای حمایت از فرآیند عراق به یک کشور با ثبات و دموکراتیک مشارکت داشته باشد.

پی نوشت ها

1-http://www. stratfor.(Apr-2003)

2-http://www.aljazeera.(12 May-2003)

3-http://www.reuters.(23May-2003)

4-http://www.ISIS-online.org(May-2003)

5-Ibid

6- http://www.stratfor(May-2003)

7-http://www.washingtonpost.com(Apr 23-2003)

8-http://www.CNN.com(june11-2003)

9-http://www.csis.org(july-2003)

10-Ibid

11-http://www.cisac.standford.edu.(july-2003)

12- http://www.IISS.org.(july-2003)

13-http://www.BBc persian.(june28-2003)

14-http://www.golf2000.(july 2003)

15- Ibid

16-http://www.Aljazeera.net.(Aug-2003)

17-http://www.cia.gov/csi/ index(May 2003)

18- http://www.stratfor.(Aug-2003)

19- http://www.spiegel.de(Aug-2003)

20-http://www.BBC persian.(Aug-2003)

21-Ibid

22- http://www.ISIS- online. org.(Sep-2003)

23- Ibid

24- http://www.IISS.org.(Sep-2003)